

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم



پایه هشتم | دوره اول متوسطه





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب :
پدیدآورنده :
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف :
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف :
مدیریت آماده‌سازی هنری :
شناسه افزوده آماده‌سازی :
نشانی سازمان :
ناشر :
چاپخانه :
سال انتشار و نوبت چاپ :

فارسی - پایه هشتم دوره اول متوسطه - ۸۰۳

سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

مهدی آذر حزین، علی‌رضا چنگیزی، حسن ذوالفقاری، حاتم زندی، زهرا سلطانی مطلق، حجت کجانی حصار، ملاحت نجفی و ابراهیم هداوند میرزایی (اعضای شورای برنامه‌ریزی)
فریدون اکبری شلدره، معصومه نجفی‌پازکی، محمدرضا سنگری و شهناز عبادتی (اعضای گروه تألیف)
فاطمه اسد (ویراستار)

اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

احمد رضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری) جواد صفری (طراح گرافیک، طراح جلد و صفحه‌آرا) سانی پور حسینی گرکانی، سحر خراسانی، فاطمه رادپور، مریم طباطبایی، صبا صفا و حافظ میرآفتابی (تصویرگر) کامران انصاری (طراح خط رایانه‌ای) -
زهرا ایمانی نصر، سیده فاطمه محسنی، فاطمه گیتی جبین، زهرا رشیدی مقدم، سپیده ملک‌ایزدی، حمید نابت کلاچاهی، فاطمه رئیس‌یان فیروزآباد (امور آماده‌سازی)

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبگاه: www.chap.sch.ir و www.irtextbook.ir

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج خیابان ۶۱ (داروبخش)

تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۳۷۵۱۵-۱۳۹

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

چاپ دوازدهم ۱۴۰۴

همه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکتیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

شابک ۳-۲۳۴۸-۵-۹۶۴-۹۷۸-۳ ISBN 978-964-05-2348-3



امام خمینی (قُدّسِ سرُّه)

فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید.



زیبایی آفرینش

شکفتن

فصل آزاد: ادبیات بومی
(۱)

سبک زندگی

فهرست

■ مقدمه ■ ۶

■ ستایش: به نام خدایی که جان آفرید ■ ۹

■ فصل اول: زیبایی آفرینش ■ ۱۱

■ ۱۲ درس اول: پیش از اینها

■ ۱۶ حکایت: به خدا چه بگویم؟

■ ۱۷ درس دوم: خوب جهان را ببین / صورتگر ماهر

■ ۲۳ روان خوانی: جوانه و سنگ

■ فصل دوم: شکفتن ■ ۲۹

■ ۳۰ درس سوم: ارمغان ایران

■ ۳۵ حکایت: فوت کوزه گری

■ ۳۶ درس چهارم: سَفَر شکفتن

■ ۴۲ شعرخوانی: شوق مهدی (عج)

■ فصل آزاد: ادبیات بومی (۱) ■ ۴۳

■ ۴۴ درس پنجم: درس آزاد

■ ۴۶ حکایت: شعر خوانی

■ فصل سوم: سبک زندگی ■ ۴۷

■ ۴۸ درس ششم: راه نیک بختی

■ ۵۱ درس هفتم: آداب نیکان / انسان، فناوری، اخلاق

■ ۵۸ حکایت: خودشناسی

■ ۵۹ درس هشتم: آزادگی

■ ۶۳ روان خوانی: آقا مهدی

فصل چهارم: نام‌ها و یادها | ۶۷

| ۶۸ | درس نهم: نوجوان باهوش / آشپز زاده وزیر / گریه امیر

| ۷۵ | درس دهم: قلم سحرآمیز / دو نامه

| ۸۰ | حکایت: نام خوش‌بو

| ۸۱ | درس یازدهم: پرچم‌داران

| ۸۶ | شعرخوانی: ای وطن من

فصل پنجم: اسلام و انقلاب اسلامی | ۸۹

| ۹۰ | درس دوازدهم: شیر حق

| ۹۳ | حکایت: اِنْ شَاءَ اللَّهُ

| ۹۴ | درس سیزدهم: ادبیات انقلاب / ادبیات انقلاب،

انقلاب ادبیات

| ۹۹ | درس چهاردهم: یاد حسین (علیه السلام)

| ۱۰۲ | روان‌خوانی: شوق آموختن

فصل آزاد: ادبیات بومی (۲) | ۱۰۷

| ۱۰۸ | درس پانزدهم: درس آزاد

| ۱۱۰ | حکایت

| ۱۱۱ | روان‌خوانی: نام‌ها و جای‌ها

فصل ششم: ادبیات جهان | ۱۱۳

| ۱۱۴ | درس شانزدهم: پرنده آزادی / کودکان سنگ

| ۱۲۰ | درس هفدهم: راه خوشبختی

| ۱۲۵ | روان‌خوانی: آن سوی پنجره

نیایش | ۱۲۷

واژه نامه | ۱۲۸

اعلام: اشخاص، آثار، مکان‌ها | ۱۳۴

فهرست منابع | ۱۴۴

نام‌ها و یادها

اسلام و
انقلاب اسلامی

فصل آزاد: ادبیات بومی
(۲)

ادبیات جهان



مقدمه



سخنی با دبیران ارجمند

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

پروردگار حکیم را سپاس می‌گوییم که بختِ بلندِ خدمت به آموزش عمومی کشور را روزی ما قرار داده است.

پس از حمد و ستایش پروردگار مهربان، به آگاهی همکاران ارجمند می‌رسانیم که کتاب فارسی پایه هفتم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنجگانه علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل و جلوه‌های آن در چهار پهنه خود، خلق، خلقت و خالق، بر پایه «برنامه حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی»، سازماندهی و تألیف شده است.

امیدواریم آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورشِ بایسته‌تر نوجوانان یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی فراروی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

برای اجرای نیکوتر این برنامه و اثربخش ساختن فرایند یادگیری، توجه شما همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

■ رویکرد خاص برنامه فارسی‌آموزی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی، تأکید

می‌ورزد و ادامهٔ منطقی کتاب‌های فارسی دورهٔ ابتدایی است؛ به همین روی، لازم است همکاران ارجمند از ساختار و محتوای کتاب‌های دورهٔ پیش، آگاه باشند.

■ رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت‌بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، توصیه می‌شود در فرایند تدریس از طراحی و به کارگیری شیوه‌های یادگیری متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌وگو استفاده شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی یادگیری، کلاس را سرزنده و بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.

■ در بخش مهارت‌های خوانداری، ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و خرده مهارت‌های دیگر، به‌طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

■ در آموزش، از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش‌آموزان، منجر می‌شود، پرهیز شود. این موضوع به ویژه در دانش زبانی و ادبی، به‌طور جدی رعایت شود. مباحث دستوری، ادبی و زبانی در سال‌های آینده، با گستردگی بیشتری بیان خواهد شد؛ بنابراین، به همین اندازه و محدودهٔ کتاب، باید بسنده کرد.

■ حفظ اطلاعات مربوط به بخش اعلام (اشخاص، آثار و مکان‌ها) جزو اهداف کتاب نیست و نباید در آزمون‌ها از آنها پرسشی مطرح شود.

■ دانش زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی بسیاری با ساختار زبانی درس دارد. آموزش این نکات به درک و فهم بهتر متن، کمک می‌کند؛ بنابراین «متن‌محوری» در این بخش، از اصول مورد تأکید است.

■ روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار این کتاب گنجانده شده‌اند. در پایان هر «روان‌خوانی» بخش «فرصتی برای اندیشیدن» با دو پرسش، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیهٔ نقد و تحلیل متون، تنظیم شده است.

■ فعالیت‌های بخش «گفت‌وگو» مربوط به قلمرو مهارت‌های گفتاری زبان است؛ از نوشتن پاسخ در این بخش، خودداری شود تا فرصت پرورش سخن‌گویی و تقویت فن بیان، فراهم آید و فرهنگ هم‌اندیشی و گفتمان‌سازنده و روحیه نقدپذیری، نهادینه شود.

■ فصل «ادبیات بومی» با درس‌های آزاد، فرصت بسیار مناسب برای توجّه به گنجینه‌های فرهنگ سرزمینی و مشارکت دانش‌آموزان عزیز و دبیران گرامی در تألیف بخشی از کتاب است. پیشنهاد می‌شود برای تولید محتوای این درس‌ها به موضوع‌های متناسب با عنوان فصل در قلمرو فرهنگ، ادبیات بومی، آداب و سُنن محلی، نیازهای ویژه نوجوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب توجّه شود.

■ فرصت‌ها و فعالیت‌های نوشتاری به گونه‌ای طراحی و سازماندهی شده‌اند تا یادگیری و تثبیت آموخته‌ها و کاربرد صحیح آنها به درستی محقق شود. فعالیت‌های نوشتاری، تمرینی برای درست‌نویسی و تقویت سواد ادراکی محتوای کتاب فارسی است.

■ فعالیت‌های نوشتاری باید در دفترچه پاسخ داده شوند. نوشتن پاسخ برخی از فعالیت‌های نوشتاری در کلاس به صورت گروهی، به پرورش تفکر دانش‌آموزان کمک می‌کند و روحیه مشورت‌پذیری را شکوفا می‌سازد.

■ درس نگارش و انشا که در پرورش ذهن، خلاقیت و تقویت توان نویسندگی بسیار مؤثر است، از مهر سال ۱۳۹۳، در قالب کتابی جداگانه، طراحی شده است؛ به همین سبب، فعالیت‌هایی که در این کتاب ماهیت نگارشی داشتند، به آن کتاب راه یافتند.

■ همهٔ عناصر ساختاری و محتوایی کتاب فارسی، بر بنیان اصول علم برنامه‌ریزی درسی، به صورت یکپارچه و درهم تنیده، سازماندهی شده‌اند؛ از این‌رو، آموزش این کتاب، باید به یک دبیر واگذار شود و برنامه‌ریزان محترم آموزشی مدارس نیز لازم است به این اصل، پایبند باشند و از تفکیک ساعات آموزشی و موادّ درسی (فارسی، املا) و تقسیم آن میان چند دبیر، به‌ویژه دبیران غیرمتخصص، جداً خودداری کنند.

■ زمان آموزش کتاب «فارسی» با املا، دو ساعت؛ و کتاب «آموزش مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)» هم دو ساعت در هفته است.

■ گروه زبان و ادب فارسی

■ دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطهٔ نظری



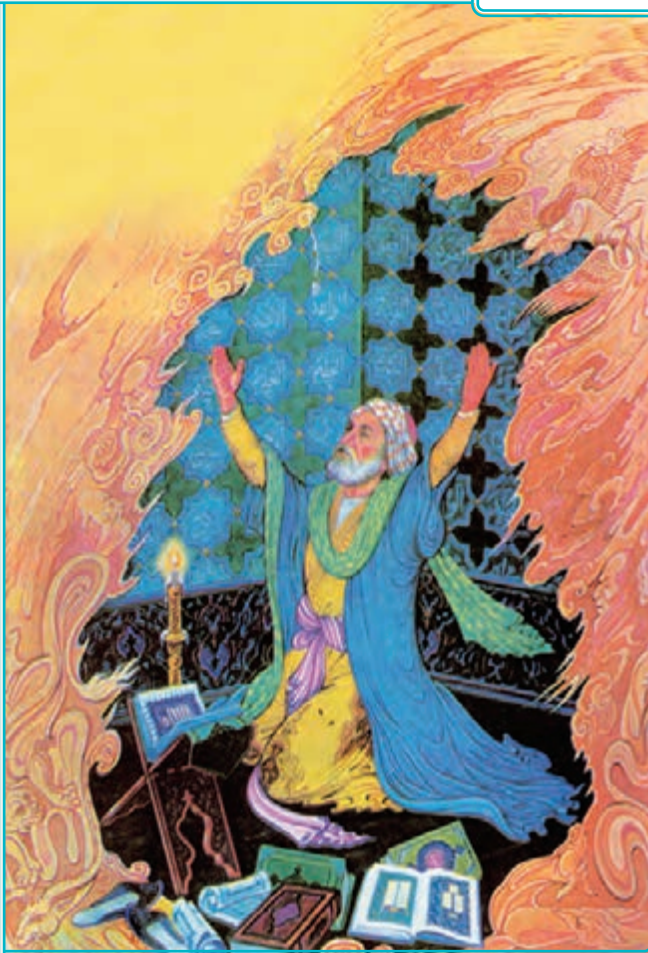
نظرسنجی کتاب‌درسی

ستایش



ای نام کنوی تو، سرد فتر دیوان ما

وی طلعت روی تو، زینت ده عنوان ما



مستوره کردستانی



به نام خدایی که جان آفرید



حکیم سخن در زبان آفرین
کریم خطابش پوزش پذیر
بنی آدم و مرغ و مور و کس
یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
کروهی بر آتش برود ز آب نیل
بزرگان نهاده بزرگی ز سر
فرومانده از کُنه ماهیش
بُصر متهای جالش نیافت
صفایی به تدریج حاصل کنی
توان رفت جز بر پی مصطفی

۱ به نام خداوند جان آفرین
خداوند بخشنده و شکیر
پرستار امرش همه چیز و کس
یکی را به سر برهند تاج بخت
۵ گلستان کند آتشی بر خلیل
به درگاه لطف و بزرگیش بر
جهان مُتَّق بر الهیش
بشر ماورای جلالت نیافت
تأمل در آیین دل کنی
۱۰ محال است سعدی که راه صفا

بوستان، سعدی

زیبایی آفرینش

فصل اول

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیده است، آن بینی



هاتف اصفهانی



پیش از اینها

۱ پیش از اینها، فکر می‌کردم خدا
مثل قصر پادشاه قصه‌ها
پایه‌ای برُجش از عاج و بلور
ماه، برق کوچکی از تاج او
۵ رعد و برق شب، طنین خنده‌اش
هیچ کس از جای او آگاه نیست
آن خدا بی‌رحم بود و خشمگین
بود، اما در میان ما نبود

خانهای دارد میان ابرها
خشتی از الماس و خشتی از طلا
بر سر تختی نشسته با غرور
هر ستاره، پولکی از تاج او
۵ سیل و طوفان، نعره توفنده‌اش
هیچ کس را در حضورش راه نیست
خاناش در آسمان، دور از زمین
مهربان و ساده و زیبا نبود

در دل او دوستی جایی نداشت

هر چه می‌پرسیدم از خود از خدا ۱۰

زود می‌گفتند: «این، کار خداست

نیت من در نماز و در دعا

پیش از اینها خاترم دگگیر بود

تا که یک شب، دست در دست پدر

در میان راه در یک روستا ۱۵

زود پرسیدم: «پدر، اینجا کجاست؟»

گفت: «اینجا می‌شود یک لحظه ماند

با وضعی دست و رومی تازه کرد

گفتش: «پس آن خدای خنکین

گفت: «آری خانه او بی‌ریاست ۲۰

مهربان و ساده و بی‌کینه است

عادت او نیت خشم و دشمنی

تازه فهمیدم: خدایم این خداست

دوستی از من به من نزدیک‌تر

می‌توانم بعد از این، با این خدا ۲۵

مهربانی هیچ معنایی نداشت

از زمین از آسمان از ابرها

پرس‌وجو از کار او کاری خطاست»

ترس بود و وحشت از خشم خدا

از خدا در ذهنم این تصویر بود

راه افتادم به قصد یک سفر

خانه‌ای دیدیم خوب و آشنا

گفت: «اینجا خانه خوب خداست»

کوشه‌ای خلوت، نازی ساده خواند

با دل خود گفت و گویی تازه کرد»

خانه‌اش اینجا است؟! اینجا در زمین؟!!

فرش‌هایش از گلیم و بوریاست

مثل نوری در دل آینه است

نام او نور و نشانش روشنی»

این خدای مهربان و آشناست

از رگ گردن به من نزدیک‌تر

دوست باشم، دوست، پاک و بی‌ریا

به قول پرستو، قیصر امین پور

خودارزیابی

- ۱ شاعر در جمله « اینجا خانه خوب خداست » به چه نکته‌ای اشاره دارد؟
- ۲ درک و دریافت خود را از مصراع « نام او نور و نشانش روشنی » بیان کنید.
- ۳ چه راه‌هایی برای شناخت خداوند هستی وجود دارد؟
- ۴

دانش ادبی ساختار و محتوا

در سال پیش، با مفهوم زبان و ادبیات و تفاوت آن دو آشنا شدیم. می‌دانیم که ساختمان زبان از عناصری تشکیل می‌شود. واژه‌ها و جمله‌های زبان، مانند ظرف‌هایی هستند که فکر ما را در خود جای می‌دهند. ما باید هنگام خواندن هر اثر و شنیدن گفتار هر شخص، با درنگ و تأمل، نحوه‌ی گزینش واژه‌ها و زمینه‌ی فکری آن را جست‌وجو کنیم؛ پس برای درک بهتر هر اثر باید به «ساختار» و «محتوا»ی آن توجه کرد.

برای بررسی ساختار (شکل بیرونی) هر اثر، می‌توانیم از این پرسش‌ها بهره بگیریم.

- متن اثر، به «نثر» است یا به «نظم»؟
- شیوه بیان نوشته، «زبانی» است یا «ادبی»؟
- واژه‌های متن، ساده و قابل فهم هستند یا دشوار و دیرپاب؟

اکنون با توجه به این پرسش‌ها، شعر «ستایش» و «درس اول» را از نظر ساختار با هم مقایسه کنید.

گفت و گو

- ۱ دربارهٔ زمینهٔ فکری شعر «ستایش» در گروه‌ها گفت و گو کنید.
- ۲ دربارهٔ ارتباط مفهوم آیهٔ زیر با متن درس، پس از تأمل و تفکر، گفت و گو کنید.
«ما از رگ گردن به او (انسان) نزدیک‌تریم.» (سورهٔ «ق»، آیهٔ ۱۶)

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ از متن «ستایش» و «درس اول» واژه‌هایی بیابید که در آنها یکی از حروف «ذ، ز، ض، ظ» به کار رفته باشد.
- ۲ جدول زیر را کامل کنید.

فعل	بن مضارع	مصدر	زمان
رفت			
می‌نویسد			

- ۳ ردیف و قافیه را در بیت هشتم و هجدهم شعر «پیش از اینها» مشخص کنید.
- ۴ سعدی در بیت زیر، به کدام داستان‌های دینی اشاره کرده است؟
«گلستان کُند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش بُرد ز آب نیل»



در زبان فارسی، بعضی حروف، مانند «ذ، ز، ض، ظ» تلفظ (آواهای) یکسان دارند اما شکل نوشتاری آنها متفاوت است؛ با دقت در معنا، به املاهای واژه‌هایی که این حروف را دارند، توجه کنید.



حکایت | به خدا چه بگویم؟

روزی، غلامی کوسفندان اربابش را به صحرا برد. کوسفندان در دشت سرگرم چرا بودند که مسافری از راه رسید و با دیدن انبوه کوسفندان، به سراغ آن غلام (چوپان) رفت و گفت: «از این همه کوسفدانت، یکی را به من بده.»

چوپان گفت: «نه، نمی توانم این کار را بکنم؛ هرگز!»

مسافر گفت: «یکی را به من بفروش.»

چوپان گفت: «کوسفندان از آن من نیست.»

مرد گفت: «خداوندش را بگوی که گرک ببرد.»

غلام گفت: «به خدای چه بگویم؟!»



خوب، جهان را ببین!

۲

درس دوم



اگر اندیشه‌ات را به کارگیری تا
بتوانی به راز آفرینش پی ببری، دلایلی
روشن به تو خواهند گفت که آفریننده
مورچه کوچک، همان آفریدگار درخت
بزرگ خرماست.

از شگفتی‌های آفرینش خالق
بی همتا، اسرار پیچیده حکیمانه در آفریدن
خفاشان است. روشنی روز، که همه

چیز را می‌گشاید، چشمانشان را می‌بندد؛ زیرا خفاش از حرکت در نور درخشان
ناتوان است و تاریکی شب، که هر چیز را به خواب فرومی‌برد، چشمان آنها را باز
می‌کند؛ پس او در روز، پلک‌ها را بر سیاهی دیده‌ها می‌اندازد و شب را چونان
چراغی برمی‌گزیند تا در پرتو تاریکی آن، روزی خود را جست‌وجو کند.

پروردگار، بال‌هایی برای پرواز آنها آفرید، این بال‌ها همانند لاله‌های
کوش‌اند؛ بی‌پر و بدون رگ‌های اصلی، اما تو جای رگ‌ها و نشانه‌های آن را،



به خوبی، می‌بینی. بال‌هایی که نه آن قدر نازک هستند که در هم بشکنند و نه چندان محکم که سنگینی کنند. در حالی که فرزندانشان به آنها چسبیده‌اند، پرواز می‌کنند. فرزندان از مادرانشان جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که اندامشان نیرومند شود و بال‌ها، قدرت پرواز کردن پیدا کند و بدانند که راه زندگی کردن کدام است.

اکنون، اگر می‌خواهی، در مورد شگفتی آفرینش ملخ، سخن بگو که خدا برای او دو چشم سرخ و دو حدقه، چو نان ماه تابان آفرید، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب اندامش بخشید. ملخ، حواسی نیرومند و دو دندان پیشین دارد که گیاهان را می‌چیند و دو پای داس‌مانند که اشیاء را برمی‌دارد. کشاورزان از ملخ‌ها می‌ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند؛ حتی اگر همه متحد شوند، ملخ‌ها، نیرومندان وارد کشتزار می‌شوند و آنچه میل دارند، می‌خورند؛ در حالی که تمام اندامشان، به اندازه یک انگشت باریک نیست.

به مورچه و کوچکی جثه آن بنگر که چگونه عظمت خلقت او با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود. نگاه کن چگونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می‌کند. او دانه‌ها را به لایه خود می‌برد و در جایگاه ویژه، نگه می‌دارد و در فصل گرما برای خوراک زمستان می‌کوشد. اگر اندیشه کنی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی خواهی شد!

از شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در استوارترین شکل بیافرید؛ با بال‌های زیبا که پره‌های آن به روی یکدیگر انباشته شده و ذم

کشیده‌اش که آن را چونان چتری گشوده است که طاووس آن را بر سر خود سایبان می‌سازد؛ کوپنی بادبان کشتی است که ناخدا آن را برافراشته است. اگر رنگ‌های پرهای طاووس را به رویدنی‌های زمین تشبیه کنی، خواهی گفت: «دسته‌گلی است که از شکوفه‌های رنگارنگ گل‌های بهاری فراهم آمده است»، و اگر آن را با پارچه‌های پوشیدنی همانند سازی، چون پارچه‌های زیبای پر نقش و نگار است. پرهای طاووس، چونان برگ خزان دیده،



می‌ریزد و دوباره می‌روید تا دیگر بار شکل و رنگ زیبایی گذشته خود را بازیابد. اگر در تماشای یکی از پرهای طاووس دقت کنی، لحظه‌ای به سرخی گل، و لحظه‌ای دیگر به سبزی و گاه به زردی زرناب، جلوه می‌کند.

بر فراز کردن طاووس، به جای یال، کاکلی سبزرنگ و پر نقش و نگار رویده است. در اطراف گردنش، گویا چادری سیاه افکنده، پنداری با رنگ سبز تندی در هم آمیخته که در کنار شکاف کوشش، جلوه خاصی دارد. کمتر رنگی می‌توان یافت که طاووس از آن در اندامش نداشته باشد.

نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها



صورتگر ماهر

از کجا گردد پدیدار این همه نقش و نگار؟
چون برآید این همه گل های نغزِ کامکار؟
چون نجویی کلین تصاویر از کجا شد آشکار؟
ابر از هجر که می‌کرید بدین سان زار زار؟
این همه صورت بُرد بر صفحه هتی به کار؟

راستی را، کس نمی‌داند که در فصل بهار
عقل با حیران شود کز خاکِ تاریکِ نژد
چون نپرسی کلین تائیل از کجا آمد پدید؟
برق از شوق که می‌خندد بدین سان قاه قاه؟
کیست آن صورتگر ماهر که بی‌تقلید غیر

قآانی شیرازی

خودارزیابی

- ۱ در بیت آخر شعر «صورتگر ماهر» به کدام یک از نام‌های خداوند اشاره شده است؟
- ۲ چه شگفتی‌های دیگری از زندگی مورچه می‌دانید؟
- ۳ چرا خداوند، در قرآن کریم، انسان را به اندیشیدن در شگفتی‌های خلقت دعوت می‌کند؟



در متن درس، بخشی از شگفتی‌های آفرینش، مانند خفاش، ملخ، مورچه و طاووس، به دقت، توصیف شده است.

بهره‌گیری از حواس پنج‌گانه، ما را در درک بهتر زیبایی‌های آفرینش کمک می‌کند. به نظر شما، در توصیف رنگ‌های پرطاووس، کدام حس، بیش از بقیه به کار آمده است؟ با خوب نگریستن به پدیده‌ها و محیط اطراف خود و تأمل در ویژگی‌های آنها، به دانش و آگاهی بسیاری دست می‌یابیم. دقت در نگاه کردن و خوب دیدن، یکی از راه‌های تقویت ذهن و توانایی‌های زبان است. برای اینکه توصیف‌ها آسان و دقیق‌تر صورت گیرد، می‌توان از آرایه «تشبیه» استفاده کرد.

در این درس، امام علی علیه السلام برای بهتر شناساندن زیبایی‌های خلقت طاووس، آن را به چیزهای مختلفی تشبیه کرده است؛ «دُم کشیده طاووس» را به «چتر گشوده» و «بادبان کشتی» و پرهایش را به «برگ خزان دیده» مانند کرده است.

اکنون دقیق‌تر و گسترده‌تر، موضوع تشبیه را بررسی می‌کنیم:

«پره‌های طاووس، مانند دسته گلِ پر نقش و نگار، رنگارنگ است.»

با اندکی دقت درمی‌یابیم که این تشبیه، چهار رکن یا قسمت دارد:

- رکن اول (مشبّه)، «پره‌های طاووس» است که به چیزی تشبیه شده است.
 - رکن دوم (مشبّه به)، «دسته گلِ پر نقش و نگار» است که «پره‌های طاووس» به آن مانند شده است.
 - رکن سوم (وجه شبه)، شباهتی است که بین این دو وجود دارد. آیا می‌دانید شباهت آنها در چیست؟
 - رکن چهارم (ادات تشبیه)، واژه‌ای است که شباهت «پره‌های طاووس» را به «دسته گل» برقرار می‌سازد. در مثال بالا، واژه «مانند» این نقش را دارد.
- گاهی اوقات، رکن سوم و چهارم حذف می‌شود.

گفت و گو

۱ درباره «شگفتی‌های آسمان»، از منابع مناسب، مطالبی فراهم آورید و آن را در کلاس بخوانید و درباره آن گفت و گو کنید.

۲ در ابیات زیر، «خفاش» و «طاووس» به عنوان نشانه به کار رفته‌اند؛ درباره مفهوم نمادین هر یک از آنها تحقیق و گفت و گو کنید.

نور خورشید در جهان، فاش است آفت از ضعف چشم خفاش است

(سنایی)

طاووس را به نقش و نگاری که هست، خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

(سعدی)

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، واژه‌هایی بیابید که یکی از حروف زیر، در آنها به کار رفته باشد؛ سپس آنها را بنویسید. «ت، ط»، «ث، س، ص»، «ق، غ»

۲ ارکان تشبیه را در هر یک از موارد زیر مشخص کنید.

■ ملخ، دو پای داس مانند دارد که با آنها اشیا را برمی‌دارد.

■ مهربان و ساده و بی‌کینه است مثل نوری در دل آینه است

۳ به کمک واژه زیر، یک تشبیه بنویسید، به طوری که همه ارکان تشبیه را دارا باشد.

خورشید:

۴ شاعر در سروده «صورتگر ماهر» به کدام پدیده‌های خلقت اشاره کرده است؟

بین واژه‌ها، فاصله معینی وجود دارد که به آن «فاصله میان‌واژه‌ای» می‌گویند؛ رعایت نکردن فاصله مناسب بین حرف‌های یک واژه یا واژه‌های یک جمله، در خواندن آنها ابهام ایجاد می‌کند؛ مانند: ■ او هر روز نامه‌ای می‌خواند. ■ او هر روز نامه‌ای می‌خواند.



جوانه و سنگ



خاک تشنه تکانی خورد و ذرات ریز آن جابه‌جا شدند. جنب و جوشی ناآشنا، زمین تیره را در خود گرفت. موجود تازه، سر از خاک بیرون آورد. جوانه‌ای در حال به دنیا آمدن بود. جوانه تلاش می‌کرد سرش را از دل خاک تیره بیرون بیاورد. ذرات سنگین خاک را کنار می‌زد. دستش را به دانه‌های شن می‌گرفت و خودش را بالا می‌کشید. سرانجام، پس از چند ساعت تلاش، آرام آرام سینه خاک را شکافت و سرش را بیرون آورد. پیش پایش سنگ بزرگی بر زمین نشسته بود.

جوانه نگاهی به سنگ کرد؛ نفس راحتی کشید و گفت: «آه! نمی‌دانی زیر زمین چقدر تاریک بود!»

بعد، سرش را بالا آورد و به آسمان نگاه کرد. خورشید نور گرمش را به صورت او پاشید. جوانه اخم‌هایش را در هم کشید. سنگ لبخندی زد و با مهربانی گفت: «جوانه عزیز، به سرزمین ما خوش آمدی! سال‌هاست که در اینجا جوانه‌ای سر از خاک بیرون نیاورده است!»

جوانه با نگرانی به اطراف نگاه کرد. سنگ پرسید: «به دنبال چیزی می‌گردی؟» جوانه گفت: «بله، تشنه‌ام، آب می‌خواهم.»

سنگ گفت: «اینجا سرزمین خشک و بی‌آبی است. تو تنها جوانه‌ای هستی که در این سرزمین بی‌حاصل سر از خاک بیرون آورده‌ای.»

جوانه دوباره نگاه نگرانش را به اطراف دوخت و لب‌های خشکش را چند بار باز و بسته کرد. تشنگی او را بی‌تاب کرده بود. با ناراحتی گفت: «من جوانه کوچکی هستم. به آب نیاز دارم. اگر آب به من نرسد، از تشنگی می‌میرم!»

سنگ گفت: «تو جوانه زیبایی هستی! تو به این سرزمین بی‌حاصل شادی و طراوت بخشیده‌ای. من برای نجات تو، آب را از هر جا که باشد، به این سرزمین خشک دعوت می‌کنم.» جوانه دهان خشکش را باز کرد تا چیزی بگوید اما اندوه تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده بود. سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و بی‌حال و خسته به خواب رفت.

سنجاقک زیبایی بال زنان از راه رسید. بال‌های ظریف سنجاقک در روشنایی روز

می‌درخشید. بالای سر سنگ که رسید، سنگ از زیر بال‌های او آسمان را نگاه کرد. آسمان از زیر بال‌های سنجاقک، آبی‌تر دیده می‌شد. سنجاقک کمی دور و بر جوانه چرخید و بعد کنار سنگ روی زمین نشست.

سنجاقک رو به سنگ کرد و گفت: «دیروز، وقتی از اینجا می‌گذشتم، جوانه‌ای در کنار تو نبود.»

سنگ گفت: «این جوانه زیبا، همین چند لحظه پیش سر از خاک بیرون آورد اما تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده است. اگر آب به او نرسد، در این سرزمین گرم و خشک از تشنگی می‌میرد. من در جست‌وجوی راهی هستم تا جوانه را از مرگ نجات بدهم.»

سنجاقک گفت: «تو سنگ مهربانی هستی ولی سنگ چطور می‌تواند به یک گیاه تشنه کمک کند؟!»

سنگ گفت: «اگر تو کمک کنی، ریشه خشک این جوانه سیراب می‌شود. من مرداب پیری را می‌شناسم که سال‌هاست در چند قدمی اینجا به خواب رفته است. سنجاقک مهربان! پیش مرداب برو و او را از خواب بیدار کن. به او بگو در نزدیکی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. بگو، اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه‌جا را از زیبایی و عطر خود پر می‌کند.»

سنجاقک به هوا پرید. بال‌های توری‌اش را تکان داد و فریاد زد: «من برای جوانه آب می‌آورم.»

جوانه با شنیدن اسم آب، چشم‌هایش را باز کرد و سرش را بالا آورد و سنجاقک را، تا زمانی که در افق از نظر ناپدید می‌شد، نگاه کرد. بعد جوانه لبخند غمگینی زد. نور کم‌رنگ شادی، در قلبش جان گرفت. با خوش‌حالی و امید دوباره سرش را روی زانوئی سنگ گذاشت و چشم‌هایش را بست.

سنگ با بی‌صبری در انتظار بازگشت سنجاقک بود. گاهی، چشم‌هایش را می‌بست و به فکر فرو می‌رفت. به سبزه‌ها و جوانه‌های بی‌شماری فکر می‌کرد که پس از جاری شدن مرداب، به دنیا می‌آیند.

هوا گرم‌تر شده بود. خورشید هر لحظه نور گرم و سوزانش را بیشتر بر سینۀ زمین پهن می‌کرد. در اطراف سنگ، همه‌چیز آرام بود. تنها گاهی، بوته‌های خار تکانی می‌خوردند و یا صدای خزیدن



حشره‌ای بر زمین گرم، به گوش می‌رسید. سنگ خسته بود. پشتش از تابش نور خورشید گرم شده بود. چشم‌هایش را برهم گذاشت و آرام‌آرام به خواب رفت اما ناگهان از دنیای خواب و خیال بیرون آمد و دوباره به افق خیره شد. اندیشه‌ی تشنگی جوانه، لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذاشت. سنگ در انتظار بازگشت سنجاقک، لحظه‌ها را می‌شمرد.

سنجاقک بال‌زنان خود را به مرداب رساند. مرداب آسوده و بی‌خیال زیر نور داغ خورشید دراز کشیده و به خواب رفته بود. کمی آن طرف‌تر، گیاه کوچکی از تشنگی مرده بود. دست‌های گیاه به طرف مرداب دراز شده بود؛ مثل این بود که در آخرین لحظه‌های زندگی خود می‌خواست پیچی به مرداب بگوید.

سنجاقک به مرداب، که از زندگی آرام و یک‌نواختش راضی بود، نگاه کرد. قلبش از درد فشرده شد. بال‌هایش را به هم زد و روی یکی از نی‌های درون مرداب نشست و آن را تکان داد. مرداب حرکتی نکرد و با ناراحتی گفت: «چه کسی می‌خواهد خواب راحت را از من بگیرد؟»

سنجاقک گفت: «دوست من! در چند قدمی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه‌جا را از زیبایی و عطر خود پُر می‌کند.»

مرداب اخم‌هایش را درهم کشید و گفت: «من سرسبزی و طراوت را دوست ندارم! زودتر از پیش من برو تا بقیه‌ی خواب‌های

خوشم را ببینم!»

سنجاقک با غم و اندوه به مرداب نگاه کرد. مرداب دوباره به خواب فرو رفته بود. همه‌جا ساکت و آرام بود. تنها گاهی، صدای بال‌زدن پرنده‌ای سکوت تلخ مرداب را می‌شکست. سنجاقک به هوا پرید و بال‌زنان خودش را به جوانه و سنگ رساند. لب‌های خشک جوانه با دیدن سنجاقک به خنده باز شد و با خوش‌حالی گفت: «سنجاقک مهربان! برایم از مرداب بگو. از سرسبزی و آب بگو. آیا مرداب قبول کرد خودش را به من برساند؟»

سنجاقک گفت: «اگر مرداب راه می‌افتاد و بر زمین جاری می‌شد، دیگر مرداب نبود، جویبار بود، یا رودخانه‌ی قشنگی بود که طراوت و سرسبزی را به این دشت بی‌حاصل به



ارمغان می‌آورد اما مرداب گفت که طراوت و سرسبزی را دوست ندارد. سنگ آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. بر زمینه‌ی آبی آسمان، پرنده‌ای در پرواز بود. پرنده آن قدر بالا بود که مثل نقطه‌ی سیاه کوچکی به نظر می‌رسید. سنگ با نگاهی غمگین او را دنبال کرد. بعد آهی کشید و با ناامیدی گفت: «بله، مرداب طراوت و سرسبزی را دوست ندارد. مرداب از جنس جویبار و رود و دریاست ولی قلبش از سنگ است. دل مرداب حتی از بدن من هم سخت‌تر است. او خشک شدن جوانه‌ها و گل‌ها را می‌بیند اما دستش را برای نجات آنها دراز نمی‌کند.»



جوانه با ناامیدی سرش را پایین انداخت. اندوه زیادی در قلب کوچکش لانه کرده بود. تشنگی داشت کم‌کم او را از پای درمی‌آورد. اندوه بزرگ جوانه، سنگ را هم آزار می‌داد.

حشره‌ی کوچک با شتاب از کنار سنگ گذشت و خودش را در میان شاخه‌های یک بوته‌ی خار پنهان کرد. سنگ، به نقطه‌ای که حشره در آنجا پنهان شده بود، خیره شد. بعد، سرش را بالا آورد و به بوته‌ی خار نگاه کرد. بوته‌ی خار با تعجب گفت: «چرا این‌طور به من خیره شده‌ای؟»

سنگ به خود آمد و گفت: «ای بوته‌ی خار، تو همیشه سرسبزی. بگو که برای ادامه‌ی زندگی آب را از کجا به دست می‌آوری؟»

بوته‌ی خار گفت: «آب را برای چه می‌خواهی؟»

سنگ، جوانه را که بی‌حال و ناتوان بر زمین افتاده بود، به

بوته‌ی خار نشان داد و گفت: «این جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. چگونه می‌توانم ریشه‌ی خشک او را سیراب کنم؟»

بوته‌ی خار گفت: «سال‌هاست که خاک شور این دشت، طعم گوارای آب را نچشیده است. در این زمین خشک، نه جویباری هست، نه رودی و نه چشمه‌ای. ما بوته‌های خار، با ریشه‌های بلندمان آب را از دل زمین بیرون می‌کشیم. در این زمین خشک، گاهی جوانه‌ای سر از خاک بیرون می‌آورد ولی از تشنگی می‌میرد. تشنگی، جوانه‌ی تو را هم از پای درمی‌آورد.»

چیزی در قلب سنگ فشرده شد. اندیشه‌ی مرگ جوانه، دلش را به درد آورد. جوانه، که از

تشنگی بی‌تاب شده بود، با ناامیدی خودش را به این طرف و آن طرف می‌کشید. ریشهٔ کوچکش را برای پیدا کردن آب در دل زمین به هرسویی می‌فرستاد. خورشید سرش را به سینهٔ آسمان تکیه داده بود و گرم‌تر از همیشه می‌تابید. جوانه به سختی نفس می‌کشید و سنگ با اندوه بسیار به او نگاه می‌کرد.

جوانه آرام آرام بر زمین افتاد. انگار چیزی در دل سنگ شکست. قلبش فشرده شد. چشم‌هایش را بست تا مرگ جوانه را نبیند. چشم‌های جوانه نیمه باز بود و آخرین نگاه‌های خود را در جست‌وجوی آب به روی خاک می‌فرستاد. دیگر جوانه همه‌جا را تیره و تار می‌دید. تاریکی هر لحظه بیشتر می‌شد اما در لحظه‌ای که تیرگی می‌خواست جوانه را برای همیشه در خود بگیرد، ناگهان رطوبت دلپذیر و گوارایی را در ریشه‌اش احساس کرد. سرش را بالا آورد و فریاد زد: «آب! بوی آب می‌شنوم!».

جوانه تکانی خورد و به جلو نگاه کرد. تیرگی از برابر چشم‌هایش گریخته بود و او همه چیز را به روشنی می‌دید. جوانه به زمین خیره شد. آب پاک و درخشانی زیر پایش بر زمین دشت جاری بود. آب به روشنی آفتاب بود و به زیبایی زندگی. جوانه، با بهت و حیرت به این آب دلپذیر و خنک نگاه کرد. ریشه‌اش را به دست جریان آب خنک سپرد و برگ‌های کوچکش را در آب شست. خاک تشنه، آب را با دل و جان می‌مکید.

جوانه با تعجب به اطراف نگاه کرد تا سرچشمهٔ این آب دلپذیر را پیدا کند اما ناگهان بر جای خود خشکش زد: سنگ شکافته شده بود و از قلب او، چشمهٔ پاک و زلالی می‌جوشید.



۱ دربارهٔ ارتباط محتوایی این داستان با مصراع «از محبت خارها گل می‌شود»، توضیح دهید.

۲ به نظر شما چه عواملی سبب شد، از دل سنگ، چشمه‌ای پاک و زلال جاری شود؟

شکفتن

فصل دوم

سر به هم آورده دیدم برگ های نخل را

اجتماع دوستان یکدم آمد به یاد



صائب تبریزی

ارمغانِ ایران

۳

درس سوم



فرزندم! هوشمندِ دل‌بندم! ایران، سرزمین
ما، سرزمینی است بس کهن که دیری در
درازنای تاریخ خویش، بزرگ‌ترین و آبادترین
کشور جهان بوده است. لیک، آنچه ایران ما را
از دیگر کشورهای نیرومند جهان، جدا می‌دارد و
برمی‌کشد، آن است که کشور ما همواره سرزمین
سپندِ فرو و فروغ و فرزادگی و فره‌بخنگی بوده است.
ایرانیان با دیگر مردمان، پیوسته، به مردی
و داد و دانایی رفتار می‌کرده‌اند. پیوسته نیست که
سرزمین ما را «ایران» می‌نامند که به معنی سرزمین
آزادگان است و آزادزادگان.



دشمنان تیره‌رای و خیره‌روی ما نیز، به ناچار، این سرزمین را بدین نام سپند و
ارجمند می‌نامند و ایرانیان را به پاس آزادگی‌شان، می‌ستایند. بدین سان، برترین و
گرامی‌ترین ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها، اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

گرامی ام! می دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خاۀ دشمن، روان می شود؛ زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلایش. دشمنی که جز زشتی و پلشتی و کاستی و ناراستی و ددی و بدی نمی تواند و نمی خواهد دید؛ هنگامی که ایران و ایرانی را می ستاید، ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو، سرفروء آورد و زبان به ستایش بکشد.

آری، میهن شکوهمند ما، این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن رایان، این کانون روشنی و راستی، این کشور مردان گرد، یلان پردل، دلیران و شیران، پهلوانانی نادر، سرزمینی است که مابدان می نازیم و سر از همگنان برمی افرازیم.

فرزدم! من می دانم و بی گمانم که تو ایران را از بُن جان، دوست می داری؛ زیرا تو از تبار ایرانیان نژاده و آزاده هستی؛ از آن پاکان که جانشان از مهر ایران، تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می تپد؛ از آن دانادلان خویششن شناس که اکنون ایران را به گذشتهٔ پرفروغ آن می پیوندند. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه، استوار چون کوه، می کوشد که آن گروه از ایرانیان را که از خویش بیگانه شده اند، به خویششن بازآورند و به خود بشناساند.

ای فرزدم! مرا کمترین گمانی در آن نیست که تو ایران را دوست می داری؛ لیک دوست داشتن، بسنده نیست؛ ایران را می باید شناخت تا بتوان آن را بدان سان که شایسته است و سزاوار، به دیگران شناساند. این، باری است که بر دوش تو نهاده شده است؛

باری به کرانی دماوند که هر پشت را خرد می‌کند و درهم می‌شکند، مگر پشت ستبر و ستوار
و نیرومند فرزند ایران که تویی!

هر آینه، می‌دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد، دل بدان خواهد باخت
و جوشان و پرتوان، خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و
بهروزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی، بازماند و دریغ نورد.

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم؛ از سر آگاهی است و برآمده از باوری
استوار، بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر فر و فروغ ایران خواهی افزود و چشم
جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخوشتن شناسی و از خود بیگانگی را خواهی زدود.
هان و هان! خوشتن را خوار مدار! زیرا در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و در جهان،
کرامی‌ترین؛ پس دل از هر گونه آلائش و گمان درباره خویش پاک ساز و برهان و بدین سخن،
باور آور که فرزند ایران و پیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی.
بخوان و بجوی و بپوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار؛
به پاس آنکه تو را فرزند ایران برگزید.

آری، تویی که آینده میهن را در خشان خواهی ساخت.
خدای بزرگ، پشت و پناه تو و میهن. تن و جانت بی‌گردد و میمنت آبادان باد!

خودارزیابی

- ۱ برترین و گرمی‌ترین ارمغان «ایران» به دیگر سرزمین‌ها چیست؟
- ۲ دو تن از دلیران و پهلوانان نامدار ایرانی را نام ببرید که برای سربلندی ایران کوشیده‌اند.
- ۳ به نظر شما چگونه می‌توان از فرهنگ و ادب فارسی پاسداری کرد؟
- ۴

دانش ادبی

واج آرایی (نغمه حروف)

همان‌طور که در سال گذشته خواندید، یکی از عناصر زیباسازی سخن، کاربرد «تکرار» در کلام است. آهنگ حاصل از این تکرار، گوش را می‌نوازد و بر موسیقی متن و تأثیر آن می‌افزاید. نمونه‌های زیر را با هم می‌خوانیم:

■ کشور ما، همواره سرزمین سپند فرّ و فروغ و فرزاندگی و فرهیختگی بوده است.

■ لبخند تو خلاصه خوبی‌هاست لختی بخند، خنده گل زیباست

در عبارت و بیت بالا، کدام حروف، بیش از بقیه تکرار شده است؟

بهره‌گیری از تکرار حروف، کلام را دل‌نشین‌تر می‌سازد و سبب روشنی و رسایی سخن می‌شود. به تکرار یک حرف یا صدا (صامت، مصوّت) در عبارت یا بیت، «واج‌آرای» یا «نغمه حروف» گفته می‌شود.

گفت‌وگو

۱ شعری از فردوسی، درباره عظمت و بزرگی ایران بیاورد و در کلاس بخوانید.

۲ درباره تکرار حرف و نقش آن در بیت زیر، گفت‌وگو کنید.

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم، وزان است
«منوچهری دامغانی»



فعّالیت‌های نوشتاری

۱ غلط‌های املایی را در عبارت‌های زیر بیابید و اصلاح کنید.

الف) ایران، این خواستگاه بخردان، حتی دشمنان به کین و دل چرکین را در برابر شکوه خود به زانو در می‌آورد.

ب) فرزندم، تویی که فرّ و فروق ایران را بدان بازخواهی گرداند و چشم جهانیان را به خیره‌گی خواهی کشاند.

پ) دل از هرگونه آلایش و گمان درباره‌ی خویش پیرای و یزدان پاک را سپاس بگذار.

۲ واژه‌های جمع را به مفرد و واژه‌های مفرد را به جمع تبدیل کنید.

آزادگان: ارمغان:

یلان: ادب:

۳ در متن درس، دو جمله بیابید که در آنها «تکرار حروف» بر موسیقی کلام افزوده است.

۴ مفهوم کلی عبارت زیر را بنویسید.

«تویی که در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و بهارآفرین باغ ایران.»



هرگاه پسوند «ان/ی» به پایان واژه‌هایی نظیر «زنده، راننده، دونده، پرنده» افزوده شود، این واژه‌ها این‌گونه نوشته می‌شوند: «زندگی، راندگی، دوندگی، پرندگان.»



فوت کوزه گری



حکایت

کوزه گری ماهر و ورزیده، شاگردی داشت که چندین سال نزد او کار کرده و فنون کوزه گری را از او فرا گرفته بود. روزی شاگرد دستمزد بیشتری از استاد درخواست کرد. کوزه گر بر دستمزد او افزود. پس از مدتی، باز، شاگرد سر ناسازگاری گذاشت و گفت: «دیگر فن کوزه گری را به تمامی آموخته‌ام و قصد دارم در کارگاه خود، استادکار شوم.» کوزه گر از او خواست به پاس حتی که برگردن او دارد، چند ماهی بماند و یاری اش کند. شاگرد، بی اعتنا به درخواست استاد، او را رها کرد و کوشید در کارگاه خود، برای رقابت با استاد، مرغوب ترین کوزه ها را بسازد. او با دقت شروع به ساختن کوزه کرد اما لعاب هیچ یک از کوزه ها زیبا و شفاف از کار در نیامد. شاگرد، ناگزیر نزد استاد بازگشت. استاد او را واداشت مدتی دیگر نزد او بماند تا اشکال کار را دریابد. سرانجام، یک روز استاد گفت: «رمز مرغوب بودن کوزه ها در این است که هر کوزه را پیش از آنکه در کوره بگذارم، فوت می کنم تا کرد و خاک از روی آن پاک شود. تو همین یک نکته را در نظر نداشتی و اشکال کار تو تنها یک فوت بود؛ فوت کوزه گری!»

فوت کوزه گری، مصطفی رحمان دوست؛ با تصرف و تلخیص





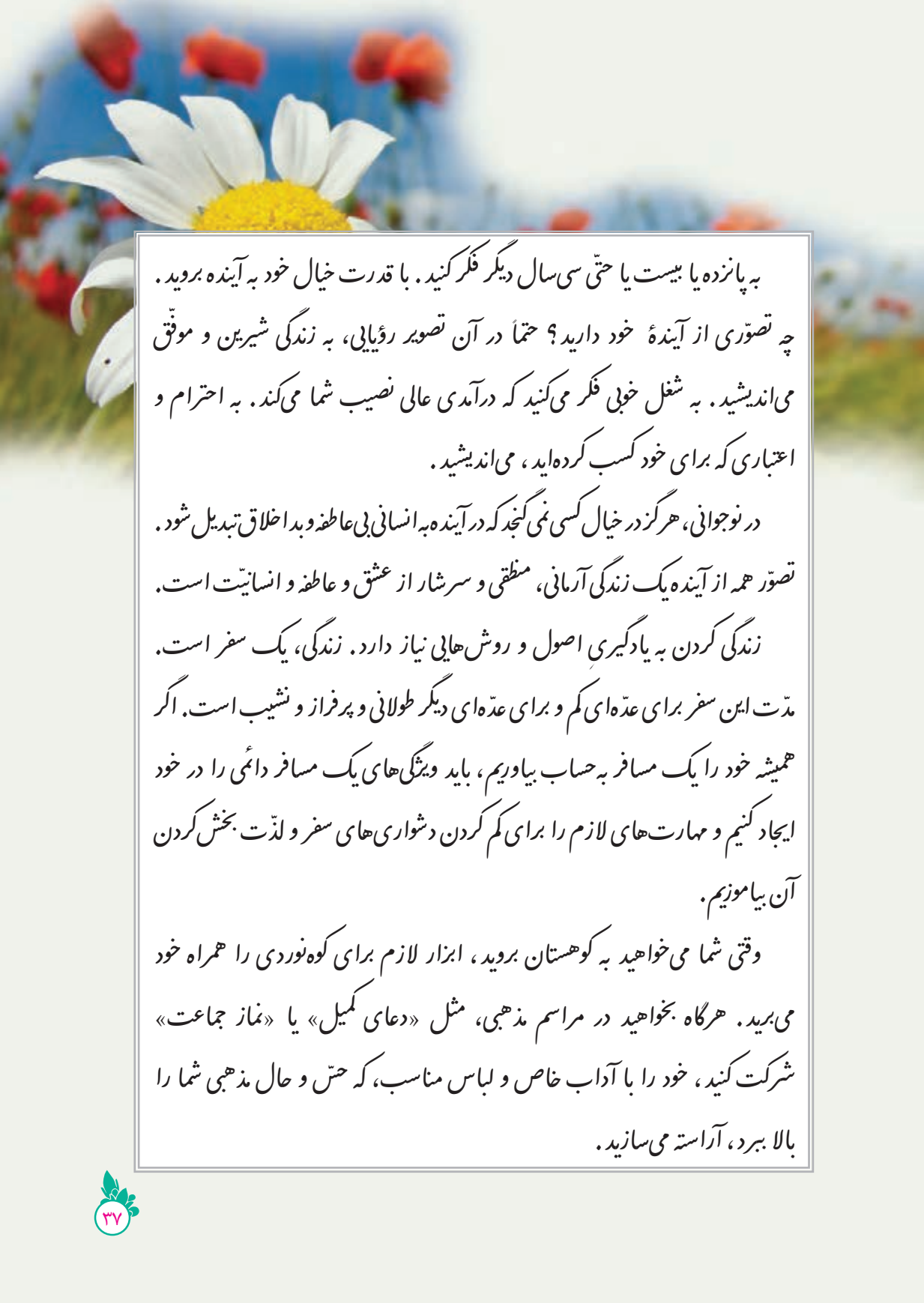
حکیمی گفته است: «افسوس که جوان نمی‌داند و پیر نمی‌تواند!»

در میان سخنان و پندهای بزرگ‌ترها، این عبارت زیاد به کار می‌رود:

«ای کاش وقتی جوان بودیم، کسی به ما می‌گفت، چه کار کنیم تا در آینده وضع بهتری داشته باشیم!»؛ یا اینکه «اگر کسی به من می‌گفت چه کار کنم، الآن حتماً وضع بهتری داشتم.»

اگر در پاسخ به حرف آنها بگوییم: «ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»، آه بلندی می‌کشند و می‌گویند: «هی! دیگر آن نیرو و انرژی جوانی در ما نیست.» راست هم می‌گویند. آنها فرصت‌های زیادی را از دست داده‌اند. هر حرکت ثانیه شمار ساعت، ما را از فرصت‌هایی که در اختیارمان هست، دور می‌کند.

مبادا گذرِ شتابانِ عمر را مسخره بگیرید یا به حرف بزرگ‌ترهائیتان گوش نکنید و از تجربه‌های آنان، بهره‌نگیرید! اگر چنین کنید، پانزده یا بیست سال دیگر، به خود یا به دیگری خواهید گفت: «ای کاش کسی را داشتیم که...!»



به پانزده یا بیست یا حتی سی سال دیگر فکر کنید. با قدرت خیال خود به آینده بروید. چه تصویری از آینده خود دارید؟ حتماً در آن تصویر رؤیایی، به زندگی شیرین و موفق می‌اندیشید. به شغل خوبی فکر می‌کنید که درآمدی عالی نصیب شما می‌کند. به احترام و اعتباری که برای خود کسب کرده‌اید، می‌اندیشید.

در نوجوانی، هرگز در خیال کسی نمی‌کنجد که در آینده به انسانی بی‌عاطفه و بد اخلاق تبدیل شود. تصور همه از آینده یک زندگی آرمانی، منطقی و سرشار از عشق و عاطفه و انسانیت است. زندگی کردن به یادگیری اصول و روش‌هایی نیاز دارد. زندگی، یک سفر است. مدت این سفر برای عده‌ای کم و برای عده‌ای دیگر طولانی و پرفراز و نشیب است. اگر همیشه خود را یک مسافر به حساب بیاوریم، باید ویژگی‌های یک مسافر دائمی را در خود ایجاد کنیم و مهارت‌های لازم را برای کم کردن دشواری‌های سفر و لذت بخش کردن آن بیاموزیم.

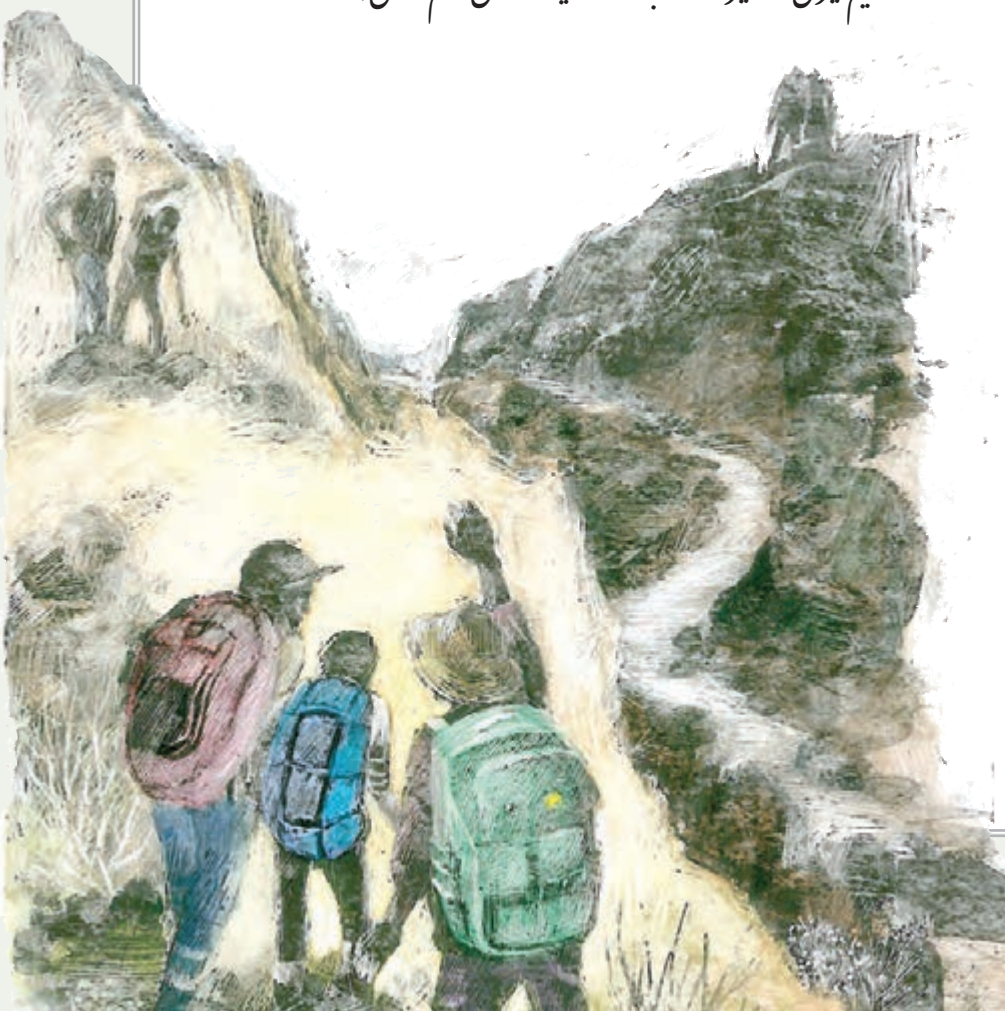
وقتی شما می‌خواهید به کوهستان بروید، ابزار لازم برای کوه‌نوردی را همراه خود می‌برید. هرگاه بخواهید در مراسم مذهبی، مثل «دعای کمیل» یا «نماز جماعت» شرکت کنید، خود را با آداب خاص و لباس مناسب، که حس و حال مذهبی شما را بالا ببرد، آراسته می‌سازید.

سفر زندگی هم به مهارت‌هایی نیاز دارد که بدون آنها، زندگی آینده، پُرمشقت خواهد بود، مهارت‌هایی نظیر:

■ خودآگاهی: شناخت توانایی‌ها، نیازها، استعدادها و ضعف‌های خود؛

■ ارتباط مؤثر: ارتباط درست و سنجیده با دیگران؛

■ تصمیم‌گیری: تدبیر مناسب در موقعیت‌های مهم زندگی؛



■ چیرگی بر احساسات و هیجانات: مهار احساسات گوناگون، مانند: عشق،

خشم و نفرت، ترس و حتی شادی؛

■ تفکر خلاق: مهارت در کشف و نوآوری، جست و جوی راه حل های جدید

برای رویارویی با مشکلات.

ما می توانیم با توکل به پروردگار و تلاش بیشتر، به این مهارت ها دست یابیم و زندگی خود را سرشار از طراوت و شادابی و شکوفایی کنیم.

خودارزیابی

۱ چرا زندگی به سفر تشبیه شده است؟

۲ علت اصلی بحران های زندگی چیست؟

۳ برای حل مشکل کمرویی و یا گستاخی، چه باید کرد؟

۴



سال گذشته آموختید که برای انتقال پیام به شنونده یا خواننده از «جمله» استفاده می‌کنیم. آن بخش از جمله که دربارهٔ انجام عمل، رویداد یا ایجاد حالت، اطلاعاتی به ما می‌دهد، «**فعل**» جمله است. فعل، اصلی‌ترین بخش جمله و محور معنایی آن است. معنی هر فعل، تعیین می‌کند که چند بخش دیگر باید در جمله ظاهر شوند. برخی از فعل‌ها، مانند «رفت»، تنها با گرفتن نهاد کامل می‌شوند؛ بعضی دیگر، مانند «خواند»، علاوه بر نهاد، به مفعول هم نیاز دارند تا جملهٔ کاملی را تشکیل دهند؛ گروهی دیگر از فعل‌ها، مانند «خرید»، علاوه بر نهاد و مفعول، متمم هم می‌گیرند تا معنی کامل‌تری به شنونده انتقال دهند.

فعل	اسم				
	متمم		مفعول		نهاد
رفت.	—	—	—	—	فرهاد
خواند.	—	—	را	داستان	نرگس
خرید.	فروشنده	از	را	کتاب	مینا

در جدول بالا، به واژه‌هایی که در ستون‌های نهاد، مفعول و متمم آمده‌اند، توجه کنید. واژه‌هایی مانند «فرهاد، نرگس، مینا، داستان، کتاب و فروشنده» برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می‌روند و «**اسم**» هستند. اسم می‌تواند در جایگاه نهاد، مفعول و یا متمم قرار گیرد و به ترتیب نقش نهادی، مفعولی و متممی پیدا کند. با نگاه دقیق‌تر به اجزای جمله، می‌توان نتیجه گرفت که اجزای اصلی تشکیل‌دهندهٔ جمله، فعل و اسم هستند. فعل، فقط در جایگاه فعلی قرار می‌گیرد؛ اما اسم در دیگر بخش‌های جمله می‌آید و نقش‌های مختلفی می‌پذیرد.

گفت و گو

۱ روایت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: هر کس خود را بشناسد، خدای خویش را شناخته است»، با کدام مهارت زندگی ارتباط دارد؟

۲ برای دوست یابی و حفظ دوستان خوب، به چه مهارت‌هایی نیاز داریم؟

فعالیت‌های نوشتاری

۱ شکل درست واژه‌های زیر را بنویسید.

«استداده‌ها و ضعف‌ها، محارت‌های لازم، بهره و نسیب، احساسات و حیجانات، نضیر و مانند»

۲ بخش‌های هریک از جمله‌های زیر را در جدول قرار دهید؛ سپس، اسم‌ها را جداگانه در یک سطر بنویسید.

■ ندا آمد.

■ حسین سیب خورد.

■ علی روزنامه را به دوستش داد.

نهاد	مفعول	متمم	فعل



اعداد، در متن املا همیشه با حروف نوشته می‌شوند؛ نظیر «هفت آسمان»، «چهارده

معصوم»، «بیست» و...



شعرخوانی شوق مهدی (عج)



گفتا: تو خود جابی، ورز زخم عیان است!
گفتا: نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است!
گفتا که در ره ما، غم نیز شادمان است!
گفت: آن که سوخت، اورا کی ناله یافغان است؟
گفتا: نگاه دارش، غم خانه تو جان است!

گفتم که روی خبت از من چرا نهان است؟
گفتم که از که پرسم، جانا نشان کویت؟
گفتم: مرا غم تو، خوش تر ز شادمانی
گفتم که سوخت جانم، از آتش نهانم
گفتم: ز «فیض» پذیر، این نیم جان که دارد

فیض کاشانی

ادبیات بومی (۱)



فصل آزاد

پو ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد



فردوسی

درس آزاد

[illegible]



خودارزیابی

۱

.....

۲

.....

۳

.....

۴

.....



دانش زبانی

.....

.....

.....

.....

.....



فعّالیت‌های نوشتاری

.....

.....

.....

.....

.....

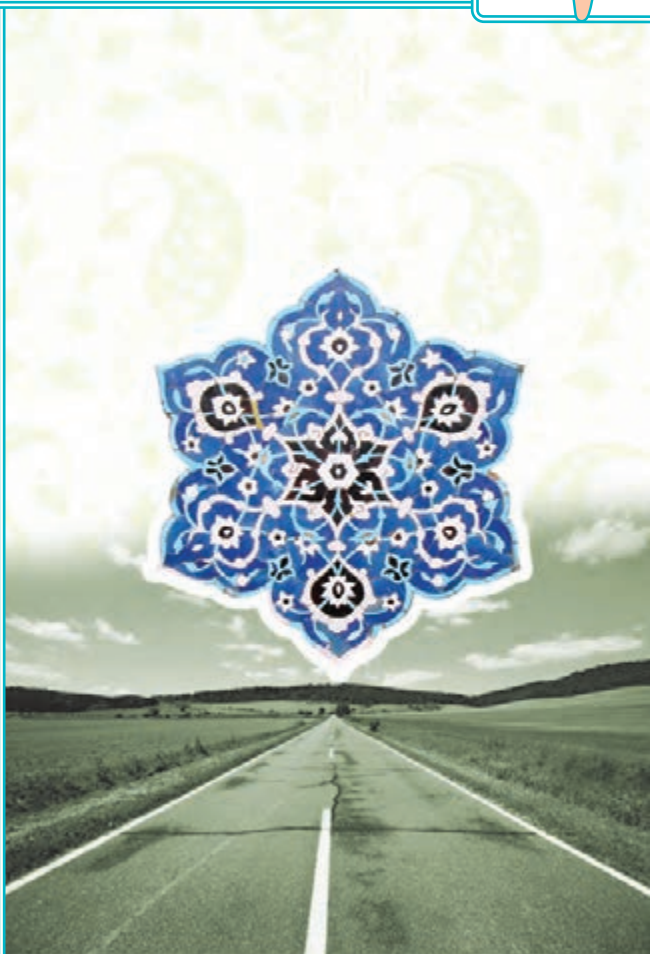


سبک زندگی

فصل سوم

ده روزه مهرکردن، اخذ است و اخون

نیکو به جای یاران فرصت شمارا



حافظ

یکی از مهارت‌های اصلی زبان، «خواندن» است.
خواندن چند گام دارد:

- شناخت نشانه‌ها و کلمات؛
 - بازخوانی یا تلفظ واژه؛
 - مطابقت دادن شکل کلمه با تلفظ آن؛
 - خوانش درست متن؛
 - توجه به حس و حال متن و رعایت آن؛
 - تشخیص معنا و درک پیام متن.
- بنابراین، خواندن مؤثر، آن است که پس از طی این مراحل، ما را به درک و دریافت درستی از نوشته برساند.

هر متن، به تناسب درون‌مایه خود، ویژگی و خصوصیتی دارد که آن را از متن‌های دیگر، جدا می‌سازد.

متن حماسی با حالت پهلوانی و پیکارگرانه خوانده می‌شود و متنی که ستایش و نیایش پروردگار را بازگو می‌کند، با حالت فروتنی و خاکساری خوانده می‌شود.

شعر «راه نیک‌بختی» را، که محتوای اندرزی دارد، با آهنگ و لحن نصیحت و حالت پندگویانه می‌خوانیم؛ به گونه‌ای که شنونده حس کند خود، مخاطب آن اندرز است.

این شعر را بخوانید و به لحن و آهنگ خواندن، توجه کنید.



راه نیک بختی



۱ زین گفته، سعادت تو جویم
می باش به عمر خود سحر خیز
۵ با مادر خویش، مهربان باش
با چشم ادب نگر پدر را
چون این دو شوند از تو خُرنند
چون بادب و تمیز باشی
۱۰ می کوش که هرچه گوید استاد
زهار! مگو سخن به جز راست
هر شب که روی به جامه خواب
کان روز به علم تو چه افزود
روزی که در آن نکرده ای کار

پس یاد بگیر هرچه گویم
وز خواب سحرگمان پرهیز
آماده خدش به جان باش
از گفته او پیچ سر را
خرند شود ز تو خداوند
پیش همه کس عزیز باشی
گیری همه را به چاکلی یاد
هر چند تو را در آن ضرر است
کن نیک تامل اندر این باب
وز کرده خود چه برده ای سود
آن روز ز عمر خویش شمار

ایرج میرزا

خود ارزیابی

- ۱ شاعر برای سعادت و خوشبختی چه کارهایی را پیشنهاد می کند؟
- ۲ عبارت «جز راست نباید گفت؛ هر راست نشاید گفت»، با کدام قسمت شعر تناسب دارد؟
- ۳ برای پُربار کردن روزهای زندگی چه باید کرد؟
- ۴



شعری که خواندیم، سرشار از موعظه و پند و اندرز است. شاعران و نویسندگان همه ملت‌ها، سروده‌ها و نوشته‌هایی دارند که در آنها، راه بهتر زیستن و خوشبختی و سعادت را نشان می‌دهند. به این نوع سروده‌ها و نوشته‌ها **ادبیات اندرزی یا تعلیمی** می‌گویند. «بوستان» و «گلستان» سعدی، «مثنوی معنوی» مولوی و «کلیله و دمنه» از نمونه‌های طراز اول ادبیات تعلیمی ایران به شمار می‌آیند.



گفت‌وگو

۱ پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«قُولُوا الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ: حق را بگویید؛ هرچند به زیانتان باشد.»

درباره ارتباط این سخن گهربار با متن درس، در گروه گفت‌وگو کنید.

۲ شعر «شوق مهدی (عج)» را با لحن مناسب در گروه بخوانید و شیوه خواندن آن را با خوانش متن این درس مقایسه کنید.



فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، شکل نوشتاری کدام واژه‌ها با شکل گفتاری آنها متفاوت است؟ آنها را بنویسید.

۲ بیت‌هایی از درس را که ردیف دارند، بنویسید و زیر قافیه آنها خط بکشید.

۳ در مصراع زیر، متمم و مفعول را مشخص کنید.

«زین گفته، سعادت تو جویم»

۴ بیت زیر، که سروده نظامی است، با کدام قسمت درس ارتباط معنایی دارد؟

غافل منشین، نه وقت بازی ست وقت هنر است و سرفرازی ست



در املاي واژه‌های «جزء» و «جز» باید دقت کنیم؛ «جزء» به معنای «بخشی

از کل چیزی» است و «جز» به معنای «مگر، غیر، الا و ...»



آورده‌اند که شیخ جنید بغدادی، از عارفان قرن سوم هجری،

از شهر بیرون رفت و مریدان از پی او می‌رفتند. شیخ از احوال بهلول پرسید. مریدان گفتند: «او مرد دیوانه‌ای است و تو را با او چه کار؟» گفت: «او را طلب کنید که مرا با او کار است.» او را در صحرائی یافتند و شیخ را پیش او بردند. شیخ سلام کرد، بهلول جواب سلام او را داد. فرمود: «تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می‌کنی؟» عرض کرد: «آری.» بهلول فرمود: «باری، طعام خوردن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «اول «بسم الله» می‌گویم، از پیش خود می‌خورم. لقمه کوچک برمی‌دارم.» بهلول برخاست و فرمود: «تو می‌خواهی مرشد خلق باشی، در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی‌دانی؟» و به راه خود رفت. پس، مریدان شیخ را گفتند: «یا شیخ، این مرد دیوانه است.»

شیخ در پی او روان شد و گفت: «مرا با او کار است.» چون بهلول به ویرانه‌ای رسید، باز نشست. جنید به او رسید. بهلول پرسید: «آیا سخن گفتن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری، به قدر می‌گویم و بی‌موقع و بی‌حساب نمی‌گویم. به قدر فهم مستمعان می‌گویم و» بهلول گفت: «چه جای طعام خوردن که سخن گفتن هم نمی‌دانی!» پس، برخاست و برفت.





جنید باز بہ دنبال او رفت تا بہ او رسید. بہلول گفت: «تو از من چہ می خواهی؟ تو کہ آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی دانی! باری، آداب خوابیدن خود را می دانی؟» عرض کرد: «آری می دانم»، پس، آنچہ آداب خوابیدن بود، کہ از حضرت رسول ﷺ رسیدہ بود، بیان کرد. بہلول گفت: «فہمیدم کہ آداب خوابیدن ہم نمی دانی.» خواست برخیزد. جنید دانش بگرفت و گفت: «من نمی دانم، تو از ہر خدا، مرا بیاموز!» بہلول گفت: «تو دعوی دانایی می کردی، اکنون کہ بہ نادانی خود معترف شدی، تو را بیاموزم. بدان کہ اینہا کہ تو گفتی ہمہ فرع است و اصل در خوردن، آن است کہ لقمہ حلال باید و اگر حرام را صد از این گونه آداب بہ جایاوری فایدہ ندارد و سبب تاریکی دل شود. در سخن گفتن نیز، باید اول، دل، پاک باشد و نیت درست باشد و آن گفتن برای رضای خدا باشد و کرنہ سکوت و خاموشی بہتر و نیکوتر باشد و در آداب خواب، اصل این است کہ در دل تو بغض و کینہ و حسد مسلمانان نباشد و در ذکر حق باشی تا بہ خواب روی.» جنید دست بہلول را بوسید و او را دعا کرد.



علم و دانش و دستاوردهای جدید علمی، پیوسته چهرهٔ جهان و چگونگی زیست انسان را دگرگون می‌سازد. بشر به کمک عقل و استعداد خدادادی خویش، تلاش می‌کند تا ابزاری پدید آورد که رنج زندگی را کم کند و بر آسایش آن بیفزاید.

روزگاری، چرتکه، چاپار، پیک، پرندهٔ نامه‌رسان و اسطرلاب در جامعه و محیط زندگی اجتماعی نقش داشته‌اند. امروزه این ابزارها، کارایی ندارند. اکنون، عصر چیرگی ماشین و رایانه و به طور کل، روزگار تسلط دستاوردهای علمی و فناوریانه بر تار و پود زندگی بشر است. انسان، موجودی اجتماعی است و هر جامعه‌ای در سرزمین ویژه‌ای، دین، زبان، اخلاق، آداب و هنجارهای فرهنگی و سنت‌های اعتقادی، باورها و ارزش‌های خاصی دارد. افراد جامعه در برخوردها و داد و ستدها، پایبند به آن اعتقادات و هنجارهای اخلاقی و آداب اجتماعی هستند.

خانواده، کوچک‌ترین بخش اجتماع است و برای خود، هنجار و حریم و قانون و آدابی دارد. اهل هر خانواده، متناسب با آن آداب و معیارهای اخلاقی، تربیت می‌شوند و حریم و حرمت یکدیگر و اجتماع را پاس می‌دارند. هر کس به آسانی نمی‌تواند حصار خانواده را فروبریزد و وارد فضای پاک و امن آن بشود.

یکی از آسیب‌های جدی جامعه ماشینی و آراسته به علم و فن، استفاده نابجا و نسخیده از امکاناتی است که فراهم آمده است. گویی هریک، ابزاری شده‌اند تا ما را از هویت اصلی خویش، دور سازند. شکستن شکوه و حرمت انسانی و کم رنگ شدن آداب و اخلاق، رهاورد تمدن ماشینی و علم زده غرب است.

رایانه، اینترنت، تلفن همراه و دیگر تولیدات علمی، از مظاهر آفرینش‌گری انسان، این بنده ضعیف خداوند است. اینترنت، پیجره‌ای است رو به جهان بیرون، پیجره‌ای باز به هر سمت و سو، که ممکن است منظره‌ای سرسبز و روح‌انگیز از جلوه جمال پروردگار را نشان دهد یا فضایی طوفان خیز و پرگل و لای را پیش چشم آورد و بوی ناخوش آن، فضای ذهن شما را فراگیرد.

علم و فن و همه آنچه از رهاورد دانش بشری، پدید می‌آیند، زمانی مفیدند که در راه خدمت به پیشرفت خلق خدا به کار گرفته شوند و انسان را در مسیر کمال و رسیدن به

اخلاق متعالی، ملک کنند، وگرنه ابزاری برای به پوچی و نابودی کشاندن بشر به شمار می آیند و سبب غفلت و اسارت انسان می شوند.

امروزه، که دشمنان این ملت، از راه این ابزارها، جنگ نرم را بی هياهو آغاز کرده اند تا غوغایی بیافرینند، اگر کاربران اینترنت و فناوری جدید به اخلاق علمی و فضایل انسانی، آراسته نشوند و حریم قانون و دین و هنجارهای اخلاقی، فرهنگی و آداب جوانمردی را رعایت نکنند، این ابزارها همچون بمب ویرانگری خواهند شد در هر خانواده؛ بنابراین، اخلاق رایانه ای یا فناوریانه، بیاگرپایندی ما به اخلاق فردی و ارزش های اجتماعی و رعایت حقوق دیگران است.

خودارزیابی

- ۱ سه درس که بهلول به جنید آموخت چه بود؟
- ۲ در زندگی امروزی، چه آسیب هایی انسان را تهدید می کند؟
- ۳ به نظر شما، بهترین زمان سخن گفتن و بهترین زمان سکوت و خاموشی چه هنگامی است؟
- ۴



به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ مرد توانگر، ثروتش را به نیازمندان بخشید.

■ محمّد، خانه جدیدش را ساخت.

■ پسرک، شیرینی را به خواهر کوچکش داد.

اجزای جمله‌های بالا در جدول زیر آمده است.

نهاد	مفعول	نشانه مفعول	نشانه متمم	متمم	فعل
مرد توانگر	ثروتش	را	به	نیازمندان	بخشید.
محمّد	خانه جدیدش	را	—	—	ساخت.
پسرک	شیرینی	را	به	خواهر کوچکش	داد.

یکی از ارکان جمله، گروه اسمی است. گروه اسمی می‌تواند یک واژه یا بیشتر باشد. در جملات بالا برخی از اسم‌ها که در جایگاه نهاد، مفعول و متمم، به کار رفته‌اند، گسترش یافته‌اند. در جمله اول اسم «مرد» با واژه «توانگر» همراه شده است. مهم‌ترین جزء گروه اسمی، «هسته» آن است. هسته گروه، همان اسمی است که واژه‌ها یا بخش‌های دیگر به آن افزوده می‌شوند. در نمونه زیر، هسته، به خوبی نشان داده شده است.

گل ← این گل خوشبو ← این گل خوشبوی زیبا



۱ درباره کارگیری درست تلفن همراه و رایانه، گفت و گو کنید.

۲ بخش اول و دوم درس را با هم مقایسه و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها را بیان کنید.



- ۱ در متن درس، واژه‌هایی را بیابید که در آنها یکی از حروف «ع، غ، ض، ذ» به کار رفته باشد؛ سپس، معنای هر یک را بنویسید.
- ۲ در متن زیر، گروه‌های اسمی را بیابید و هسته هر یک را مشخص کنید.
انسان، موجودی اجتماعی است و جامعه، هنجارهای فرهنگی، سنت‌های اعتقادی و ارزش‌های خاصی دارد.
- ۳ برای خواندن درست و مناسب متن «آداب نیکان» چه لحنی باید برگزید؟



در برخی از واژه‌ها، نشانه «مد» (˘) به کار می‌رود؛ مانند «درآمد، آداب، الآن، قرآن، خوش‌آواز». این واژه‌ها و مشابه آنها را باید شناخت و به کاربرد نشانه «˘» در آنها توجه کرد. به کار نبردن نشانه «مد»، در این گونه واژه‌ها، ابهام و اشکال ایجاد می‌کند:

مال (نتیجه) — مال (ثروت)

از گذاشتن نشانه «مد» روی دسته‌ای دیگر از واژه‌ها باید پرهیز کرد:

فرایند (فرآیند) — پیشامد (پیش‌آمد)

دلارام (دل‌آرام) — همایش (همایش)



وقتی جولاهه‌ای به وزارت رسیده بود. هر روز
 بامداد، برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها
 در آنجا شادی و ساعتی در آنجا بودی. پس برون آمدی و به
 نزدیک امیر رفتی. امیر را خبر دادند که او چه می‌کند. امیر
 را خاطر به آن شد تا در آن خانه چیست. روزی ناگاه، از
 پس وزیر بدان خانه در شد. کودالی دید در آن خانه، چنان که
 جولاهگان را باشد. وزیر را دید پای بدان کودال فرو کرده.
 امیر او را گفت که این چیست؟ وزیر گفت یا امیر، این همه
 دولت که مرا هست، همه از امیر است. ما ابتدای خویش
 فراموش نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز، زندگی گذشته
 خود را به یاد می‌آورم، تا خود به غلط نیفتم. امیر انگشتی از
 انگشت بیرون کرد و گفت بگیر و در انگشت کن. تاکنون
 وزیر بودی، اکنون امیری!

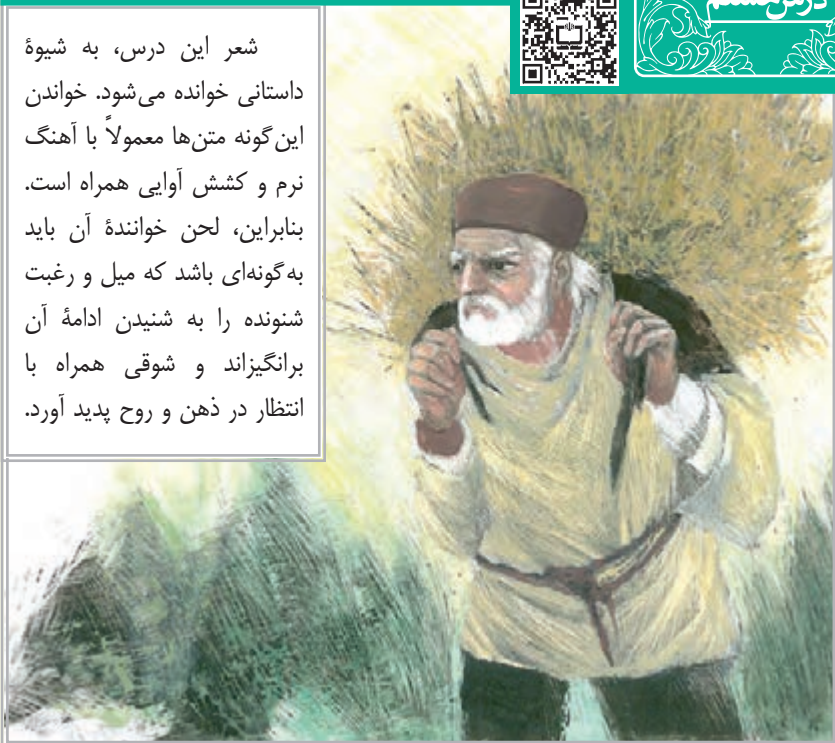
اسرار التوحید، محمد بن منور



آزادگی



شعر این درس، به شیوه
داستانی خوانده می‌شود. خواندن
این گونه متن‌ها معمولاً با آهنگ
نرم و کشش آوایی همراه است.
بنابراین، لحن خواننده آن باید
به گونه‌ای باشد که میل و رغبت
شنونده را به شنیدن ادامه آن
برانگیزاند و شوقی همراه با
انتظار در ذهن و روح پدید آورد.



۱ خارکش پیری با دلق درشت
لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت
کای فرازنده این چرخ بلند
کنم از جیب نظر تا دامن

پشای خار همی بُرد به پشت
هر قدم دانه فکری می‌کاشت
وی نوازنده دل‌های نژند
چه عزیزی که نکردی با من

در دولت به رخم بکشادی
 حد من نیست ثنایت گفتن
 نوجوانی به جوانی مغرور
 آمد آن شکرگزاریش به کوش
 خار بر پشت، زنی زین سان کام
 عزت از خواری تشاخای
 پیر گفتا که چه عزت زین به؟
 کای فلان، چاشت بده یا شام
 شکر گویم که مرا خوار ساخت
 داد با این همه افتادگی ام

تاج عزت به سرم بنادی
 کوهر کمر عطایت سُفتن
 رخس پندار همی راند ز دور
 گفت کای پیر خرف گشته، خموش!
 دولتش چیست؟! عزیزیت کدام؟!
 عمر در خار کشتی باخته‌ای
 که نی‌ام بر در تو بالین نه
 نان و آبی که خورم و آشام
 به خسی چون تو گرفتار ساخت!
 عز آزادی و آزادگی ام



خودارزیابی

- ۱ از نظر پیر خارکش، عزت و آزادگی چیست؟
- ۲ با توجه به شعر، شخصیت پیر و جوان را با هم مقایسه کنید.
- ۳ چگونه می‌توان به عزت و آزادگی رسید؟
- ۴

دانش ادبی

مثنوی

اکنون، با یکی از قالب‌های شعر فارسی آشنا می‌شویم. به قافیه‌های شعر درس آزادگی توجه کنید. با اندکی دقت، متوجه می‌شویم که قافیه‌های هر بیت با بیت دیگر متفاوت است؛ شکل قافیه در این نوع شعر بدین صورت است.

■	■
●	●
▲	▲
■	■

به این قالب شعری «مثنوی» یا «دوتایی» می‌گویند؛ چون در هر بیت، هر دو مصراع، هم قافیه هستند. مثنوی، معمولاً، بلند و طولانی است و بیشتر برای بیان داستان‌ها از آن بهره می‌گیرند.

از مثنوی‌های مهم فارسی می‌توان «شاهنامه فردوسی»، «بوستان سعدی»، «مثنوی معنوی مولوی» و «لیلی و مجنون نظامی» را نام برد.

گفت و گو

- ۱ چه پیوندی میان محتوای درس آداب نیکان، با شعر این درس، می توان یافت؟
در این باره گفت و گو کنید.
- ۲ دربارهٔ راههای حفظ «عزت و آزادی» کشور عزیزمان، ایران، گفت و گو کنید.

فعالیت های نوشتاری

- ۱ واژه های تازه شعر را انتخاب کنید و معنی آنها را بنویسید.
- ۲ تفاوت معنایی واژه مشخص شده را در گذشته و امروز بنویسید.
«خار بر پشت، زنی زین سان گام دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟»
- ۳ در سه بیت پایانی شعر، «قافیه»ها را مشخص کنید.
- ۴ با توجه به درس، دلیل آزادی پیرمرد را بنویسید.



برخی از واژه ها به دو شکل به کار می روند؛ نظیر «خرف / خرفت» یا «خورش / خورشت». هنگام نوشتن املا، لازم است به نحوه تلفظ گوینده این گونه واژه ها توجه کافی داشته باشیم.



باران بند آمده بود اما هنوز از ساقۀ علف‌ها آب می‌چکید و دشت پُر از گودال‌های آب شده بود. عکس آسمان بر سطح لرزان گودال‌های آب، تماشایی بود. انگار صدها آیینۀ شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آیینه‌ها خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانۀ توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی برآق همه‌جا پراکنده بودند. چندتا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل‌آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شِلپ شِلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل دستی، صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهی‌ات را بگیر...!»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبهۀ جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سین عید پهن بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنو را سرنیزه و سیمینوف (نوعی مسلسل) و حتّی سنگ پُر کرده بود.

گاهی گردباد کوچکی لنگ‌لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران‌خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تندتند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان، صدای شلیک چند تیرهوایی بلند شد و زمزمۀ «یا مُقَلَّبَ القُلُوب» در سنگرها پیچید. عید آمده بود؛ به همین سادگی...!

به هر طرف که نگاه می‌کردی، عده‌ای همدیگر را در آغوش می‌کشیدند و صدای بوسه‌هایشان بلند بود. وقتی عید همه مبارک شد، نوبت به سفره‌ها رسید. «سین»‌های سفرۀ هفت‌سین، یکی‌یکی، غیبتشان زد. سیب‌ها به سرعت خورده شدند. سرنیزه‌ها به غلاف خود برگشتند. سیمینوف به سنگر تیربار رفت و طولی نکشید که... عید شروع نشده، تمام شد. کم‌کم، ابرها هم پراکنده و خورشید، آشکار شد.

فرماندهان گروهان‌ها و گردان‌ها جمع شدند تا با هم به دیدن آقا مهدی، فرمانده لشکر بروند و سال نو را به او تبریک بگویند. همه جا آب راه افتاده بود و پوتین‌ها تا نصفه در گل چسبیده فرو می‌رفتند. روی سنگر فرمانده لشکر چادر بزرگی زده بودند. جلوی سنگر که رسیدند، چند جوان بسیجی عید را به آنها تبریک گفتند. آنها با عجله دور تا دور چادر را نخ می‌کشیدند. فرماندهان به همدیگر نگاه کردند و چند نفر از تعجب شانه‌هایشان را بالا انداختند. یکی از آنها که قدی کوتاه و ریشی بلند داشت، رو کرد به یکی از جوان‌های بسیجی و با لهجه ترکی پرسید: «اینها چیست؟»

بسیجی با لبخند جواب داد: «آقا مهدی خودش گفته است!»
مرد قد کوتاه، همین‌طور که گل پوتین‌ها را روی زمین می‌مالید، زیر لب گفت: «آخر برای چی؟»

و بعد، بدون اینکه منتظر جواب کسی شود، «یا الله» بلندی گفت و از در کوتاه سنگر داخل شد. پشت سر او، بقیه هم، یکی‌یکی، سرها را خم و بند پوتین‌ها را شل کردند. از سفره هفت «سین» و هفت «شین» (انواع شیرینی) خبری نبود. در عوض، سفره‌ای پُر از نامه در وسط سنگر پهن شده بود.

آقا مهدی و دو نفر بسیجی دیگر، که تندتند نامه‌ها را باز می‌کردند، بلند شدند و مهمانان را در آغوش گرفتند و عید را تبریک گفتند. آقا مهدی وقتی تعجب آنها را دید، با لبخندی که همیشه بر لب داشت، گفت: «اینها عیدی ماست، بچه‌های دانش‌آموز فرستاده‌اند!»

همه یک‌صدا پرسیدند: «از کجا؟»

آقا مهدی دو دستش را در میان نامه‌ها برد و درحالی که آنها را بو می‌کرد، جواب داد: «از همه جای همه جا! همه جای ایران سرای من است.»

بعد، یکی از نقاشی‌ها را، که با سنجاق به دیوار چادر زده بود، نشان داد و گفت:
«ببینید چه بلایی سر دشمن آورده است!»

هوایمایی شبیه یک هندوانه بزرگ با دو بال کوتاه، درحالی که هنوز



چرخ‌هایش را جمع نکرده بود، تعدادی بمب را مثل یک شانه تخم‌مرغ روی تانک‌های دشمن خالی کرده بود. معلوم نبود هر تانک چند لوله دارد! سربازان دشمن، مثل مهره‌های شطرنج، لابه‌لای تانک‌ها ریخته بودند و مداد رنگی سرخ حسابی خونشان را ریخته بود. سمت راست نقّاشی، پسرکی بسیجی پرچم سبز رنگی در یک دست و اسلحه‌ای در دست دیگر داشت. بلندی پرچم از هواپیما بالاتر زده بود و اطراف میله آن پر از گل و سبزه بود.

یکی از فرماندهان با خنده گفت: «جنگ یعنی این!»

آقا مهدی گفت: «داریم خوب‌هایش را جدا می‌کنیم تا نمایشگاهی از آثار دانش‌آموزان درست کنیم. برای همین، رویشان را با نایلون جلد می‌کنیم تا باران خرابشان نکند. به برادرهای تبلیغات گفته‌ام نقّاشی‌ها را دور تا دور چادرها آویزان کنند.»

چند ساعت بعد، نقّاشی‌های بچه‌ها دور تا دور چادر فرماندهی و گوشه و کنار سنگرها، آویخته شده بودند. آن روز تا غروب، آقا مهدی اطراف چادرها قدم می‌زد و گاهی، چندین دقیقه در مقابل آن نامه‌های رنگارنگ می‌ایستاد و به آنها خیره می‌شد. او نامه‌های بچه‌های مدارس را می‌بوسید و می‌گفت: «آنها هم در جبهه هستند؛ چون با این نامه‌ها به ما روحیه می‌دهند. این نقّاشی‌ها و نوشته‌ها نشان می‌دهند که بچه‌ها هم به فکر ما هستند و برای پیروزی ما دعا می‌کنند. بچه‌ها دلشان پاک است. دعای آنها پشتیبان ماست.»

سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسف‌زاده

فرصتی برای اندیشیدن

۱ به نظر شما فرماندهانی چون شهید باکری چه ویژگی‌های اخلاقی‌ای داشتند که می‌توانستند با تمام توان خدمت کنند؟

۲ آیا بین دوستانتان افرادی را می‌شناسید که ویژگی‌های اخلاقی شهید باکری را داشته باشند؟

نام‌ها و یادها

فصل چهارم

نام نیکو که ماند ز آدمی

به کز او ماند سمرای زرنگار



سعدی



میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یک بار برای او می خواندند، آن را به طور کامل حفظ می کرد. همین باعث شده بود که پدر بزرگش، میرزا محمد خان، که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه اش را به همراه خود به مجالس شعرا برد. یک بار که قائم مقام به همراه پدر بزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدر بزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می فهمد.» قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان.»

میرزا ابوالقاسم لحظه ای مکث کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی ست

به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست»

آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لجه خاصی گفت: «فوق العاده است!»
 پدر بزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعر خوانی میرزا ابوالقاسم؟»
 آن خارجی گفت: «هر دو، هم شعر سعدی و هم شعر خوانی نوه شما ...»
 وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز
 استعداد بی نظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده درخشانی برای او
 می بینم.» آری قائم مقام به کمک هوش و استعداد سرشار خود، بعدها، یکی از مردان نامی
 کشورداری و سیاست شد.



هیاهوی کلاغ ها سکوت باغ را می شکست.

برف به آرامی می بارید. صدای کلاغ ها گوش محمد تقی را آزار می داد؛ صدای استاد را از
 پشت درهای بسته به سختی می شنید.

روزهای زیادی بود که محمد تقی سینی غذا بر سر می گذاشت و فاصله آشپزخانه تا
 مکتب خانه را یک نفس طی می کرد؛ غذا را به اتاق می برد؛ پشت در می نشست و به بهانه
 بردن ظرف ها، به گفته های استاد گوش می سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت،
 شنیده ها را بر کاغذ ذهن می نوشت و در دل تکرار می کرد.

حاصل ماه‌ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن، دانش دست و پا شکسته‌ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود.

باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند. شب تولد حضرت محمد ﷺ بود و قائم مقام فراهانی، مهمان‌های زیادی را دعوت کرده بود. محمد تقی، به جای پدر، سینی شربت را برای مهمان‌ها برد. شربت‌ها را که داد، گوشه‌ای ایستاد تا ظرف‌ها را جمع کند. قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد، وضع درس بچه‌ها را می‌پرسید که استاد گفت: «بچه‌ها با استعداد هستند.» محمد تقی می‌دانست که استاد تعارف می‌کند. وقتی که قائم مقام گفت: «خب بد نیست امتحانی بکنیم.» محمد تقی خوشحال شد. قائم مقام رو به پسرش کرد و گفت: «بگو بیستم محمد، کاشف الکُل که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشه چشم به علی خیره شد.

علی گفت: «من بگویم؟»

— بگو، تو بگو!

— معلوم است، ابن سینا.



نگاه تأسف بار قائم مقام چرخید روی برادر زاده اش و همان سؤال را با نگاه از او پرسید. اسحاق گفت: «خیر، ابن سینا که شاعر است، کاشف الكل...» و سکوت کرد و به سرش بکوبید. اتفاقاً محمد تقی جواب آن سؤال را می دانست اما می ترسید بگوید. لب گزید و منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بگذار لیاقت یک بچه آشپز را ثابت کنم.» این بود که سینی را کنار نهاد و جلورفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟» قائم مقام نگاهش کرد. همه سرها به طرف او برگشت.

— بگو، اگر می دانی بگو!

محمد تقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی.» چشم های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!» قائم مقام روبه بچه ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل ریمده ما را اینس و مونس شد»

و این بار هم، چون هر کدام از بچه ها جواب غلط دادند، از محمد تقی پرسید. همه چشم ها به دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی است.» جمعیت که از این جواب به وجد آمده بودند، بی اختیار دست زدند و هلهله و شادی کردند. محمد تقی سرانجام توانست با تلاش و پشتکار فراوان به مقام صدر اعظمی برسد و لقب امیر کبیر بیابد و مشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش، ایران، باشد.



گریه امیر

میرزاتقی خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ
ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ هـ.ق. در هراوه

فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیر، داستان‌های بسیار بر سر زبان‌هاست.
در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری، به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع
پیدا کرده است. امیر فوراً دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک، برنامه آبله‌کوبی
اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی، به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات
حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط سیصد و سی نفر آبله‌کوبیده‌اند. امیر سخت
نگران شد. از قضا، در همان روز، مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند.
امیر به پدرش گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایتان آبله‌کوب فرستادیم.» مرد با اندوه فراوان
گفت: «جناب امیر، گفته بودند اگر آبله بکوبیم، بچه جن زده می‌شود!»

امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی!». چند دقیقه بعد، بقالی را آوردند که او نیز
بچه‌اش مرده بود. این بار، امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا، امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جهل
مردم، ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این
وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند.»

داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی

خود ارزیابی

۱ پرسش‌های قائم‌مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟

۲ ویژگی‌های مشترک امیر کبیر و قائم‌مقام فراهانی چیست؟

۳ خدمات قائم‌مقام فراهانی و امیر کبیر به ایران چه بوده است؟

۴



وابسته‌های اسم (۱) صفت بیانی

دانش زبانی

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ دانشجوی کوشا، مقاله خوبی نوشت.

■ باغبان مهربان، گل‌های صورتی را کاشت.

گروه‌های اسمی جمله‌های بالا را در جدول زیر، می‌بینیم.

جمله	گروه اسمی	گروه اسمی
۱	دانشجوی کوشا	مقاله خوب
۲	باغبان مهربان	گل‌های صورتی

در هر چهار گروه اسمی، واژه‌ای که بعد از اسم آمده است، «صفت بیانی» است که دربارهٔ چگونگی و ویژگی‌های اسم، توضیحاتی بیان می‌کند. صفت بیانی معمولاً پس از اسم می‌آید و «وابستهٔ پسین» اسم به شمار می‌آید.

در نمونه‌های بالا، واژه‌های کوشا، خوب، مهربان و صورتی، صفت بیانی هستند.

گفت و گو

۱ دربارهٔ یکی از شخصیت‌های معروف استان، شهر، روستا یا منطقه خود تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس گزارش دهید.

۲ متن «آشپز زادهٔ وزیر» یا «نوجوان باهوش» را در کلاس نمایش دهید.

۱ واژه‌های مهمّ املائی را از متن درس بیابید و بنویسید.

۲ در هر یک از جمله‌های زیر، صفت‌های بیانی را بیابید.

■ زنان اندیشمند، در سربلندی ایران عزیز، نقش مؤثر داشته‌اند.

■ من آینده‌ای درخشان برای این نوجوان می‌بینم.

■ برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند.

۳ واژه‌های زیر را با صفت‌های بیانی مناسب، گسترش دهید.

نمونه: حرم ← حرم مطهر

مطالب: کاشف:

لهجه: دریا:



همزه (ء) یکی از حرف‌های الفبای زبان فارسی است. این حرف، مانند سایر حرف‌ها در خط فارسی، حرکت‌گذاری نمی‌شود؛ بنابراین، بهتر است بنویسیم «قائم» و نه «قائِم»؛ «مؤدب» و نه «مؤدَب».

در املائی واژه‌هایی مانند «جزء اول» و «شیء نورانی»، به نشانه «—»، «نقش‌نمای اضافه» می‌گویند.

در نوشتن واژه‌های همزه‌دار، باید توجه و دقت کافی کرد: «شأن، رؤیا، مؤسّس، لؤلؤ، رئوس، توطئه، ان‌شاءالله».

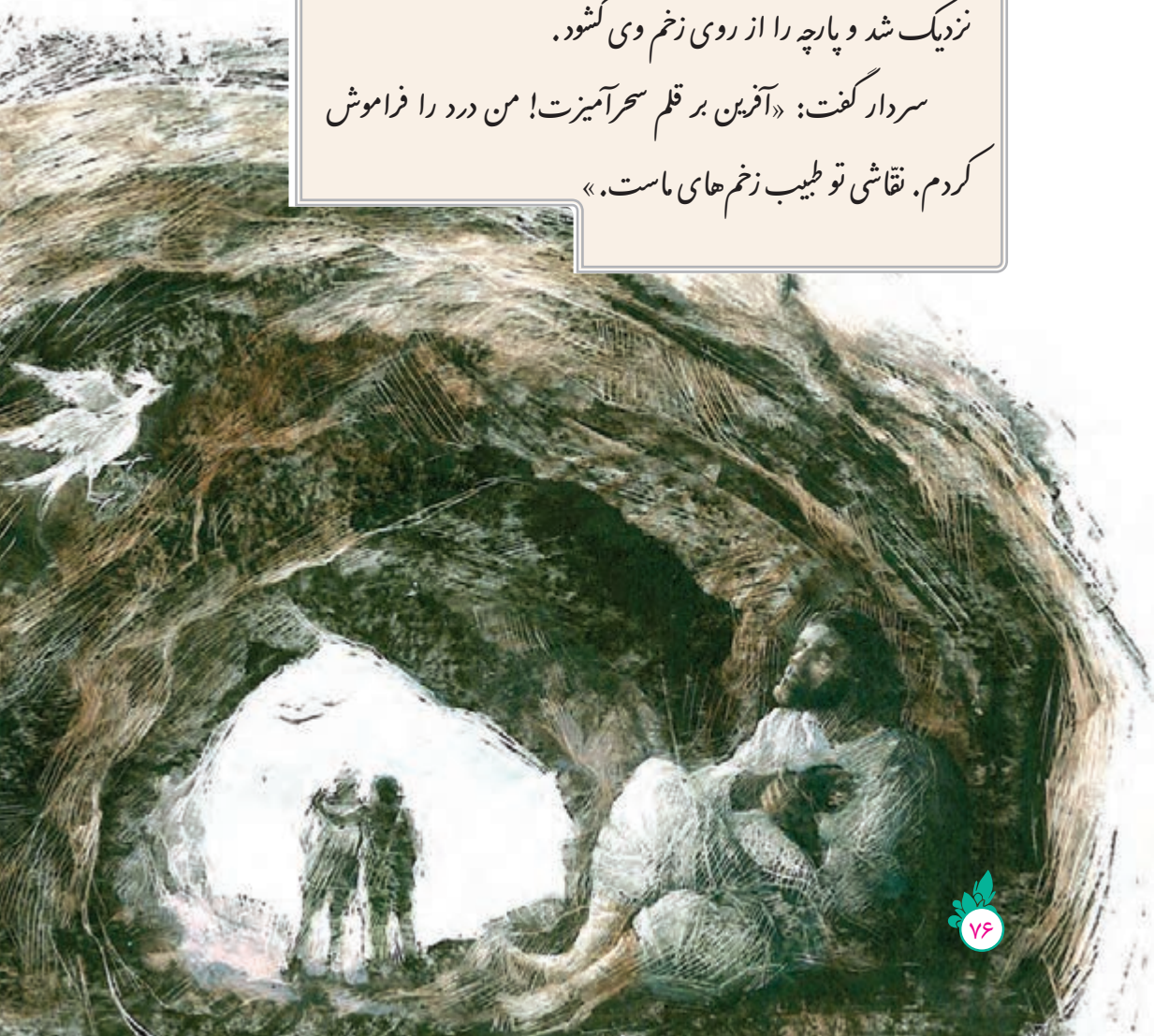
قلم سحرآمیز



جنگ چالدران، با همه مقاومت دلیرانه شاه اسماعیل و سربازانش، به شکست انجامید. کمال الدین بهزاد همراه شاه اسماعیل بود. یکی از سرداران، زخمی شده بود. کمال الدین بهزاد همراه با شاه محمود نیشابوری او را به غاری در آن نزدیکی رساندند. غار، تاریک و نمناک بود. قطره‌های آب از شکاف سقف می‌لغزید و از روی توده‌ای آهکی که از سقف آویزان بود، پایین می‌آمد و از نوک آن به کف سنگی غار می‌چکید. باریکه‌ای از نور خورشید به داخل غار می‌تابید و فضا را روشن می‌کرد. کمال الدین تکه چوب نیم سوخته‌ای برداشت و روی دیوار غار، تصویر مرغی را کشید که رو به سقف غار اوج گرفته بود. شاه محمود و سردار زخمی، مرغ را نگاه کردند. کمال الدین زیر تصویر با خط خوش نوشت:

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت	بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
حیف است طایری چوتو، در خالدهان غم	زین جا به آشیان وفا می‌فرستمت

سردار لجن‌دی زد. آرام شد و زیر لب، شعر حافظ را زمزمه کرد.
شعر و نقاشی، کار خود را کرده بود. کمال‌الدین بهزاد به سردار
نزدیک شد و پارچه را از روی زخم وی گشود.
سردار گفت: «آفرین بر قلم سحرآمیزت! من درد را فراموش
کردم. نقاشی تو طیب زخم‌های ماست.»





دو نامه

سید جمال آرام و قرار نداشت. گاه در مصر بود، گاه در استانبول، گاه در افغانستان و گاه در هند. همه جا مردم را به آگاهی و مبارزه با استعمار و بیدادگری دعوت می‌کرد. این روحانی پر شور به انگلیس که رسید، زبان انگلیسی را در مدتی کوتاه آموخت تا به این زبان سخنرانی کند و با اندیشمندان آنها به گفت‌وگو بنشیند. در فرانسه، به فرانسوی می‌نوشت و در مصر به عربی سخنرانی می‌کرد. این ایرانی پر شور وقتی نیزنگ استعمار را در کشورش دریافت، نامه‌ای به مرجع تقلید شیعیان، میرزای شیرازی، نوشت تا تنباکو را تحریم کند. میرزای بزرگ، این مرجع شجاع و بزرگوار، سرانجام، فتوای تاریخی را صادر کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اليوم... استعمال قوتون و تنباکو، در حکم محاربه با امام زمان، صلوات الله و سلامه علیه، است.»

دو نامه سید جمال الدین اسدآبادی و میرزای بزرگ، کار خود را کرده بود؛ قلیان‌ها شکسته شد؛ تنباکو تحریم شد؛ شاه به تنگنا افتاد و توطئه انگلیس شکست خورد.

خودارزیابی

- ۱ سیدجمال الدین اسدآبادی در چه زمینه‌هایی استعداد داشت؟
- ۲ چه رابطه‌ای بین شعر حافظ و نقاشی کمال الدین بهزاد بود؟
- ۳ چرا روحانیان و چهره‌های علمی - فرهنگی تأثیر بیشتری در جامعه دارند؟
- ۴

دانش ادبی

جناس

به این واژه‌ها توجه کنید:

«صبا و سبا»، «آرام، رام»

در این واژه‌ها، نوعی نزدیکی آوایی وجود دارد. به این گونه نزدیکی آوایی واژه‌ها که شعر و نثر را زیباتر و خوش‌آهنگ‌تر می‌کند، «جناس» می‌گویند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید و جناس‌ها را بیابید.

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز؟
شرف مرد به جود است و کرامت به سجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

گفت‌وگو

- ۱ درباره تأثیر دو نامه میرزای شیرازی و سیدجمال، گفت‌وگو کنید.
- ۲ از دیوان حافظ، متن شعر «ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت...» را بیابید. در گروه بخوانید و قافیه‌های آن را مشخص کنید.



۱ در متن درس، دو واژه بیابید که شکل نوشتاری و گفتاری آنها مانند «شنبه» متفاوت باشد.

۲ در هر یک از جمله‌های زیر، گروه اسمی و وابسته‌های آن را مشخص کنید.

■ شعر زیبا، در گزینش لفظ و در بیان معنا، توجه مخاطب را برمی‌انگیزد.

■ میرزای بزرگ، مرجع شجاع، فتوای تاریخی را نوشت.

۳ در نمونه‌های زیر، جناس‌ها را بیابید.

الهی، چون تو حاضری، چه جویم و چون تو ناظری، چه گویم؟ (علامه حسن‌زاده آملی)

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند (حافظ)

نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر. (گلستان سعدی)



برخی از واژه‌ها، به گونه‌ای تلفّظ و شنیده می‌شوند که با شکل نوشتاری‌شان مطابقت

کامل ندارد؛ مانند «پنبه، منبر، سنبل و...»

هنگام نوشتن املاي فارسی، لازم است به این گونه واژه‌ها توجه کنیم:

نوشتار	گفتار
پنبه	پمبه
منبر	ممبر
سنبل	سمبل



نام خوش بو



حکایت

یکی از عارفان، روزی در راه، کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پا بر آن می نهادند و می گذشتند. ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد.

مدت ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می گوید: «ای دوست، نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. ما نیز نام تو معطر گردانیم، در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت.»



رساله قشیریّه، ابوالقاسم قشیری

پرچم داران

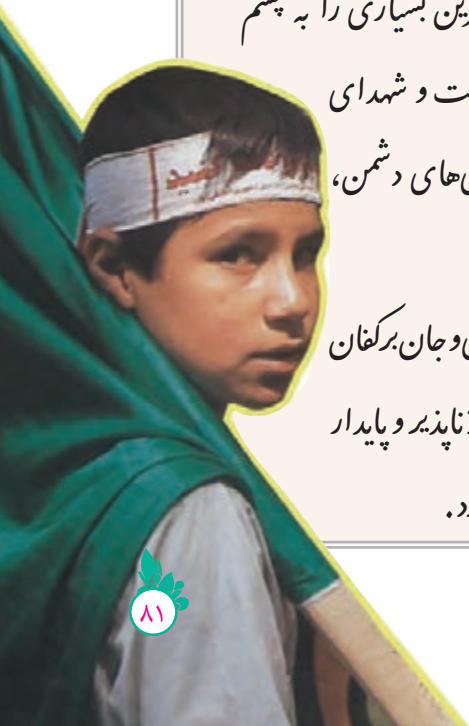


شعرهای میهنی، برای بیان حس غرور، عظمت و افتخار ملی سروده می شوند. به هنگام خواندن این گونه متن ها باید با حفظ استواری کلام و تأکید بر واژگان کلیدی متن، همچون «وطن...» لحن مناسب و آهنگ حماسی را به کار گرفت.

ایران سرزمینی بزرگ و عزیز و شکوهمند است؛ سرزمینی که دین و زبان و فرهنگ و جسم و جان من و تو در آن پرورش یافته و اکنون پاره ای از پیکره ماست. اگرچه در طول تاریخ، ستم ها و گزندهای فراوانی دیده انا هرگز ایمان، عزت و اراده استوار خود را از دست نداده است.

میهنی که در دوران دفاع مقدس، لحظه های تلخ و شیرین بسیاری را به چشم دیده و گرمی خون دلوران را بر پیکر خود احساس کرده است و شهدای بسیاری را در دل خود جای داده و از گستاخی ها و بی رحمی های دشمن، خون دل ها خورده است.

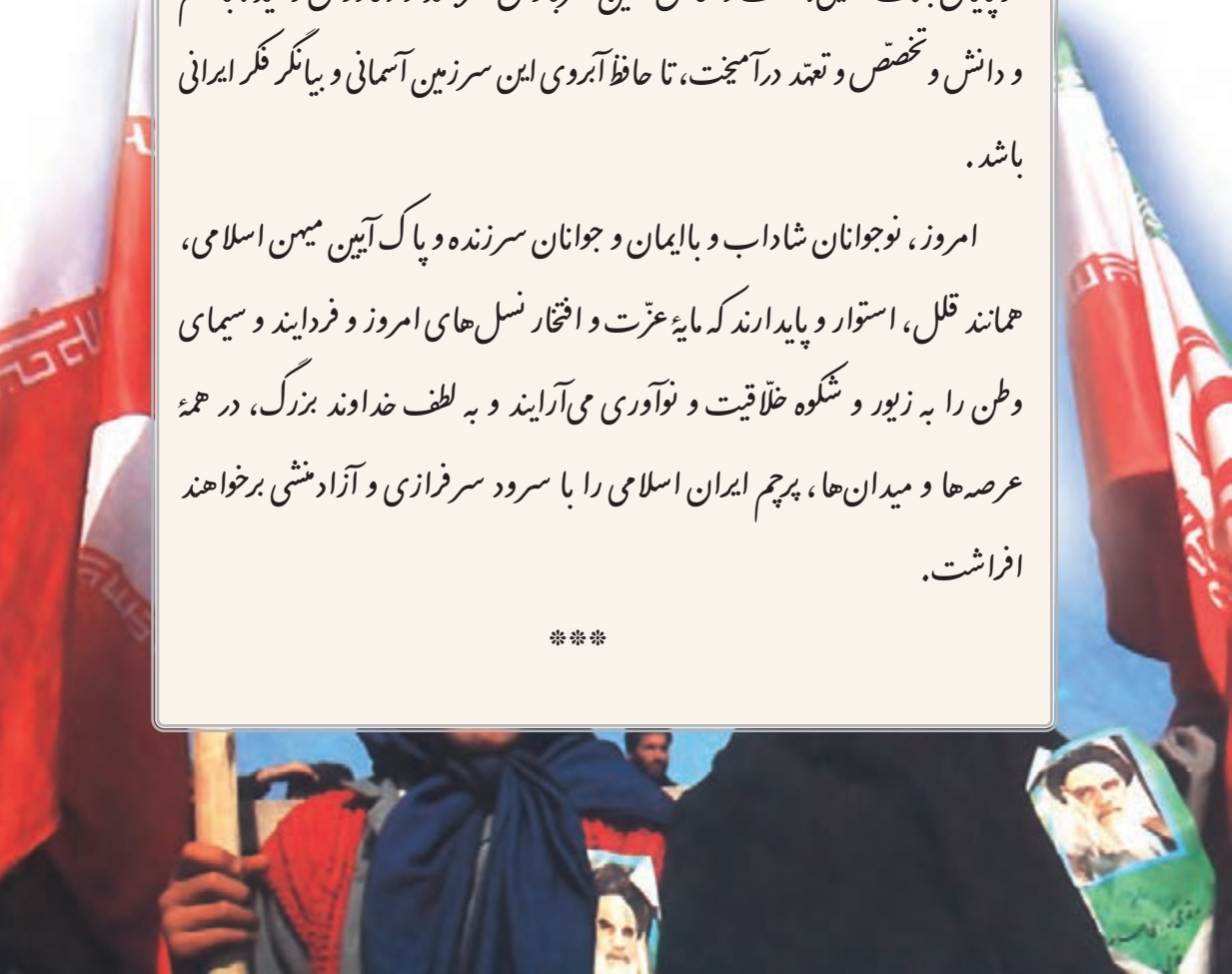
در دوران جنگ تمحیلی، خیل عظیم نوجوانان و جوانان بسیجی و جان برکفان ارتشی و سپاهی، این پسته خدایی را به بنیانی استوار و سدی نفوذناپذیر و پایدار در برابر هجوم و حشیانه صدام و حامیان امریکایی او، تبدیل کرد.



در آن ایام که دشمن، از آسمان و زمین، آتش بمب و موشک بر سر مردم
بی‌گناه این سرزمین فرو می‌ریخت، ایران سرافراز هرگز رنگ نباخت و برخود نلرزد
و جنب و جوش خود را رها نکرد؛ پابرجا ماند و درس پاکی، پایداری و پاسداری را به
انسان‌های آزاده و دل‌زنده جهان آموخت.

آری، در دوران دفاع مقدس، جوانان مؤمن و سربازان شجاع این ملت در
برابرتازش دشمن، به لطف پروردگار مهربان، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند و پس
از پایان جنگ تحمیلی، همت و تلاش همین سربازان سربلند و دلاوران رشید، با علم
و دانش و تخصص و تعهد در آسمیخت، تا حافظ آبروی این سرزمین آسمانی و بی‌انکر فکر ایرانی
باشد.

امروز، نوجوانان شاداب و باایمان و جوانان سرزنده و پاک آیین میهن اسلامی،
همانند قتل، استوار و پایدارند که مایه عزت و افتخار نسل‌های امروز و فردا و سیمای
وطن را به زیور و شکوه خلافت و نوآوری می‌آرایند و به لطف خداوند بزرگ، در همه
عرصه‌ها و میدان‌ها، پرچم ایران اسلامی را با سرود سرفرازی و آزادمنشی برخوانند
افراشت.





ای وطن، ای تن مرا مسکن
ای وطن، ای تو جان و ماهمه تن ...
شاد، مانی به جان و زنده به تن
نبود، کم شمار از اهریمن:
عزت و خاندان و مال و وطن
مرده زان خوبتر به باور من

ای وطن، ای دل مرا مأوا
ای وطن، ای تو نور و ماهمه چشم
کنته‌ای گویمت که گر شوی
آدمی را چو هفت مهر به دل
مهر ناموس و زندگانی و دین
و آن که حب وطن نداشت به دل

ادیب الممالک فراهانی

خودارزیابی

- ۱ در متن درس، سرزمین ایران با چه ویژگی‌هایی توصیف شده است؟
- ۲ دربارهٔ ارتباط حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» با محتوای درس، توضیح دهید.
- ۳ به نظر شما، برای عزت و سربلندی ایران اسلامی در عرصه‌های جهانی چه باید کرد؟
- ۴



به جمله‌های زیر توجه کنید.

۱. آن قهرمان پیروز شد.

۲. من این میز را ساختم.

در هر دو گروه اسمی مشخص شده، واژه پیش از اسم (آن، این)، «صفت اشاره» است که درباره دوری و نزدیکی آن اسم توضیح می‌دهد. چون صفت اشاره قبل از اسم می‌آید، «وابسته پیشین» اسم خوانده می‌شود. اکنون، جمله‌های زیر را بخوانید:

۳. چهار دانش‌آموز به همان کلاس آمدند.

۴. اولین گروه در همین مسابقه پیروز شدند.

به گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های ۳ و ۴ توجه کنید. در هر دو گروه اسمی، واژه‌ای که قبل از اسم آمده است، صفت شمارشی است و درباره شمار اسم توضیح می‌دهد. اعداد اصلی (یک، دو، سه و ...) و ترتیبی (اولین، دومین، سومین و ...) صفت شمارشی هستند. صفت‌های شمارشی که پیش از اسم می‌آید وابسته پیشین اسم نامیده می‌شود. اکنون، گروه‌های اسمی جمله‌های ۱ تا ۴ را به هسته و وابسته تقسیم می‌کنیم.

گروه اسمی		
هسته	وابسته پیشین	
	صفت شمارشی	صفت اشاره
قهرمان	—	آن
میز	—	این
دانش‌آموز	چهار	—
کلاس	—	همان
گروه	اولین	—
مسابقه	—	همین

گفت و گو

- ۱ نمونه‌هایی از زیبایی‌ها و جاذبه‌های شهر و استان خود را بیان کنید.
- ۲ دربارهٔ راه‌های حفظ منابع طبیعی کشور عزیزمان، ایران، گفت و گو کنید.

فعّالیت‌های نوشتاری

- ۱ چهار واژهٔ مهمّ املائی از متن درس بیابید و برای هر کدام، یک متضاد و یک مترادف بنویسید.
 - ۲ جمله‌های زیر را به اجزای آن تجزیه کنید؛ سپس، هسته و نوع وابستهٔ گروه‌های اسمی را مشخص کنید.
- دشمن بی‌رحم، بمب بر مردم بی‌گناه، فرومی‌ریخت.
 - این ملت شجاع، در هشت سال، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند.

نهاد	مفعول	متمّم	فعل

- ۳ در متن درس، یک تشبیه بیابید و رکن‌های اوّل و دوم آن را مشخص کنید.



الفبای خطّ فارسی در مقایسه با الفبای خط‌های مشهور دنیا، پرنقطه‌ترین است؛ بنابراین، در نوشتن املا لازم است حرف‌های یک نقطه‌ای، دو نقطه‌ای و سه نقطه‌ای را بشناسیم و نقطهٔ هر حرف را در جای خاصّ آن قرار دهیم؛ مثال: نزد - ترد، بنی - نبی



ای وطن من

شعرخوانی

ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم
وطن من!
ای توانا ترین مظلوم
تو را دوست دارم!
ای آفتاب شمایل دریا دل
که نام خیابان هایت را شهیدان برگزیده اند
ای فروتن نیرومند!
ایستاده ایم در کنار تو، سبز و سربلند
و تو آن درخت گردوی کهنسالی
و بیش از آنکه من خوف تبر را نگرانم،
تو ایستاده ای
و پسران تو
مردان نیایش و شمشیرند



و مادران صبوری داری
و پدرانی به غایت، جرئت مند.

دوست دارم تو را

آن گونه که عشق را

دریا را

آفتاب را ...

ای مجمع الجزایر گل ها، خوبی ها!

ای بهار استوار!

ای اقیانوس موج عاطفه و خشونت ...

ای شکیبای شکوهمند!

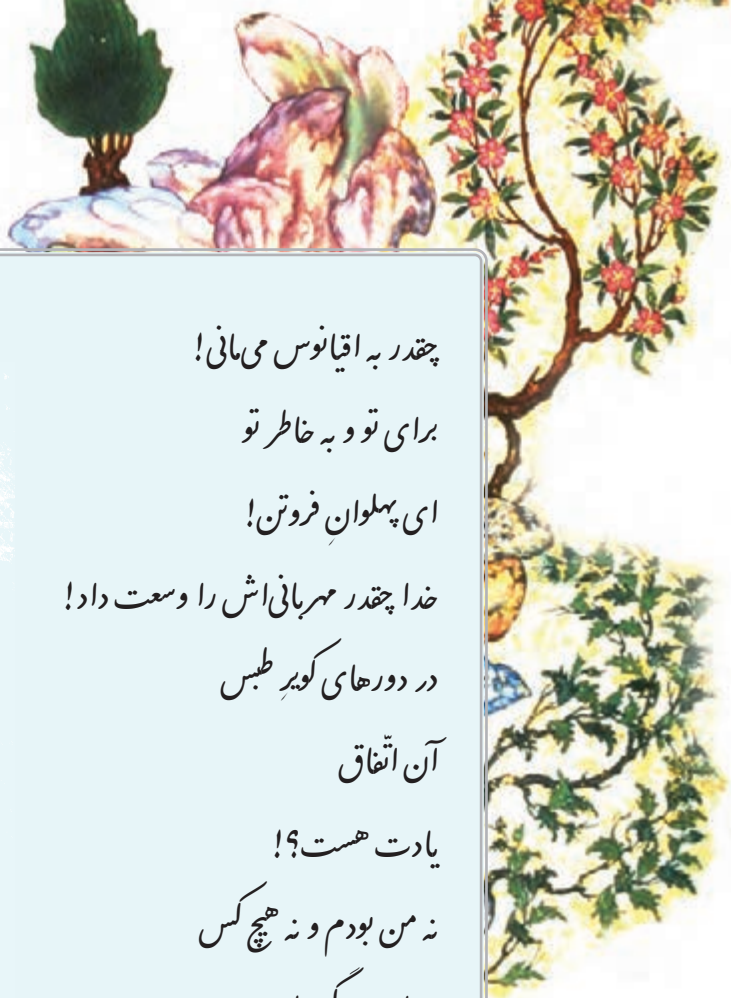
کجای زمین از تو عاشق تر است؟ ...

من از تو بر نمی گردم، تا بمیرم

و مرگ در کنار تو زندگی است

تو را دوست می دارم ...





چقدر به اقیانوس می‌مانی!
برای تو و به خاطر تو
ای پهلوان فروتن!
خدا چقدر مهربانی‌اش را وسعت داد!
در دورهای کویر طبس
آن اتفاق
یادت هست؟!
نه من بودم و نه هیچ‌کس
خدا بود و کردباد...
وطن من، آه ای پویک مؤدب!
ای روین تن متواضع!
ای متواضع روین تن!
ای وطن من!

از آسمان سبز، سلمان هراتی

اسلام و انقلاب اسلامی

فصل پنجم

صبح صادق، قدرت کاذب شکست

رستمی دام آخرین شکست



حمید سبزواری

شیرِ حق

۱۲

درس دوازدهم



شیرِ حق را دان مُنَزّه از دُغَل
زود شمشیری برآورد و شافت
افتخارِ هر نبی و هر ولی
کرد او اندر غزایش کاحلی
وز نمودن عفو و رحم بی محل
از چه افکندی، مرا بگذاشی؟
بنده حَقْم نه مأمورِ تَم
فعلِ من بر دینِ من باشد کوا
بُرد او را که نبود احلِ نماز
تَنگ را دیدم نهان کردن سزا

از علی آموز اخلاصِ عمل
در غزا بر پهلوانی دست یافت
او خُود انداخت بر روی علی
در زمان انداخت شمشیرِ آن علی
کشت حیران آن مبارز، زینِ علی
گفت: «بر من تیغ تیز افراشی
گفت: «من تیغ از پیِ حق می زخم
شیرِ حَقْم، نیستم شیرِ هوا
بادِ خشم و بادِ شمت، بادِ آز
چون درآمد در میان، غیر خدا

۵

۱۰

مثنوی معنوی، مولوی

خود آریابی

- ۱ در بیت اوّل، به کدام صفات حضرت علی علیه السلام اشاره شده است؟
- ۲ کدام بیت با مفهوم عبارت «الاعمالُ بِالنِّیّاتِ» مناسبت دارد؟
- ۳ مولوی، در بیت نهم، بر چه نکته‌ای تأکید کرده است؟

۴



به جمله‌های زیر، توجّه کنید.

■ شما **کدام ورزش** را دوست دارید؟ ■ **چند کارگر** در کارگاه کار می‌کنند؟

■ **چه کتاب** داستانی خریدی؟

در گروه‌های اسمی مشخص شده، واژه‌ای که قبل از اسم آمده است، «صفت پرسشی» است که دربارهٔ نوع، چگونگی یا مقدار اسم، پرسش می‌کند. صفت پرسشی، پیش از اسم می‌آید و وابستهٔ پیشین اسم به شمار می‌آید. اکنون به جمله‌های زیر، توجّه کنید.

■ **چه باغ** باصفایی است! ■ **عجب سخن** ارزشمندی گفتی!

در هر یک از گروه‌های اسمی بالا، واژهٔ قبل از اسم، «صفت تعجبی» است و احساس و عاطفهٔ گوینده را دربارهٔ اسم، بیان می‌کند. صفت تعجبی پیش از اسم می‌آید و وابستهٔ پیشین اسم شمرده می‌شود.

اکنون، در جدول زیر، به جایگاه وابسته‌های اسم، در گروه‌های اسمی، توجّه کنید.

گروه اسمی		
هستهٔ گروه	وابستهٔ پیشین	
	صفت پرسشی	صفت تعجبی
ورزش	کدام	—
کارگر	چند	—
کتاب	چه	—
باغ	—	چه
سخن	—	عجب



۱ حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ بیابید که در آن، به مفهوم مصراع «افتخار هر نبی و هر ولی» اشاره شده باشد؛ سپس، در کلاس دربارهٔ آن گفت‌وگو کنید.

۲ دربارهٔ راه‌های درست مبارزه با خشم نابجا، با دوستان خود، گفت‌وگو کنید.

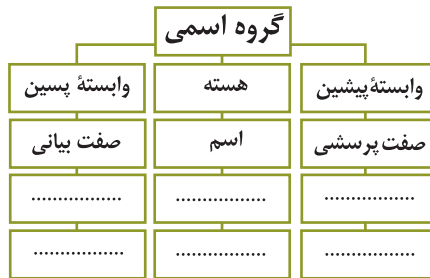
فعالیت‌های نوشتاری

۱ برای هر یک از واژه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.

اخلاص، حق، مأمور

۲ معادل معنایی واژه «اسد» را از متن درس بیابید و با آن یک تشبیه بسازید و ارکان آن را مشخص کنید.

۳ جاهای خالی نمودار زیر را با نوشتن کلمات مناسب کامل کنید.



۴ گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های زیر را به هسته و وابسته تجزیه کنید و در جدول قرار دهید.

■ چه انشای زیبایی، نوشته‌ای!

■ عجب لباس گران‌قیمتی به فقیر بخشیدی!

■ چه پرسش دقیقی از معلم پرسیدی!

گروه اسمی		
وابسته‌پسین	هسته	وابسته‌پیشین
صفت بیانی	اسم	صفت تعجبی

برخی از واژه‌ها در زبان فارسی، به دو شکل نوشته و خوانده می‌شود؛ بی‌آنکه در معنای آنها تغییری ایجاد شود. در هنگام نوشتن آنها، لازم است به تلفظ واژه و املاي درست آن دقت و توجه کافی کرد: «هوشیار، هشیار».



اِنْ شَاءَ اللهُ



حکایت

آورده‌اند که، مردی در راهی می‌رفت و درمی‌چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود. یکی او را گفت: «کجا می‌روی؟» گفت: «درمی‌دارم؛ به خر فروشان می‌شوم تا خزی خرم.» گفت: «بلو اِنْ شَاءَ اللهُ!» گفت: «به اِنْ شَاءَ اللهُ چه حاجت است؟ که زر بر آستین است و خر در بازار!» او بگذشت. در راه، طزاری به وی بازخورد و آن زر به حیلش برد. چون آن مرد واقف شد که زر بردند، نخل وار بازگشت و به اتفاق، همان مرد به او بازخورد و گفت: «هان! خر خریدی؟» گفت: «زر بردند اِنْ شَاءَ اللهُ!» گفت: «اشتباه کردی؛ اِنْ شَاءَ اللهُ در آن موضع باید گفت تا فایده دهد!»

روح الارواح، سماعی



بهمن ماه ۱۳۵۷ در تاریخ معاصر ایران جلوه‌ای ویژه یافته است؛ چون از یک سو، هنگام فروپاشی نظام شاهنشاهی و از دیگر سو، آغاز رهایی و آزادی مردم و شکل‌گیری جمهوری اسلامی است. نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، سرانجام با انقلاب شورانگیز مردم، به رهبری امام خمینی (قدس سرّه) کنار زده شد. این انقلاب امیدبخش، که پایه و اساس آن در سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، سه ویژگی برجسته دارد:

■ خدا محوری و دین باوری

■ رهبری بر پایه اصل ولایت فقیه

■ وحدت و یک پارچگی مردم

ایمان و اعتقاد مذهبی، نخستین و اصلی‌ترین عامل پیوند رهبری و ملت و سبب استواری مردم بود. در حقیقت، دل‌سپاری «رهبر» و «مردم» به توحید و ایمان الهی، آن‌چنان این دو را به هم پیوند زد که دوگانگی از میان برخاست و «وحدت کلمه» پدیدار گشت.

مردم دین باور و انقلابی ایران به پیشوایی بنیان‌گذار فرزانه انقلاب اسلامی و با

تکیه بر تعالیم الهی، سه اصل اساسی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را از همان آغاز به عنوان هدف اصلی قیام خود به جهانیان اعلام کردند.

چیزی که بر درخشش این انقلاب می افزاید، بهره گیری از تعالیم اسلامی و ارزش های فرهنگ ایرانی است؛ زیرا، باطن هر ایرانی همواره ریشه در دو سرچشمه زایا دارد؛ یعنی «دین» و «فرهنگ» و همین دو است که او را پاینده و استوار می دارد.

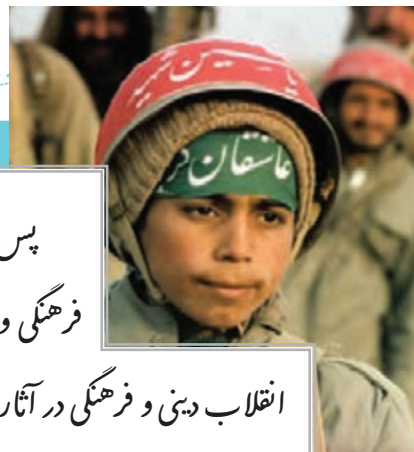


ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات

ادبیات به یاری ابزارها و عوامل گوناگون پدید می آید. نخستین ابزار پیدایش ادبیات، «زبان» است. زبان، عامل انسجام و وحدت همه اقوام یک سرزمین است.

زبان هر جامعه در هر دوره ای، نماینده فکر و فرهنگ همان روزگار است. بهترین راه برای آشنایی با اندیشه ها و باورهای هر جامعه، روی آوردن به ادبیات آن جامعه است و مقصود از ادبیات، همه آثار نظم و نثری است که آیین فرهنگ و اندیشه یک جامعه است؛ به عبارت دیگر، «ادبیات، بیان حال یک جامعه است.»

وقتی شما به یک اثر ادبی مانند شاهنامه، گلستان و مثنوی مولوی رو می کنید، چهره انسان های آن جامعه و رفتار و منش اجتماعی اشخاص را پیش چشم خود دارید. اصولاً کلید شناخت هر ملتی، ادبیات آن ملت است.



پس از واقعهٔ عظیم انقلاب اسلامی، بسیاری از بنیادهای فکری، فرهنگی و معیارهای ارزشی و اخلاقی جامعهٔ ایران دگرگون شد. این انقلاب دینی و فرهنگی در آثار نویسندگان پس از انقلاب اسلامی نیز جلوه گر شد.

انقلاب اسلامی، درهای تازه‌ای به روی ادبیات گشود و واژه‌ها و ترکیب‌هایی مانند: «استقلال، اسلام، قیام، شهادت، ایثار، شرافت، کرامت، مبارزه، تعهد، مردانگی، ایستادگی، ستم‌ستیزی، جانبازی، رزمندگی، بسیج، ولایت، شهید، برابری، برادری، حماسه، عدالت، رشادت و...» را با نگرشی جدید، در زبان مردم رواج و گسترش داد. در ادبیات انقلاب، به آزاداندیشی توجه شد و فضیلت‌هایی مانند همدلی و صفا، ایثار، مقاومت و مبارزه در برابر ظالمان و روحیهٔ جوانمردی و پهلوانی، پدیدار گشت.

بر پایهٔ آن‌چه گفته شد، ادبیات انقلاب، انقلابی است که در درونمایه و محتوای آثار و افکار پدید آمده است و عشق و شور و رادمردی و دین‌باوری و ایثار در آن موج می‌زند. ادبیات انقلاب، آیین انقلاب است و کجیخه‌ای است که آرمان‌های انقلاب اسلامی را در خود جای داده است.

درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با کاهش و تلخیص

- ۱ سه ویژگی انقلاب اسلامی را بیان کنید.
- ۲ دریافت شما از عبارت «انقلاب اسلامی، تولدی دیگر» چیست؟
- ۳ به نظر شما، چرا آثار فرهنگی آیینۀ احوال و افکار جامعه است؟
- ۴

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

- یکی را به سر بر نهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت (سعدی)
- با چشم ادب نگر پدر را از گفته او مپیچ سر را (ایرج میرزا)
- از مکافات عمل، غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو (مولوی)

در هر یک از بیت‌هایی که خواندید، شاعر، با بیانی غیرمستقیم، مقصود خود را آورده است. «تاج بر سر یکی نهادن» به معنای «گرامی و بزرگ داشتن» است و «یکی را به خاک اندر آوردن» بر مفهوم «کوچک و پست شمردن» دلالت دارد.

با کمی تأمل در مصراع دوم شعر ایرج میرزا، درمی‌یابیم که شاعر با بیان جمله «سرمپیچ» مخاطب خود را از «نافرمانی» بر حذر می‌دارد.

به نظر شما، قصد شاعر از بیان مصراع دوم بیت آخر چیست؟

هرگاه بخواهیم دربارهٔ مطلبی، به‌طور غیرمستقیم، صحبت کنیم و دربارهٔ امری پوشیده سخن بگوییم، از «کنایه» بهره می‌گیریم.

«کنایه» سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده معنای دور آن است.

۱ پس از مشورت و گفت‌وگو با اعضای گروه درباره «پیروزی انقلاب اسلامی ایران»، گزارشی کوتاه به کلاس ارائه دهید.

۲ درباره راه‌های تقویت «خودباوری نوجوانان» در زمینه‌های مختلف علمی و اجتماعی و... گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، از میان گروه‌واژه‌های مهم املائی، دو نمونه برای هریک از انواع ترکیب (اضافی-وصفی) بیابید و بنویسید.

۲ مفرد واژه‌های زیر را بنویسید، سپس، آنها را با نشانه‌های جمع فارسی «ان» یا «ها» جمع ببندید.

عوامل	آثار	فضایل
مفاهیم	افکار	علما

۳ در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، وابسته‌ها را مشخص کنید و نوع هریک را بنویسید.

نخستین عامل مهم	صبح صادق
یک اثر ادبی	این انقلاب امیدبخش
همان ملت غیور	

۴ از متن درس هشتم، دو کنایه بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

به این نمونه‌ها توجه کنید:

الف. نواي خوش، بوي گل، بهاي کتاب

ب. نور خورشيد، باغ زيبا، راه راست

در ردیف «الف»، کلمات «نوا»، «بو» و «بها» به صدا (مصوت) «ا» و «و» ختم شده‌اند؛ این گونه واژه‌ها، در حالت اضافه، به «ی» میانجی نیاز دارند؛ اما واژه‌های «نور، باغ و راه»، در ردیف «ب»، به حرف (صامت) ختم می‌شوند و در حالت اضافه، به حرف میانجی «ی» نیازمند نیستند. به شکل درست این گروه‌واژه‌ها در املا نویسی دقت و توجه کنیم.



یاد حسین علیه السلام

۱۴

درس چهاردهم



در سرودهٔ زیر، شاعر با لحنی سوگوارانه، حسرت و افسوس، و سوز و اندوه خود را نسبت به واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش بازگو می‌کند. هنگام خوانش این اثر، به این حالت باید توجه کرد و با قرار دادن خود در آن حال و موقعیت، متن را با لحن مناسب خواند.

۱ شد چنان از تَفِ دل، کامِ سُخُور، تشنه
خُشک گردید هم از دودِ دل و دیده، دوات
آه و افسوس از آن روز که در دشتِ بلا
با لبِ خُشک و دل سوخته و دیدهٔ تر
۵ همچو ماحی که فُتد ز آبِ برون، آلِ نبی
آلِ احمد همه عَظَّانِ ز بزرگ و کوچک
تشنه لب کشته شود در لبِ شط از چه کناه
بُرد عَبَّاسِ جوان، ره چو سوی آبِ فرات
کشت از کُلبِ «فدایی» چو دلش دود بلند

که روئید سُخْش آمده یک سر، تشنه
خامه با سوز، رقم کرد به دفتر تشنه
بود آن خسرو بی لشکر و یاور تشنه
غرقه بحر بلا بود در آن بر تشنه
می‌تپیدی دلشان، سوخته در بر تشنه
نسل حیدر همه از اکبر و اصغر تشنه
آنکه سیراب کند در لبِ کوثر تشنه؟
ماند بر یاد حسین تا صفِ محشر تشنه
بر ورقِ رقم، بس که مکرر تشنه

فدایی مازندرانی

- ۱ در متن درس، به نام کدام حماسه‌سازان واقعه کربلا اشاره شده است؟
- ۲ چرا حضرت عباس علیه السلام یکی از اسوه‌های جوانمردی در واقعه کربلا شمرده می‌شوند؟
- ۳ به نظر شما چگونه می‌توان یاد شهدای واقعه کربلا را زنده نگه داشت؟
- ۴

پیش‌تر با «ردیف» در شعر فارسی آشنا شده‌اید. یک بار دیگر شعر فدایی را بخوانید و بر واژه پایانی هر بیت تأمل کنید. کاربرد هنری ردیف، سبب زیبایی، گیرایی و گوش‌نوازی این شعر شده است. شاعر، با بهره‌گیری از واژه «تشنه»، تصویری از حس و حال عمومی گسترده در واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری ارائه کرده است.

تکرار مناسب این واژه، فریاد «العطش» را در سراسر فضای موسیقایی شعر نشان می‌دهد. طنین ردیف «تشنه»، تصویر مورد نظر شاعر را در ذهن و زبان خواننده و شنونده مجسم می‌کند و بر بار عاطفی و احساسی کلام گوینده می‌افزاید.

بنابراین، ردیف، علاوه بر آنکه نقشی مهم در افزایش موسیقی شعر دارد، در کامل کردن معنای هر بیت و انتقال پیام نهایی آن نیز مؤثر است.

گفت و گو

- ۱ درباره نقش نوجوانان در احیای اهداف قیام عاشورا در گروه گفت و گو کنید.
 - ۲ شعر عاشورایی زیر از محتشم کاشانی را در کلاس بخوانید و آن را با شعر یاد حسین علیه السلام از فدایی مازندرانی مقایسه کنید.
- باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟ باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است؟
 گویا طلوع می کند از مغرب، آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خوانمش قیامت دنیا، بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است...

فعالیت های نوشتاری

- ۱ واژه های متضاد را از متن درس بیابید و آنها را در کنار یکدیگر بنویسید.
- ۲ در مصراع اول بیت چهارم درس، گروه های اسمی را بیابید و نوع وابسته های هر یک را مشخص کنید.
- ۳ از متن درس، یک جناس بیابید.
- ۴ از متن درس، سه گروه اسمی بیابید که در آنها، صفت اشاره به کار رفته باشد.



روان خوانی

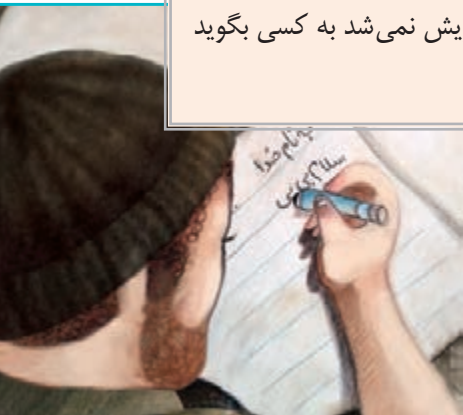
شوق آموختن

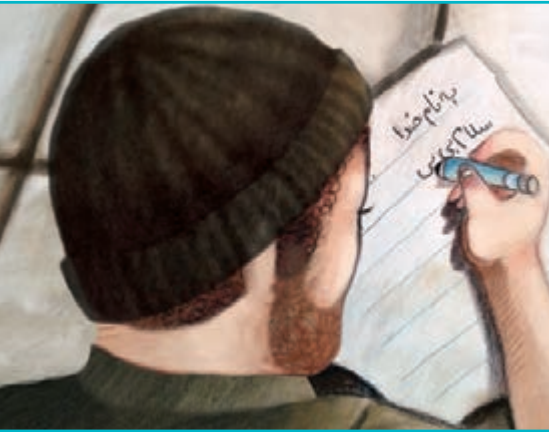
نوشته زیر خاطرات دوران اسارت یکی از آزادگان سرافراز میهنمان است؛ روایتی است که شوق آموختن و امید را بیان می‌کند.

حسین علی، یکی از بچه‌های خراسانی بود که اصل و نسبش برمی‌گشت به یکی از روستاهای اطراف قوچان. خودش هم بزرگ‌شده همان روستا بود. در اردوگاه‌های مخوف رژیم بعث، روحیه غالب اسرای ایرانی، روحیه مبارزه با سستی و تنبلی بود. تنبلی در آنجا به معنای تسلیم شدن به شرایط سخت اسارت و دست برداشتن از اصول و آرمان‌ها بود.

با وجود تمام محدودیت‌هایی که نیروهای صدام درباره ما اعمال می‌کردند، بچه‌ها برنامه‌های دینی و فرهنگی و ورزشی خوبی داشتند. حفظ کردن قرآن، دعا و حدیث، امری بود که همه به صورتی خودجوش دنبالش بودند. خود من با وجود اینکه در دوران درس و مدرسه، وضعیت نمره‌هایم هیچ تعریفی نداشت، توانستم شانزده جزء از قرآن شریف را حفظ کنم. برنامه دیگری که انجامش برای اکثر بچه‌ها به صورت امری واجب درآمد بود، یادگیری علوم مختلف، زبان عربی و دیگر زبان‌های خارجی بود.

حسین علی که از بچه‌های آسایشگاه ما بود، برخلاف خیلی از اسرا، تن به چنین برنامه‌هایی نمی‌داد. البته، روحیه کسلی نداشت، ولی دل به آموختن و یادگیری نمی‌داد. یک روز که مأموران صلیب سرخ آمدند و طبق معمول به همه کاغذ دادند تا برای خانواده‌هایشان نامه بنویسند، حسین علی را دیدم که کاغذ به دست، گوشه‌ای ایستاده و به این و آن نگاه می‌کند. می‌دانستم سواد ندارد ولی رویش نمی‌شد به کسی بگویم. برایش نامه بنویسد.





رفتم پیشش؛ گفتم: «چیه حسین علی؟ می‌خوای نامه بنویسی؟»

گفت: «ها.»

گفتم: «برای پدر و مادرت؟»

گفت: «برای مادر بزرگم، «گل‌بی‌بی»، که خیلی دوستش دارم.»

حسین علی بچه صاف و صادقی بود. تمام دلخوشی او بی‌بی بود و حالا هم که اسیر شده بود،

باز نهایت مقصودش، گل‌بی‌بی بود. به او گفتم: «بابا بگذار اون بیچاره راحت باشه.» رنگش پرید و گفت: «برای چی؟»

گفتم: «آخه...»

فوراً گفت: «آخه که چی! یعنی می‌گی مرده می‌شیم؟»

گفتم: «شاید بمیریم، شاید شهید بشیم، شایدم هزار و یک بلای دیگر سرمون بیاد.» یک‌دفعه قیافه‌اش جدی شد و مصمم گفت: «تو ممکنه هزار و یک بلا سرت بیاد ولی من مطمئنم که برمی‌گردم ایران.»

او از این نظر روحیه خوبی داشت. «حاج آقا ابوترابی» همیشه وجود چنین روحیه پر از امید را در بین اسرا، می‌ستود. خودش وقت‌هایی که توی محوطه راه می‌رفت، بند کتانی‌هایش را محکم می‌بست. بعد هم به درِ اردوگاه اشاره می‌کرد و می‌گفت: «به محض اینکه در باز بشه، من اولین نفری هستم که می‌رم ایران.»

به هر حال، وقتی دیدم حسین علی مصمم است برای بی‌بی نامه بنویسد، کاغذش را گرفتم و گفتم: «بیا تا برات بنویسم.»

شروع کرد به گفتن. بعد از احوالپرسی و چاق سلامتی، گفت: «بنویس بی‌بی، من تو رو خیلی دوست دارم، منتظرم که یک روزی از این‌جا آزاد بشم پیام و یک بار دیگر قصه‌های قشنگت را گوش کنم.»

اگر به لحاظ کاغذ در مزیقه نبودیم، فکر می‌کنم به اندازه یک کتاب حرف داشت که برای بی‌بی بنویسد. به هر حال، آن نامه از طریق مأموران صلیب سرخ به ایران رفت. مدتی بعد، جواب نامه آمد.

خجالت می‌کشید بیاورد پیش من، ولی به خاطر بی‌سوادی‌اش مجبور بود این کار را بکند.

نامه را آورد.

وقتی خواندم، چنان گل از گل حسین علی شکفت و نیرو گرفت که گمان می‌کنم اگر همان موقع در اردوگاه را باز می‌کردند، تا دهاتشان یک نفس می‌دوید! گفتم: «مگه بی‌بی چی نوشته که این قدر خوش حال شدی؟»

جا خورد. گفت: «خودت که خوندی چی گفته.»

گفتم: «من برای تو خوندم، خودم که نشنیدم که اون چی گفته.»

باز گل از گلش شکفت. گفت: «راست می‌گی؟!»

گفتم: «آره بابا، من که دقت نمی‌کنم بینم اون چی گفته.»

به سبب سادگی زیادی که داشت، باز شروع کرد حرف‌های او را برایم گفتن. در این لحظه فکری به خاطرم رسید که دیدم بهترین فرصت است برای عملی کردنش. همین‌طوری گفتم: «من این خط آخر نامه رو برات نخوندم حسین علی!»

زود گفت: «بگو بینم چیه؟»

گفتم: «بی‌بی نوشته من می‌دونم که اون نامه رو خودت ننوشتی، تو باید سواددار بشی

تا از این به بعد خودت بتونی برای من نامه بنویسی.»

همان‌جا، فی‌المجلس، از من خواست که به او خواندن و نوشتن یاد بدهم. من هم، از خدا خواسته قبول کردم.

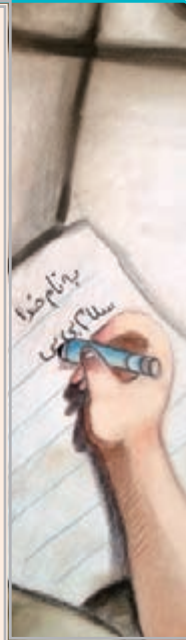
دیدم بهترین راه تأثیرگذاری روی او، از طریق همین گل بی‌بی است. در جواب نامه‌ای که از طرف حسین علی نوشتم به عنوان یکی از دوستان او، از بی‌بی خواستم در جواب نامه‌هایش، به او تذکرات دینی و مذهبی بدهد. مثلاً حسین علی اکثر اوقات، نمازش را آخر وقت می‌خواند. از بی‌بی خواسته بودم درباره فضیلت نماز اول وقت، برای او چیزهایی بنویسد و از او بخواهد این کار را بکند.

آمدن نامه بعدی بی‌بی همان و تغییر حسین علی همان؛ حتی یک نمازش را هم نمی‌گذاشت از دست برود؛ همه را اول وقت می‌خواند.

تذکرات لازم دیگر را هم از همین طریق به حسین علی می‌دادم؛ مثلاً به او می‌گفتم:

«بی‌بی گفته چرا با بچه‌ها شوخی می‌کنی و اونا رو می‌زنی؟» یا می‌گفتم: «بی‌بی گفته خیلی

خوبه که دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها را روزه بگیری.»





از همان لحظه‌ای که این را می‌شنید، رفتارش را در آن مورد اصلاح می‌کرد. او کم‌کم، قرآن‌خوان و حافظ قرآن هم شد.

جریان سواددار شدنش هم

حکایت جالبی داشت. برای اینکه عراقی‌ها به ما شک نکنند، تخته‌سیاه ما باغچه یا هر جای خاکی دیگری بود. من شکل حروف الفبا را با انگشت روی خاک‌ها می‌نوشتم و اسمش را به او می‌گفتم.

قرار بود که هر روز چهار حرف یاد بگیرد ولی چون حافظه خوبی داشت، سی و دو حرف را ظرف سه روز یاد گرفت. وسیله کمکی دیگری که برای آموزش حسین علی به کار می‌گرفتم، نشریاتی بود که به زبان فارسی نوشته می‌شد. از آنها به جای کتاب استفاده می‌کردم. ظرف یک ماه، کارش به جایی رسید که با گذاشتن حروف در کنار هم، کلمه می‌ساخت و یا کلمات سخت و آسان را با هجی کردن حروفشان، به راحتی می‌خواند.

حدود سه ماه بعد بود که بالأخره موفق شد اولین نامه را با دست خودش برای بی‌بی بنویسد. در آن ایام، حسین علی به قدری خوش بود که انگار اصلاً احساس نمی‌کرد در اسارت است. مدتی بعد، از هم جدا شدیم. او رفت اردوگاهی، من هم رفتم به اردوگاه دیگر.

یکی دو سال بعد، به دلیل حسّاسیتی که فرمانده اردوگاه نسبت به من پیدا کرده بود، مرا به تنهایی به اردوگاهی دیگر تبعید کردند. چنین تبعیدی، یکی از شکنجه‌های بد روحی بود. یک روز، سر در گریبان، گوشه‌ای نشسته بودم که دیدم یکی از مأموران صلیب سرخ از کنارم رد شد. یکی از اسرای مترجم هم پشت سرش راه می‌رفت. این مترجم داشت مثل بلبل با او انگلیسی حرف می‌زد. گفتم: «چقدر قیافه‌اش آشناست!»

یک آن از جا پریدم؛ گفتم: «نکنه حسین علی باشه.»
ولی باز با خودم گفتم: «حسین علی چاق بود، این لاغره.»
دنبالش رفتم. به او که رسیدم، دست زدم روی شانه‌اش.
برگشت طرفم. گفتم: «سلام علیکم.»
مرا شناخت. گفت: «سلام.»

بعد هم، خیلی مؤدّبانه و با کلاس ادامه داد: «هر چی می‌خواین به اون بگین، بفرمایین تا ترجمه کنم.»

منظورش آن مأمور صلیب سرخ بود. گفتم: «نه، من با اینها کاری ندارم؛ من دنبال کسی به اسم حسین علی می‌گردم.» تا این را گفتم، زود مرا بغل کرد و داد زد: «حسین! خودتی؟!»

مأمور صلیب سرخ برگشت و به او خیره شد. فهمید زیادی احساساتی شده. زد روی شانه‌ام و گفت: «بذار این بابا رو راه بندازم، الان می‌آم.»
آن روز، فهمیدم که او کاملاً به زبان انگلیسی هم مسلط شده است. مدّتی بعد از آزادی، یک روز، یکی از دوستان حسین علی را دیدم. وقتی سراغش را گرفتم، گفت: «بابا اون این قدر نابغه شده که همه‌جا دنبالش!»

حکایت زمستان، با اندکی تصرف و تغییر



۱ دو متن روان‌خوانی «آفا مهدی» و «شوق آموختن» را از نظر محتوا و پیام، با هم مقایسه کنید.

۲ چه عواملی می‌تواند شوق آموختن را در نوجوانان ایرانی، تقویت کند؟



ادبیات بومی (۲)

فصل آزاد

یادگاری کز آدمی زاده است

سخن است آن در که همباد است



سنایی

درس آزاد

۱۵
درس پانزدهم

[illegible]

خود ارزیابی

۱

.....

۲

.....

۳

.....

۴

.....



دانش زبانی

.....

.....

.....

.....

.....



فعالیت‌های نوشتاری

.....

.....

.....

.....

.....



A large, empty rectangular box with a light gray background and a blue border, intended for writing the story.



روان خوانی

نام‌ها و جای‌ها

آیا تا به حال توجه کرده‌اید که «پرتقال» را به صورت «پرتغال» هم می‌نویسند؟ وقتی مقصود از این واژه، میوه (یکی از مرکبات) باشد، معمولاً آن را با قاف می‌نویسند و اگر منظور نام کشوری در اروپای غربی باشد، صورت املائی پرتغال را به کار می‌برند. درواقع این میوه نخستین بار از کشور پرتغال به سرزمین ما رسیده است. به همین دلیل نام آن کشور را بر میوه هم گذاشته‌اند. اما برای اینکه تشخیص این دو از هم آسان تر باشد، میوه را به صورت پرتقال و کشور را با املائی پرتغال نوشته‌اند.

گاهی بررسی نام یک فراورده (محصول) به ما نشان می‌دهد که منشأ و خاستگاه آن چه بوده یا چه راهی را پیموده است تا به قلمرو زبان فارسی راه پیدا کند. برای نمونه، «هندوانه» را در نظر بگیرید. می‌دانیم که هندو معنی هندی دارد، اما هندوان در اینجا به معنی هندوها (اهالی هند) نیست. «آن» در پایان هندوان، بیانگر جایگاه و مکان است و هندوان معنی هندوستان را می‌رساند. بنابراین، هندوانه یعنی میوه هندوستانی یا میوه‌ای که اصل آن به سرزمین هند بازمی‌گردد.

«دارچین» درختی است که در مناطق گرم می‌روید و از پوست معطر خشک شده آن، ادویه‌ای قهوه‌ای رنگ به دست می‌آید که به آن هم دارچین می‌گویند. دارچین را مانند چای دم می‌کنند و می‌نوشند. واژه دارچین، از دو بخش ساخته شده است: دار در این واژه، معنی درخت دارد و چین، نام سرزمینی معروف است. در مجموع دارچین یا دارچینی یعنی درخت چینی؛ چرا که این درخت، بومی سرزمین چین بوده است.

هندوانه و دارچین، نام دو محصول طبیعی‌اند. حال بیایید چند فراورده صنعتی را بررسی کنیم. امروزه «چای»^۱ را در ظرفی دم می‌کنیم که «قوری» نام دارد. پیشینه واژه قوری به سرزمین غور می‌رسد که امروزه ولایتی در افغانستان است. قوری را در قدیم، با غین هم نوشته‌اند. پیداست که فارسی زبانان، با قوری از طریق سرزمین غور آشنا شده‌اند.

۱- چای از چین آمده است. نام این گیاه در لهجه شمالی چین، «چا» و در لهجه جنوبی «ت» بوده است. کشورهایی که چای را از راه شمال آن کشور برده‌اند نام آن را نیز به لهجه شمالی گرفته‌اند؛ چنان که در ترکی و روسی و پرتغالی و یونانی جدید مانند فارسی، آن را چای می‌خوانند. کشورهای اروپایی، که راه بازرگانی آنها دریا بوده است، نام این گیاه را از لهجه جنوبی گرفته و در انگلیسی و آلمانی «تی» و در فرانسه «ت» تلفظ کرده‌اند.

«بخاری» وسیلهٔ گرمایشی است که برخی نام آن را به واژهٔ «بخار» نسبت داده‌اند. اما بیشتر احتمال دارد نام بخاری از شهر بخارا برگرفته شده و کوتاه شدهٔ بخارایی باشد. همچنان که «کاشی» کوتاه شدهٔ کاشانی است و به خشت پختهٔ لعاب‌داری که از مصالح ساختمانی به‌شمار می‌آید، گفته می‌شود؛ چون شهر کاشان، از دیرباز، در هنر کاشی‌سازی و کاشی‌کاری آوازهٔ بسیار داشته است.

لیقوان، روستایی در نزدیکی تبریز است و اصل پنیری خوش طعم که در سراسر ایران به «پنیر لیقوان» معروف است، به همین روستا بازمی‌گردد. خوب است بدانید لیقوان را در زبان محلی، «لیوان» تلفظ می‌کنند. از خاک رسِ سرخ این منطقه، برای سفالگری بهره می‌گرفته و از جمله، ظرف‌های آب‌خوری سفالی مرغوبی می‌ساخته‌اند که با نام این روستا (لیوان) شهرت یافته است. امروزه، در زبان فارسی به هر ظرف استوانه‌ای که برای نوشیدن مایعات کاربرد دارد - خواه سفالی باشد، خواه شیشه‌ای یا حتی طلّی^۱ و کاغذی - «لیوان» می‌گوییم.

به نوعی سقف شیب‌دار که با نصب ورق‌های حلبی^۲ یا قطعه‌های سفالی روی شبکه‌های چوبی یا فلزی ساخته می‌شود، «شیروانی» می‌گوییم. ظاهراً شیروانی با شهر شیروان (در استان خراسان شمالی) نسبت دارد^۳.

چند نمونه‌ای که در اینجا آورده‌ایم، از ارتباط نام برخی فراورده‌ها با نام جای‌ها حکایت داشت. اما از این ارتباط، نمی‌توان همواره نتیجه گرفت که روستا، شهر و سرزمینی نخستین یا تنها محل تولید فراورده‌ای بوده است. به‌هر حال، همین نگاه ساده و گذرا به پیشینهٔ چند واژه، دریچه‌ای به‌سوی دانش «ریشه‌شناسی» می‌گشاید که موضوع آن، بررسی علمی ریشهٔ واژه‌ها و دگرگونی‌های آنها در طول تاریخ زبان است و قلمرو آن، به گستردگی کلِّ واژگان زبان است!

۱- تَلک در زبان فارسی، نام نوعی کانی بوده است. عرب‌زبانان، تَلک را از زبان فارسی گرفته و به‌صورت طلق درآوردند. طلق از عربی به زبان‌های اروپایی راه یافته و در زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی به تالک تبدیل شده است. طلق در فارسی امروز، به ورقی گفته می‌شود که نور از آن می‌گذرد و به‌جای شیشه به‌کار می‌رود.

۲- لابد می‌توانید به‌راحتی حدس بزنید که نام حلبی (ورق آهن نازک که برای جلوگیری از خوردگی و زنگ‌زدگی، هردو روی آن را قلع‌اندود می‌کنند) برگرفته از شهر حلب در سوریهٔ امروزی است.

۳- در کتابی از دورهٔ قاجار، شیروانی به‌صورت «شیب‌بامی» آمده است. بنابراین، این احتمال هم وجود دارد که شیروانی، تغییر یافتهٔ شیب‌بامی باشد.

ادبیات جهان

فصل ششم

ماه
روشنی‌اش را
در سراسر آسمان
می‌پراکند
و لکه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد.



تاگور (هندوستان)

پرنده آزادی



محمد در آغوش پدرش
چونان پرنده ای بیمناک
آشیان دارد،

از بیم دوزخ آسمان،
- آه ای پدر، پنهانم کن، پنهان
بال های من در برابر این طوفان
ناتوان است، ناتوان
در برابر این تیرگی
و آنها که در بالا در پروازند.

محمد، فرشته بی پناهی است،
نزدیک به تفنگ صیادی سنگدل،
او در سایه خود تنهاست
چهره اش روشن است، چونان خورشید

مهم ترین کار یک خواننده،
به هنگام خواندن شعر، ترکیب
لحن ها با یکدیگر است؛ به گونه ای
که آهنگ کلی شعر از آغاز تا
پایان حفظ شود. در سروده مقابل،
لحن های حماسی، عاطفی و
توصیفی درهم آمیخته شده اند.

شعری برای «محمدالدوره»، نوجوان
فلسطینی که در سال ۱۳۷۸ ه.ش (۲۰۰۰
میلادی) بر اثر هجوم بی رحمانه نیروهای
اشغالگر اسرائیل، در آغوش پدرش به
شهادت رسید.

قلبش سرخ و روشن است، چونان سب
صیادش می تواند به شکارش دیگر گونه بیندیشد؛
با خود بگوید:

«الکون، او را رها می کنم،

تا آنگاه که بتواند فلسطینش را

بی غلط تلفظ کند...

و فردا، چون سرکشی کند،

شکارش می کنم...»

«محمد الدّوره»

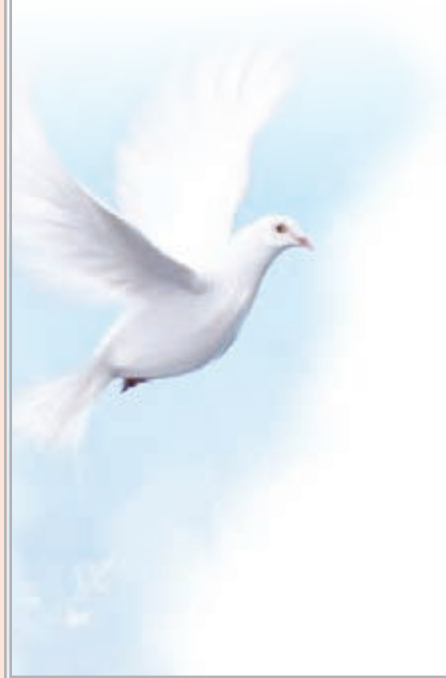
خونی ست که از بعثت پیامبران

جوشیده است

پس ای محمد، صعود کن!

صعود کن تا سِدْرَةُ الْمُنْتَهی!

محمود درویش (شاعر فلسطینی)



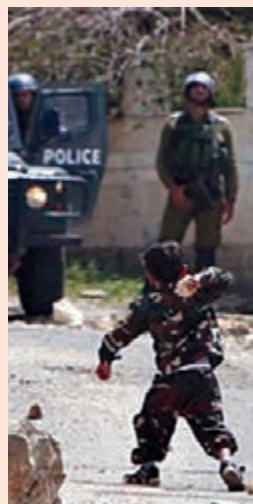


کودکان سنگ

دنیا را خیره کردند
با آنکه در دستانشان جز سنگ نبود
چونان مشعل‌ها درخشیدند

و چونان بشارت از راه رسیدند
ایستادگی کردند، خروشیدند و شهید شدند.
آه، ای لشکریان خیانت‌ها و مزدوری‌ها!
هر قدر هم که تاریخ درنگ کند
به زودی، کودکان سنگ، ویران‌تان خواهند کرد!
ای دانش‌آموزان غزه!
به ما بیاموزید

که چگونه سنگ در دستان کودکان،
حماسه می‌آفریند؟
ای فرزندان غزه!
با تمام توان‌تان بتازید و





در راهتان استوار بمانید
در گستره نبردهاتان پیش بروید.
ای دوستان کوچک ما، سلام!
برای چیدن زیتون مهیا باشید!
در لحظه‌هایی که درختان زیتون بارور می‌شوند
و وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها
و افقی دیگر نمایان،
چهره قدس در خشان و
رخساره فلسطین پُرفروغ و تابان می‌شود.

نزار قبّانی، ترجمه عبدالرضا رضایی نیا؛ با اندکی تغییر و کاهش

خودارزیابی

- ۱ در بند اول شعر پرندۀ آزادی، تشبیه‌ها را بیابید.
- ۲ منظور شاعر از «کودکان سنگ» چیست؟
- ۳ نوجوانان فلسطینی برای آزادی سرزمین خود، چه کارهایی می‌کنند؟
- ۴

دانش زبانی

وابسته‌های اسم (۴) **صفت مبهم**

به جمله‌های زیر توجه کنید:

■ پدر نیما کتاب را از **فلان مغازه** خرید.

■ زینب، **چند مجله** از دوستش گرفت.

در گروه‌های اسمی «فلان مغازه» و «چند مجله» دو وابسته پیشین «فلان» و «چند» دیده می‌شود؛ این واژگان، «**صفت مبهم**» نامیده می‌شوند؛ زیرا نوع، چگونگی، شمار و مقدار اسم را به‌طور نامعین نشان می‌دهند. صفت مبهم، پیش از اسم (هسته) می‌آید و وابسته پیشین اسم محسوب می‌شود.

گفت‌وگو

- ۱ درباره «ادبیات پایداری» تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس مطرح کنید.
- ۲ با راهنمایی معلم خود، درباره نماد سرزمین فلسطین تحقیق کنید و حاصل آن را در کلاس ارائه دهید.



فعالیت‌های نوشتاری

۱ پیشوند «ب» را به ابتدای فعل‌های زیر بیفزایید و شکل تغییر یافته آنها را بنویسید.

■ آمد ■ افروخته است ■ افکنده بودند

۲ در هر یک از جمله‌های زیر، گروه‌های اسمی را بیابید و هسته، وابسته‌ها و نوع هر یک را مشخص کنید.

■ هر سخن ارزشمند را پاس بدار.

■ هر روز، یک شعر زیبا بخوان.

■ دانش‌آموزان چند درخت کاشتند.

۳ درک و دریافت خود را از این بخش شعر «کودکان سنگ» بنویسید.

«وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها

و افقی دیگر، نمایان ...».



هنگام افزودن پیشوند «ب» و «ن» به فعل‌هایی که با همزه (ء) شروع می‌شوند،

املای واژه تغییر می‌کند و «ی» جایگزین همزه می‌شود:

اندیشد ← بیندیشد / نیندیشد

افتاد ← بیفتاد / نیفتاد

انداخت ← بینداخت / نینداخت



راه خوشبختی

شکسپیر می‌گوید: «روزگار دریایی است که کشتی زندگانی ما بر روی آن به سوی ساحل مقصود می‌رود. این دریای بزرگ، همیشه، در جزر و مد است. اگر امروز آرام باشد، مسلماً فردا طوفانی خواهد شد؛ بنابراین وقتی آرام است، فرصت را غنیمت بشمارید. بسا اشخاص که در نتیجه غفلت از گذر عمر استفاده نکردند و به اعماق این دریا فرو رفتند.»

«گذشته» رفته و «آینده» نیامده است؛ بنابراین، شما جز «حال» چیزی ندارید. فقط امروز در اختیار شماست. برخیزید و برای کار آماده باشید و از هیچ چیز بیم ندارید. تاب و تحمل داشته باشید. همیشه، در کارها چنان باشید که گویا فردایی نخواهد بود. کاری را که امروز شروع می‌کنید، قسمتی از آن را به پایان می‌رسانید ولی اگر برای فردا بگذارید، ممکن است اصلاً فردا را نبینید.

این گفتار را در خاطر داشته باشید: «ای کسی که دوره نوجوانی را می‌گذرانی و از فرط غرور گمان می‌کنی روزگار درازی در پیش داری، حساب کار خود را داشته باش که روزگار، چون باد و ابر، ناپایدار و گذراست. عمر خود را تلف مکن. در وقت خویش صرفه جویی کن. قدر امروز را بدان و کار امروز را به فردا می‌فکن.»

شما فقط امروز را دارید. اگر مسرور هستید، از برکات آن استفاده کنید و اگر غمگین هستید، با صبر و تحمل و توکل به خدا و امید به فردایی روشن، بار غم را به دوش بکشید. اهمیت زندگی به شمار روزها و شب‌ها نیست، بلکه مربوط به اعمال و افعال ماست. کسی که اوقات خود را به کارهای ناشایسته می‌گذراند، چنان است که زندگانی خویش را تلف کرده باشد.

لازم نیست در کارها عجول باشید؛ یعنی نباید بدون تفکر و تأمل به کاری اقدام کنید ولی همین که تصمیم گرفتید کاری را انجام دهید، بلافاصله، شروع کنید و تعلل روا ندارید. کار امروز را به فردا می‌فکنید که جز پشیمانی سودی ندارد. باید برنامه خود را چنان مرتب کنیم که در هر ساعتی، کار معینی داشته باشیم و به انجام آن کار پردازیم، و گرنه مقدار زیادی وقت ما پیموده تلف می‌شود.

نشاط و شتاب و اضطراب از ویژگی‌های نوجوانان و جوانان است؛ زیرا، هنوز با زندگی چنان که باید آشنا نشده‌اند و از سرد و گرم روزگار خبری ندارند.

اگر کسی آنها را در راه زندگی راهنمایی نکند، ممکن است از راه راست منحرف شوند. برعکس، اگر عقل و متانت را شعار خود کنند و پیران سال خورده را که عمر درازتر و تجربه بیشتر دارند، در این راه پر خوف و خطر، راهبر خود قرار دهند، زندگی را به راحت و آسایش خواهند گذرانید و ممکن است در ایام پیری بتوانند برای دیگران کارهای مفیدی انجام دهند.

کارهایی که ما می‌کنیم، فقط مربوط به خودمان نیست؛ بلکه به آیندگان نیز ارتباط دارد. به این جت، اگر در انجام وظایف خود تعلل کنیم، حق آنها را پایمال کرده ایم. وقت ما در سلسله کائنات جای مخصوص دارد و باید آن را برای کارهای مفید صرف کنیم و گرنه، نظام آفرینش را به هم زده ایم و خطای بزرگی مرتکب شده ایم.

این یکی از عادات ماست که هرچه را داریم، پاس نمی‌داریم و همین که از دست رفت، متوجه خطای خود می‌شویم، انگشت ندامت به دندان می‌گزیم و سودی نمی‌بریم. بنابراین، همیشه باید به خاطر داشته باشیم که وقت، عزیز و گران بهاست. از تلف کردن آن جز حسرت و ندامت ثمری نخواهیم برد.

روزها، یکی پس از دیگری، از پی هم می‌گذرند و همین که سپری شدند، باز آوردنشان محال است؛ از گذشته درس بگیریم، حال را آگاهانه بگذرانیم و به آینده امیدوار باشیم.

خودارزیابی

۱ شکسپیر، روزگار را به چه چیزی تشبیه کرده است؟

۲ این بیت حافظ با کدام قسمت درس، ارتباط دارد؟

نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوست تر دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

۳ به نظر شما، راه رسیدن به خوشبختی چیست؟

۴

دانش ادبی ترجمه

به این جمله‌ها توجه کنید:

تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ (امام صادق علیه السلام)

نسبت به کسی که از او علم می‌آموزید، فروتنی کنید.

همان گونه که می‌بینید، در ترجمه جمله عربی به فارسی، فعل در آخر جمله ترجمه شده

آمده است. اکنون، به این جمله‌ها توجه کنید:

I like my teacher. من معلم را دوست دارم.

در ترجمه جمله انگلیسی، فعل جمله ترجمه شده در کجا قرار گرفته است؟

جای اجزای جمله در زبان‌های مختلف یکسان نیست. مترجمان هنگام ترجمه، به این

نکته مهم توجه می‌کنند.

گفت‌وگو

۱ درباره راز موفقیت یکی از بزرگان زیر، در کلاس گفت‌وگو کنید.

فردوسی، ادیسون، ابوعلی سینا

۲ برای داشتن هفته‌ای موفقیت‌آمیز، چگونه برنامه‌ریزی می‌کنید؟



۱ در متن درس، واژه‌هایی را که نشانه تنوین دارند، بیابید و بنویسید.

۲ در هریک از جمله‌های زیر، وابسته‌های اسم را بیابید و نوع هریک را مشخص کنید.

الف. این دریای بزرگ، همیشه در جزر و مد است.
ب. به آسمان پر ستاره بنگر، تا ببینی چه خلقت شگفت‌انگیزی است.
پ. از هیچ چیز بیم مدارید، تاب و تحمل سختی‌ها را داشته باشید.

۳ جدول زیر را کامل کنید.

مفرد	عمل		فاصله	برکت	عقل
جمع	اعمال	افعال	اوقات		وظایف

۴ جمله‌های زیر را ترجمه کنید.

■ رَأْسُ الْإِيمَانِ الْإِحْسَانُ إِلَى النَّاسِ.

■ I am a student. I live in

■ I like my books and read them every day.



«تنوین» یکی از نشانه‌های خطی زبان است که با صدای «ن» ساکن شنیده می‌شود. باید به شکل درست این نشانه، توجه کرد؛ مانند «حتماً، تقریباً، رسماً، مسلماً». نوشتن این گونه واژه‌ها، با حرف «ن» (حتمن، تقریبن، رسمن، مسلمن) نادرست است.



روان‌خوانی

آن سوی پنجره



در بیمارستانی، دو مرد بیمار در یک اتاق بستری بودند. یکی از بیماران اجازه داشت که هر روز، بعد از ظهر، یک ساعت روی تختش بنشیند. تخت او در کنار تنها پنجره اتاق بود اما بیمار دیگر مجبور بود هیچ تکانی نخورد و همیشه پشت به هم‌اتاقی‌اش روی تخت بخوابد. آنها ساعت‌ها با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند؛ از خاطرات خانواده، خانه، سربازی یا تعطیلاتشان با هم حرف می‌زدند.

هر روز بعد از ظهر، بیماری که تختش کنار پنجره بود، می‌نشست و تمام چیزهایی را که بیرون از پنجره می‌دید، با شور و احساس و بیانی صمیمی برای هم‌اتاقی‌اش توصیف می‌کرد. بیمار دیگر در مدت این یک ساعت، با شنیدن حال و هوای دنیای بیرون، جانی تازه می‌گرفت.

این پنجره، رو به یک بوستان بود که دریاچهٔ زیبایی داشت. مرغابی‌ها و قوها در دریاچه شنا می‌کردند و کودکان با قایق‌های تفریحی‌شان در آب سرگرم بودند. درختان کهن، به منظرهٔ بیرون، زیبایی خاصی بخشیده بودند و تصویری زیبا از شهر در افق دوردست دیده می‌شد. همان‌طور که مرد کنار پنجره این جزئیات را توصیف می‌کرد، هم‌اتاقی‌اش چشمانش را می‌بست و در ذهن خود به تماشای زیبایی‌های آن مناظر دل‌انگیز می‌پرداخت.

روزها و هفته‌ها این چنین سپری شد؛ اما صبح یک روز، هنگامی که پرستار برای مراقبت وارد اتاق آنها شد، ناگهان منظره‌ای شگفت را دید. حادثه برایش سنگین بود و پذیرش آن دشوار. آری، مرد کنار پنجره آن چنان به فضای بیرون دل باخته بود که مرغ روحش به هوای آن سوی پنجره پرکشیده و رفته بود!

مرد دیگر از پرستار خواهش کرد که تختش را به کنار پنجره منتقل کند. پرستار این کار را با رضایت انجام داد و پس از اطمینان از راحتی مرد، اتاق را ترک کرد. آن مرد، به آرامی و با درد بسیار، خود را به سمت پنجره کشاند تا اولین نگاهش را به دنیای زیبای بیرون از پنجره ببیند. بالاخره زمانی فرارسید که او می‌توانست این دنیا را با چشمان خود ببیند.

در عین ناباوری، او با یک دیوار مواجه شد! مرد، پرستار را صدا زد و با حیرت پرسید چه چیزی هم‌اتاقی‌اش را وادار می‌کرده است که چنین مناظر دل‌انگیزی را هر روز برای او توصیف کند؟ پرستار پاسخ داد: «شاید او می‌خواست با این کارش به تو قوت قلب بدهد و امید به زندگی را در دلت زنده نگه دارد. آن مرد اصلاً نابینا بود و حتی نمی‌توانست دیوار را ببیند.»

«هفته داستان کوتاه کوتاه»، با اندکی تغییر

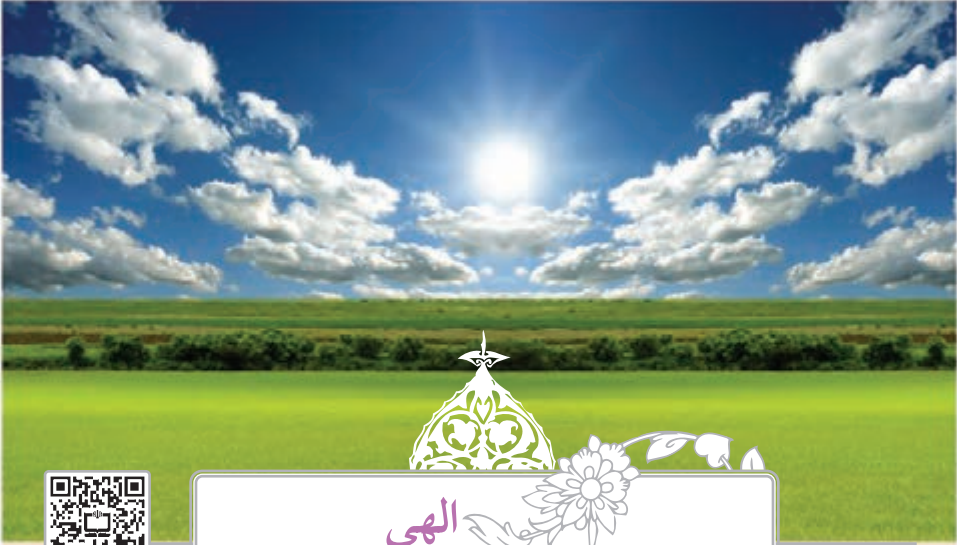


فرصتی برای اندیشیدن

۱ دربارهٔ ارتباط محتوای این داستان، با مصراع «تا شقایق هست، زندگی باید کرد»، توضیح دهید.

۲ چگونه می‌توان با وجود مشکلات خود، به دیگران امید به زندگی و قوت قلب بخشید؟

نیایش



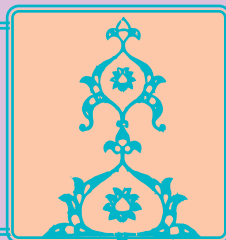
الهی

ما بنا به سوی خویش راحی
رحی بنا که جا گیرم به کویت
رفیق لطف بی اندازه ام کن
که از غفلت مانند در سرم خواب
شفیع آخرت، خیرالبشر کن

الهی، جانب من کن نگاهی
نگاهی کن که رو آرم به سویت
به ذکر خود، بلندآوازه ام کن
پیشان از وضو بر رویم آن آب
به چشم مرحمت سویم نظر کن

وحشی بافقی

واژه نامه و اعلام



واژه نامه

۱. آ

آبله: نوعی بیماری واگیر که به صورت تاول روی پوست بدن ظاهر می شود.

آداب: چ آداب، رسم ها، روش های پسندیده، عادت ها

آرمان: آرزو، امید

آز: طمع، حرص

آزادگی: جوانمردی، آزاد و آزاده بودن

آلایش: آلودگی

ارجمند: باارزش، گرانبها

ارمغان: ره آورد سفر، سوغات

إخلاص: عقیده پاک داشتن، پاکی نیت

آرادت: دوستی از روی اعتقاد و ایمان، میل

ارشاد کردن: راهنمایی، به راه راست راهنمایی کردن

از بی: به دنبال

استعداد: آمادگی، توانایی

استعمار: زورگویی، سلطه جویی، این واژه در مفهوم سیاسی به معنی تسلط کشوری قدرتمند بر کشوری

ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و ثروت کشور ضعیف است.

استعمال: به کار بردن، استفاده کردن

اسرار: چ سرّ، رازها

أسطرلاب: ابزاری که دانشمندان علم ستاره شناسی در روزگار قدیم برای تعیین وضعیت ستارگان از آن استفاده می کردند.

اصلاح کردن: درست کردن، بهتر ساختن

اصول: چ اصل، ریشه ها، بنیادها

اعتبار: آبرو، قدر و ارزش

اعدا: دشمنان

اعماق: چ عمق، ته، ژرف

أغراض: چ غرض، خواست ها، نشانه ها، اهداف

افتادگی: احتیاج، کمبود

افعال: چ فعل، کارها

الهیت: خدایی

العطش: هنگام تشنگی گفته می شود، تشنه ام! تشنه ام!

امیر: حاکم، فرمانده

اندر: در

انیس: همدم، انس گیرنده

ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن

اینترنت: شبکه رایانه ای فراگیر

ب

بالین: بالش، آن چه به هنگام خواب زیر سر نهند.

بحران: آشفتگی، آشوب

بخت: اقبال، عزت، خوشبختی

بخرَد: دانا، عاقل

بر: پهلوی، سینه

بر: بیابان، خشکی

برکات: چ برکت، بسیاری نعمت، خیر و نیکی

بسبیج: آمادگی

بسنده: کافی، بس

بشارت: مژده دادن

بصر: بینایی، بینش، چشم

بعثت: برانگیخته شدن پیامبر ﷺ از جانب خدا برای هدایت مردم.

بغض: کینه، دشمنی

بلند آوازه: معروف، مشهور

بُن جان: صمیم دل، ته دل

بوریا: حصیری که از نی می‌بافند.

بنی آدم: فرزندان آدم علیه السلام، انسان

بُهِت: متحیر شدن، شگفتی

بی‌ریا: بدون تظاهر و خودنمایی

بی‌محل: نابه‌جا، ناروا

پ

پاس داشتن: نگاه داشتن، مراقبت کردن، احترام

گزاردن

پُردل: شجاع

پرستار: فرمانبردار، مطیع (در بیت ۳ ستایش)

پرفراز و نشیب: پر از سختی و آسایش

پشته: توده، انبوه

پلشتی: آلودگی، ناپاکی

پندار: وهم، گمان، فکر، خودخواهی

پوپک: هُدهُد، شانه به سر

پوزش پذیری: پذیرندهٔ پوزش

پوکِه: غلاف فشنگ بی سرب و باروت

پویدن: رفتن (نه با شتاب و نه به آرامی)

پیراسته: آراسته، پاکیزه

پیک: فرستاده، نامه‌رسان، قاصد

ت

تاب: توانایی، تحمل

تأکید: پافشاری

تأمل کردن: اندیشیدن، درنگ کردن

تبار: اصل، نژاد

تبعید: دور کردن، راندن

تبلیغ: رساندن پیام یا خبر یا مطلبی به مردم

تپیدن: جنبیدن یا حرکت کردن پی‌درپی، بی‌قراری و اضطراب داشتن

تحریم: منع کردن، جلوگیری و محدود کردن چیزی

تذکر: به یاد آوردن، پند گرفتن، یادآور شدن

تراکم: انبوهی

تعالیم: چ تعلیم، آموزش‌ها

تعلل: بهانه آوردن، کوتاهی کردن

تعهد: کاری را به عهده گرفتن، پیمان بستن

تکاپو: کوشش، رفت و آمد همراه با شتاب

تلخیص: خلاصه کردن، چکیده، کوتاه کردن

تمائیل: چ تمثال، شکل‌ها و تصویرها

توصیف کردن: صفات چیزی را بیان کردن، وصف کردن.

توطئه: نقشه کشیدن برای نابودی کسی یا چیزی، ساخت و پاخت کردن

توفنده: پرخروش، خروشان، غوغاکننده

توکل: کار خود را به خدا واگذار کردن

تیره‌رای: بداندیش

ث

ثنا: ستایش، شکر

ج

جُثّه: بدن، پیکر

جزر و مد: بالا و پایین رفتن آب دریا

جلوه: ظاهر، نمایان شدن، حضور، تجلّی

جمال: زیبایی، نیکویی

جود: بخشش، عطا

جولاهه: بافنده، نساج

جیب: گریبان، یقه

چ

چاپار: پیک، نامه‌بر، قاصد

چاشت: صبحانه، یک قسمت از چهار قسمت روز که در آن چیزی بخورند.

چُر تکه: وسیله‌ای که در روزگار گذشته برای شمارش اعداد از آن استفاده می‌شد.

ح

حب الوطن: میهن دوستی، عشق به سرزمین

حدّقه: مردمک چشم، کاسه چشم

حَرَم: داخل مکان زیارتی و مقدس یا کل مجموعه آن و اطرافش

حُرمت: احترام، عزّت

حَریم: مکانی که دفاع از آن واجب باشد، قلمرو، محدوده

حسرت: افسوس، دریغ

حصار: دیوار

حکمت: دانش و معرفت

خلاوت: شیرینی

حماسه: کاری افتخارآفرین که از سر شجاعت انجام شده باشد.

حیل: فریب و نیرنگ

خ

خاستگاه: مبدأ، محلّ پیدایش

خاکدان: محلّ ریختن خاک‌روبه، جهان و دنیا

خاکساری: فروتنی، تواضع

خامه: قلم

خَجَل‌وار: خجالت‌زده، شرمگین

خداوند: صاحب، مالک

خَدو: آب دهان؛ خدو انداختن: پرتاب کردن آب دهان به نشانه تنفر از کسی

خرسند: خشنود، راضی

خِرِف گشته: کم عقل، ویژگی کسی که بر اثر پیری تباهی عقل پیدا کرده است.

خَز: نوعی جانور مانند سمور که از پوست آن لباس تهیه می‌کنند (خَز فروشان: بازار پوستین فروشان)

خَس: شخص پست و فرومایه

خشت: آجر، آجرخام

خلل: آسیب، تباهی

خمپاره انداز: نوعی سلاح جنگی شبیه توپ

خوف: ترس، بیم؛ پرخوف: ترسناک

خَیر البشر: بهترین بشر

خیره‌روی: سرکش، گستاخ

خیرگی: حیرت، سرگشتگی

خیل: جمع، گروه، دسته

د

دانشور: صاحب دانش

دَدی: وحشی‌گری

درازنا: طول، درازا

در عین ناباوری: غیرقابل باور بودن، حالت غیرقابل پذیرش

دِرَم: پول نقره یا طلا

درون مایه: اصل هر چیز، محتوا

دریغ ورزیدن: کوتاهی کردن، مضایقه کردن، خودداری کردن از انجام کاری

دستگیر: یاریگر، مددکار

دعوی کردن: ادّعا کردن

دَغَل: فریبکاری، مکر و حيله، ناراستی

دفتر: کتاب، مجموعه شعر و نوشته، دیوان

دفع: راندن، دور کردن

دلبنده: دوست داشتنی، محبوب

دلق: نوعی جامه پشمین که فقیران می پوشند.

دولت: نیک بختی، اقبال، شوکت

ذ

ذکات: تیز هوشی

ر

روزی: خوراک

رژیم بعث: حکومتی که صدام حسین، رئیس جمهور
معدوم عراق، ریاست آن را به عهده داشت.

رسا: بلند، واضح

رشادت: دلیری، شجاعت

رشید: خوش قد و قامت، دلیر

رضا: خرسندی، رضایت

روایت: بیان کردن مطلب یا خبر

روشن رای: نیک اندیش

رویین تن: آن که بدنی نیرومند دارد و ضربه اسلحه
بر او اثر ندارد.

ز

زایا: زاینده، آفریننده، خلاق

زمزمه کردن: آرام و زیر لب خواندن

زنهار: واژه ای است که برای آگاهی دادن و هشدار
به کار می رود، بپرهیز

س

سبأ: نام سرزمینی در عربستان قدیم که ملکه آن به نام
بلقیس مشهور است.

سپند: مقدس، ارجمند

ستوار: مخفف استوار، پایدار، ثابت

سحرآمیز: آمیخته به جادو، فریبنده

سدره المُنتهی: درختی در آسمان هفتم که در سوره

نجم (قرآن) هم از آن، یاد شده است.

سقتن: سوراخ کردن

ش

شرم: خجالت

شط: رود بزرگ

شفیع: شفاعت کننده، خواهشگر

شمایل: چهره، شکل، تصویر بزرگان دینی

شیوع: فاش شدن، آشکار شدن، همه گیر شدن

ص

صبا: بادی خنک که از جانب شمال شرقی می وزد.

صدراعظم: نخست وزیر

صفا: پاکی، پاک دلی، پاکیزگی، خلوص

صور تگر: نقاش، پدیدآورنده نقش

ط

طایر: پرنده، پروازکننده

طراوت: شادابی، تازگی

طلعت: درخشندگی

طنین: آهنگ، انعکاس صدا

ظ

ظفرمند: پیروز، فاتح

ع

عَجول: شتابان، آنکه کارها را با عجله انجام دهد.

عرصه: میدان، قلمرو

عزّت: سرافرازی، ارجمندی

عطا: بخشش، انعام

عفو: بخشایش، از خطای کسی در گذشتن

عیان: آشکار، ظاهر

غ

غزا: جنگ کردن در راه خدا، پیکار

غفلت: فراموش کردن، بی خبری

غلاف: پوشش، محل قرار گرفتن چاقو و شمشیر

غنیمت شمردن: بهره بردن، سود بردن

ف

فتوا: رأی عالم دینی در حکم شرعی

فراز: بلندی، بالا

فرازنده: افزازنده، بلندکننده، برپاکننده

فَر: شکوه

فرزانگی: دانایی، علم

فَرط: زیاده روی، در گذشتن از حد، شدت

فروتن: متواضع، افتاده

فروغ: روشنایی، نور

فرهنگ: دانش، تربیت، مجموعه آداب و سنن دینی

و ملی یک سرزمین.

فرهیبخته: ادب آموخته، علم آموخته

فضایل: ج فضیلت، خوبی ها، برتری ها

فضیلت: برتری، ارزش های اخلاقی

فقیه: دانشمند، آنکه به احکام شرع عالم است.

فُلان: واژه ای است برای اشاره به شخص غیرمعلوم،

بهمنان

فلسفه: علم به حقایق موجودات به اندازه توانایی بشر

فی المجلس: در مجلس، فوراً، همان دم

ق

قند در دل کسی آب کردن: کسی را خوش حال

کردن

قیام: به پا خاستن، برخاستن، خیزش

ک

کائنات: ج کائن، موجودات، پدیده ها

کاشف: آشکارکننده، کشف کننده

کام: قسمتی از دهان، دهان

کاهلی: سستی، تنبلی

کرامت: بزرگواری، جوانمردی

کُنه: پایان و حقیقت چیزی، ذات

کینه جو: ستیزه گر

گ

گُرد: پهلوان، نیرومند

گُل کامکار: نوعی گل بسیار سرخ و زیبا

گوا: گواه، دلیل، شاهد

گوهر: مروارید

ل

لُختی: اندکی، مقداری

لهجه: شکلی از زبان و گفتار که با نشانه هایی از زبان

محلی تکلم شود.

لیاقت: شایستگی

م

مایه: اساس، پایه

مأوا: پناهگاه، جای امن، جایگاه

ماورا: آن سوی، ماورای...: بالاتر از...، برتر از...

ماهیت: حقیقت، ذات، چیستی

متانت: وقار، استوار بودن

متفق: هم فکر، هم رای، هم داستان

متواضع: فروتن، افتاده

متعالی: بلند، برتر، والا

مجمع الجزایر: مجموعه ای از چند جزیره که در کنار

یکدیگر قرار دارند.

مُحاربه: جنگیدن

مُحال: ناشدنی، غیرممکن

محتوا: مفهوم، درون مایه
محوطه: جایی که گرداگرد آن را دیواری احاطه کرده باشد.

مخاطب: کسی که با او سخن گفته می‌شود.
مخوف: ترسناک، بیمناک
مرجع تقلید: مجتهدی که در مسائل دینی از او تقلید کنند.

مرحمت: مهربانی، لطف
مُرشد: هدایت‌کننده، راهنما
مستمع: گوش‌دهنده، شنونده
مسرور: شاد، خوشحال
مسلماً: قطعاً، یقیناً، بی‌گمان
مشقت: رنج، سختی؛ پرمشقت: همراه با رنج و سختی زیاد

مصمم: پابرجا، استوار و ثابت
مضيقه: تنگنا، سخت‌گیری کردن
معترف شدن: اقرار کردن، اعتراف کردن
معیار: اندازه، وسیله‌ای که با آن چیزی را بسنجند؛ ملاک، مقیاس

مکت: درنگ کردن
مُنْتها (مُنْتهی): به پایان رساننده، آخر
منحرف: کج شده از راه راست
مُنْزَه: پاک، بی‌عیب
مَنْش: خوی، عادت
منشأ: محل پیدایش، سبب
منطقی: آن‌چه از روی منطق و تعقل باشد.

مَوَاج: خروشان، پرموج و متلاطم
مواجه: روبه‌رو شدن
موضع: جایگاه، محل
مؤثر: اثرکننده، اثرگذار
مهارت: ماهر بودن در کاری، استادی

ن

ندامت: پشیمانی، تأسف

نژاده: اصل، نجیب

نَزند: سرد و بی‌روح، اندوهگین

نستوه: خستگی‌ناپذیر

نشیب: سرازیری

نفخ صور: دمیدن حضرت اسرافیل در صور (بوق) برای برانگیختن مردگان در روز قیامت
نوازنده: آنکه نوازش و مهربانی کند.

نیت: قصد، آهنگ، عزم

نیرنگ: حيله و فریب

و

واقف: آگاه، مطلع

واکسینه شدن: ایمن شدن در برابر یک یا چند بیماری عفونی از طریق واکسن زدن
والایی: ارجمندی، والا: ارجمند، باشکوه
ولایت: رهبری دینی، سرپرستی
ولایت فقیه: حکومت و اداره جامعه اسلامی توسط فقیه جامع‌الشرایط

ه

هان: آگاه باش

هدهد: شانه به سر، مرغ سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام

هرآینه: به یقین، مطمئناً، بی‌گمان

هلهله: فریاد شادی

همگنان: همگان، همه

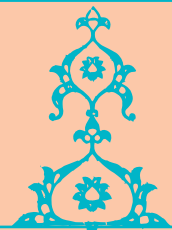
هنجار: روش، رفتار، قاعده، معیار

هوا: میل و آرزو، خواسته و خواهش

ی

یل: شجاع، دلاور

اعلام



مردمی پرداخت و سرانجام در ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹ در یکی از مأموریت‌ها به اسارت ارتش متجاوز صدام درآمد. وی پس از ده سال اسارت در سال ۱۳۶۹ به میهن بازگشت و مسئولیت‌های ارزشمندی همچون نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دوره‌های چهارم و پنجم و نمایندگی ولی‌فقیه در امور آزادگان را پذیرا شد. این آزادهٔ گرامی، سرانجام در دوازدهم خرداد ۱۳۷۹ در حالی که همراه پدرش، رهسپار شهر مشهد مقدس بود، بر اثر تصادف، جان به جان‌آفرین سپرد.

ابوعلی سینا: (۳۷۰-۴۲۸ هـ.ق) از دانشمندان بنام قرن چهارم و پنجم است. در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی قرآن را از حفظ داشت. در جوانی پادشاه سامانی - نوح بن منصور - را معالجه کرد و از کتابخانهٔ گران‌بهای او بهره‌ها برد. در سفری در همدان در راه بیمار شد و در آن شهر درگذشت. از آثار او می‌توان به کتاب‌های «شفا»، «قانون» و «دانشنامهٔ علایی» اشاره کرد.

ادیب الممالک فراهانی: (۱۲۳۶-۱۲۷۷ هـ.ق) میرزا محمدصادق امیری، معروف به ادیب‌الممالک، شاعر و روزنامه‌نگار عصر مشروطه بود. وی در فراهان اراک زاده شد. پس از مهارت و شهرت در شاعری، مظفرالدین شاه به او لقب ادیب‌الممالک داد.

ادیسون: (۱۸۴۷-۱۹۳۱ م) فیزیکدان آمریکایی که اختراعات زیادی از جمله لامپ برق به نام وی ثبت شده است.

اسدآبادی، سید جمال الدین: (۱۲۵۴-۱۳۱۴ هـ.ق)

اشخاص

۱۱

آویبوری، جان لاپاک: (۱۹۱۳-۱۸۳۴ م) نویسندهٔ معروف انگلیسی که در توصیف طبیعت و احساسات انسانی، بسیار چیره‌دست بود.

ابوترابی، سید علی اکبر: (۱۳۷۹-۱۳۱۸ هـ.ش) حجت‌الاسلام سید علی اکبر ابوترابی، در شهر قم دیده به جهان گشود؛ پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی در زادگاهش، به تحصیل علوم دینی در شهر مشهد روی آورد. در تظاهرات مردم قم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ حضوری فعال داشت و در پی تبعید حضرت امام خمینی (قُدس سرّه) وی نیز به نجف رفت و سرگرم تحصیل شد و پس از شش سال به ایران بازگشت. پیش از انقلاب، وی بارها مورد تعقیب ساواک قرار گرفت و به زندان رفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت‌های مهمی را عهده‌دار شد و هم‌زمان با آغاز جنگ تحمیلی در کنار سردار شهید دکتر مصطفی چمران در جنگ‌های نامنظم به سازماندهی نیروهای

مردی آزادی‌خواه و دارای افکار و عقاید فلسفی، سیاسی، اجتماعی و طرفدار استقرار آزادی در کشورهای شرقی و ایجاد وحدت میان مسلمانان و تشکیل اتحادیه‌ی دولت‌های اسلامی بود. وی همه‌ی عمر خود را در مبارزه با استبداد پادشاهان ایران، عثمانی، مصر و سیاست استعماری انگلستان سپری کرد و پیوسته به شرق و غرب سفر می‌کرد. در پاریس روزنامه‌ی «عُرُوة‌الوَقْی» را منتشر کرد و به سیاست انگلستان در شرق حمله کرد. وی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول مسموم شد.

اقبال لاهوری: (۱۳۵۷-۱۲۹۴ ه.ش) محمد اقبال لاهوری متفکر انقلابی و شاعر آزاداندیش پاکستانی است. وی علاقه و ارادت ویژه‌ای به «مثنوی مولوی» داشت و به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود. اقبال در استقلال پاکستان نقش مهمی داشته است. کلیات اشعار فارسی اقبال در ایران نیز بارها به چاپ رسیده است.

امیرکبیر، میرزاتقی‌خان: (۱۲۶۸- بین ۱۲۱۰ تا ۱۲۲۲ ه.ق) وی از بزرگ‌ترین مردان سیاسی دوره قاجاریه است. پدرش آشپز قائم‌مقام بود و میرزاتقی‌خان نیز در خاندان قائم‌مقام تربیت یافت و در جوانی وارد دستگاه ولیعهد تبریز شد. پس از چندی سرپرستی ولیعهد به او سپرده شد. در تهران به صدراعظمی ناصرالدین شاه رسید. با اصلاحاتی که انجام داد، مخالفان زیادی پیدا کرد. مخالفان او پای ننشستند تا شاه را به برکناری او و تبعید وی به کاشان و صدور حکم قتل او وادار کردند.

امین پور، قیصر: (۱۳۸۶-۱۳۳۸ ه.ش) استاد دانشگاه تهران و از شاعران موفق پس از انقلاب به‌شمار می‌آید. از آثار او می‌توان «در کوچه آفتاب»، «تنفس صبح»، «مثل چشمه، مثل رود»، «به قول پرستو» و «آینه‌های ناگهان» را نام برد.

ایرج میرزا: (۱۳۰۴-۱۲۵۳ ه.ش) وی از نوادگان فتحعلی شاه قاجار بود. تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت گرفت. ابتدا شاعر دربار قاجاریه

بود اما به زودی از شاعری دربار کناره گرفت. شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر کلمات و تعبیرات عامیانه است و مسائل مختلف اجتماعی را با زبانی ساده و شوخی‌های نیشدار بیان می‌کند.

ب

باکری، مهدی: (۱۳۶۳-۱۳۳۳ ه.ش) شهید مهدی باکری در میاندوآب به دنیا آمد. او و دوستانش نقش مهمی در برپایی تظاهرات شهر تبریز در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ داشتند. همان زمان ساواک، او را شناسایی کرد و تحت نظر گرفت. در دوران دفاع مقدس، فرمانده لشکر عاشورا بود. دلاوری‌ها و شجاعت او زبانزد خاص و عام است. وی در ۲۵ اسفند سال ۱۳۶۳، در عملیات بدر شهید شد. برادرش حمید باکری در سال ۱۳۶۲، در عملیات خیبر به شهادت رسیده بود.

بهبلول: (درگذشت ۱۹۰ ه.ق) از اشخاص دانا و آگاه معاصر هارون الرشید، خلیفه عباسی، بود؛ وی نسبت به مسائل اجتماعی زمان خود دیدی انتقادی و طنزآمیز داشت.

بیدل دهلوی، عبدالقادر: (۱۱۳۳-۱۰۵۴ ه.ق) از شاعران بلند پایه ادب فارسی که هم‌روزگار صفویه بود. وی در هندوستان به دنیا آمد و همان‌جا پرورش یافت. بیشتر عمر خود را در تفکرات عرفانی و خلق آثار فراوان سپری کرد.

پ

پاینده، ابوالقاسم: (۱۳۶۳-۱۲۹۲ ه.ش) از نویسندگان چیره‌دست معاصر که در داستان‌نویسی و ترجمه، آثار گوناگونی پدید آورده است. مهم‌ترین اثر او ترجمه «قرآن مجید» است.

ت

تاگور، رابیندرانات: (۱۹۴۱-۱۸۶۱ م) شاعر و

عارف پرآوازه هندی که اشعار وی سرشار از مفاهیم عرفانی و حس میهن دوستی است. تاگور جایزه ادبی نوبل را در سال ۱۹۱۳ میلادی دریافت کرد.

ج

جامی، نورالدین عبدالرحمن: (۸۹۸-۸۱۷ ه.ق) نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و نویسنده معروف ایرانی در قرن نهم هجری است. وی به مناسبت محل تولد خویش «جام» و نیز به سبب دوستداری شیخ الاسلام احمد جام، جامی تخلص کرد. دیوان اشعار، هفت اورنگ (شامل هفت مثنوی به تقلید از خمسه نظامی)، نفحات الانس و بهارستان از آثار اوست.

جنید: ابوالقاسم بن محمد بن جنید، عارف معروف و عالم دینی، در حدود قرن دوم و سوم هجری قمری در بغداد به دنیا آمد و از کسانی است که درباره علم توحید سخن گفته است.

ح

حافظ: (۷۹۲- بین ۷۱۳ تا ۷۱۷ ه.ق) خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، معروف به لسان الغیب یکی از بزرگترین غزل سرایان تاریخ ادبیات ایران است. وی در شیراز متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و مطالعه فنون ادبی و دیوان شاعران پرداخت و چون قرآن را از بر داشت، در شعر «حافظ» تخلص می نمود.

خبله رودی، محمد: از نویسندگان بزرگ قرن یازدهم هجری است و اثر معروف «جامع التمثیل» از اوست.

حسن زاده آملی: (۱۴۰۰-۱۳۰۷ ه.ش) استاد علامه حسن حسن زاده آملی، از عالمان برجسته جهان اسلام است که در یکی از روستاهای لاریجان آمل به دنیا آمد. وی پس از طی مراحل تحصیل و کسب علوم دینی و معارف اسلامی و فضایل علمی و معنوی، به مدارج عالی در ریاضیات و نجوم نیز دست یافت.

حسن زاده، فرهاد: (متولد ۱۳۴۱ ه.ش) وی در آبادان به دنیا آمد و یکی از نام آورترین نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان است. «زیبا صدایم کن»، «هستی»، «عقرب های کشتی بمبک» و «هوپیج بستنی» از معروف ترین آثار وی هستند.

حکیمی، محمود: (متولد ۱۳۲۳ ه.ش) حکیمی از جمله نویسندگان و پژوهشگرانی است که عمر خود را وقف پژوهش و مطالعه در حوزه معارف اهل بیت (علیهم السلام) کرده است. از آثار او می توان به: «زندگانی حضرت زینب (علیها السلام)»، «سیرت و شخصیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)»، «زندگانی حضرت امام حسین (علیه السلام)»، «داستان های آموزنده برای کودکان»، «آموزش کودکان نابینا» و «حس ششم» اشاره کرد. همچنین در حوزه داستان، «وجدان»، «به سوی ساحل» و «پیام آور محبت» از آثار اوست.

خ

خلیل (حضرت ابراهیم علیهما السلام): از پیامبران الهی است که مردم را به خدای یگانه دعوت کرد و خانه کعبه را به دست خویش ساخت. وی به فرمان نمرود به آتش افکنده شد ولی آتش به امر الهی بر او سرد شد و به او آسیبی نرسید.

ز

رضایی نیا، عبدالرضا: (متولد ۱۳۴۳ ه.ش) از نویسندگان، شاعران و مترجمان معاصر است. برخی از آثار او عبارت اند از «فرشته بفرستید» و «از حنجره های شرقی».

س

سبزواری، حمید: (۱۳۹۵-۱۳۱۴ ه.ش)، حسین ممتحنی متخلص به حمید سبزواری از شاعران خوش نام انقلاب که بیشتر سروده های او مربوط به فضای انقلاب است. از آثار او می توان به «سرود سپیده» و «سرود درد» اشاره کرد.

سعدی: (حدود ۶۹۱ - حدود ۶۰۶ ه.ق) شیخ مصلح‌الدین، از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان ایران است. وی آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود شیراز فراگرفت. برای اتمام تحصیلات به بغداد - از مراکز بزرگ علمی عصر خود - رفت. پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. بوستان به نظم و گلستان به نثر همراه با شعر و دیوان اشعار از او بر جای مانده است. مجموعه این آثار «کلیات سعدی» نامیده می‌شود.

سنایی: (درگذشت حدود ۵۲۵ ه.ق) سنایی شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است. وی در ابتدا شاعری مدیحه‌سرا بود اما پس از مدتی به سرودن اشعار عرفانی و اخلاقی روی آورد. «کارنامه بلخ» و «حدیقه‌الحقیقه» از آثار اوست.

ش

شاه اسماعیل: (۹۳۰-۸۹۲ ه.ق) پادشاه جوان و مؤسس سلسله صفویه است. گذشته از شجاعت و جوانمردی، وی وحدت سیاسی ایران را از نظر ترویج مذهب شیعه عملی کرد. می‌خواست در سراسر کشور نفوذ بیگانگان را براندازد و دولتی مستقل از دیگر دولت‌های اسلامی تشکیل دهد. دوره حکومت شاه اسماعیل، پس از ۲۴ سال تلاش و کوشش به پایان رسید.

ص

صائب تبریزی: (۱۰۸۶-۱۰۱۶ ه.ق) وی در اصفهان دیده به جهان گشود. پدر صائب از بازرگانان شهر تبریز بود که برای تجارت به اصفهان مهاجرت کرده بود. صائب در اصفهان به تحصیل علم و کمالات به‌ویژه خط و شعر و ادب و فضیلت پرداخت. در روزگار جوانی به مشهد و مکه هم سفر کرد. سپس به هند رفت و با شاعران بزرگ آن دیار آشنا شد. پس از هفت سال

به میهن بازگشت و به حضور شاه عباس دوم صفوی در اصفهان رسید و عنوان «ملک‌الشعرایی» یافت. صائب از پرکارترین شاعران روزگار خویش است.

ع

عباس: از فرزندان حضرت علی (ع) که پرچم‌دار سپاه امام حسین (ع) بود. وی به «ابوالفضل» و «قمرینی‌هاشم» معروف است. در سال ۶۱ ه.ق در واقعه کربلا به شهادت رسید و مزارش در کربلا امروزه زیارتگاه مشتاقان است.

ف

فدایی مازندرانی: (حدود ۱۲۸۰ - حدود ۱۲۰۰ ه.ق) از شاعران و مرثیه‌سرایان عاشورایی در عصر قاجار است. وی واقعه کربلا را بر پایه اسناد معتبر تاریخی به نظم درآورده است. هنر شاعری فدایی در تصویرآفرینی‌های بدیع است. کلیات سروده‌های وی با عنوان «سوغنامه عاشورایی» یا «مقتل منظم فدایی» به چاپ رسیده است.

فردوسی: (۴۱۱-۳۲۹ ه.ق) ابوالقاسم فردوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌زیست. اثر عظیم او شاهنامه است که بیش از سی سال برای سرودن آن تلاش کرد. فردوسی در پاسداشت زبان فارسی، نقش بسیار برجسته‌ای دارد.

فیض کاشانی: (۱۰۹۰-۱۰۰۶ ه.ق) محمدبن مرتضی کاشانی ملقب به مولانا محسن فیض کاشانی از فقیهان و دانشوران دوره صفوی است. وی از شاگردان حکیم نامدار «ملاصدرا» بود و در تمامی علوم دینی، عرفان، فلسفه و ادبیات تبخیر و مهارت داشت. برخی از آثار او عبارت‌اند از: «تفسیر صافی»، «کتاب وافی»، «شرح صحیفه سجّادیه»، «دیوان اشعار» و «شوق‌المهدی».

ق

قائنی شیرازی: (۱۲۷۰-۱۲۳۳ هـ.ق) میرزا حبیب‌الله شیرازی متخلص به «قائنی» از شاعران دوره قاجار است. هنر او در قصیده سرایی و انتخاب واژگان خوش آهنگ و توصیف‌های نیکو است. وی کتاب «پرشان» را به شیوه گلستان سعدی نوشت. آرامگاه او در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری است.

قائم مقام فراهانی: (۱۲۵۲-۱۱۹۳ هـ.ق) ادیب، منشی و شاعر دوره قاجار است که در نظم و نثر فارسی تبخّر داشت و «ثنایی» تخلص می‌کرد. کوشش‌های بسیار وی برای اصلاح ایران موجب حسادت عده‌ای شد، بدگویی بدخواهان، محمدشاه قاجار را برانگیخت تا او را به باغ نگارستان تهران احضار کرد و وی را در آن جا خفه کردند. مجموعه نوشته‌ها و انشاهای قائم مقام فراهانی، «منشآت» نام دارد که قائم مقام در نوشتن این اثر، از شیوه گلستان سعدی پیروی کرده است.

قشیری، ابوالقاسم: (۴۶۵-۳۷۶ هـ.ق) یکی از عارفان معروف قرن پنجم هجری که کتاب «رساله قشیریّه» در شرح اصطلاحات و معرفی مشایخ عرفانی از آثار اوست.

ک

کمال الدین، بهزاد: (۹۴۲- بین ۸۶۰ تا ۸۷۰ هـ.ق) وی نقاش و نگارگر مشهور اواخر عهد تیموری و اوایل دوره صفوی است. لقب وی کمال‌الدین و از مردم هرات و شاگرد سید احمد تبریزی بود. شاه طهماسب اول نزد کمال‌الدین نقاشی می‌آموخته است.

م

محمود درویش: (۲۰۰۸-۱۹۴۲ م) از بزرگ‌ترین شاعران معاصر عرب است که شعر او با انقلاب، مبارزه و

پایداری پیوندی آشکار دارد. عشق به سرزمین فلسطین و استقلال آن از درون مایه‌های اصلی شعر اوست.

مستوره کردستانی: (۱۲۶۴-۱۲۲۰ هـ.ق) «ماه شرف خانم» فرزند ابوالحسن مستوره کردستانی، متولد شهر سنندج، شاعری است که به دو زبان فارسی و کردی شعر سروده است. او را نخستین زن تاریخ‌نویس کُرد در ایران، شمرده‌اند. «دیوان اشعار» و «تاریخ اردلان» از آثار اوست.

مطهری، مرتضی: (۱۳۵۸-۱۲۹۸ هـ.ش) استاد شهید آیت‌الله مطهری در بهمن ماه ۱۲۹۸ هجری شمسی در فریمان خراسان به دنیا آمد. وی یکی از شاگردان برجسته امام خمینی (قُدس سرّه) بود که به مراتب علمی بالایی رسید. آثار او زمینه‌ساز بسیاری از مبانی فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی است. این روحانی فرزانه در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به شهادت رسید. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: «خدمات متقابل اسلام و ایران»، «داستان راستان (برای نوجوانان)»، «تماشاگاه راز»، «مسئله حجاب» و «پیرامون انقلاب اسلامی».

مولوی: (۶۷۲-۶۰۴ هـ.ق) جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. آثار گرانقدر او عبارت‌اند از: «مثنوی معنوی»، «دیوان شمس»، «فیه مافیه»، «مکتوبات» و «مجالس سبعه».

میرزای شیرازی: (۱۳۱۲-۱۲۳۰ هـ.ق) از علمای عالی‌قدر شیعه، مرجع بزرگ تقلید و بنیان‌گذار مکتب سامرا است. این مبارز نستوه، در شیراز به دنیا آمد و برای تحصیل به اصفهان رفت. سپس به عتبات عالیات رفت و نزد شیخ مرتضی انصاری به تحصیل پرداخت. او در زمان ناصرالدین شاه قاجار برای مبارزه با استعمار انگلیس، با فتوای مدبرانه خود، مصرف تنباکو را تحریم کرد. مدتی در سامرا به تدریس و تعلیم مشغول بود. پیکر این عالم عالی‌قدر در نجف اشرف به خاک سپرده شده است.

ن

نزار قَبّانی: (۱۹۹۸-۱۹۲۳ م) از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان عرب، متولد شهر دمشق سوریه است. او به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی و اسپانیایی مسلط بود. سروده‌های او سرشار از عشق و عاطفه به انسانیت است.

نظامی: (بین ۶۰۲ تا ۶۱۴- حدود ۵۲۰ هـ.ق) این شاعر نامدار ایرانی در شهر گنجه، به دنیا آمد. در جوانی به تحصیل علوم اسلامی و فرهنگ و ادب، قصص و تاریخ همت گماشت. داستان‌پردازی در منظومه‌های او به اوج رسید. آثار نظامی عبارت‌اند از: «مخزن الاسرار»، «خسرو و شیرین»، «لیلی و مجنون»، «هفت پیکر»، «اسکندرنامه» و «دیوان اشعار».

و

وحشی بافقی: (حدود ۹۹۱-۹۳۹ هـ.ق) کمال الدین وحشی بافقی در اواخر عهد شاه اسماعیل اول صفوی در قصبه بافق در ۲۴ فرسنگی یزد متولد شد. سپس به یزد آمد و بیشتر ایام زندگی را در آنجا گذراند. از آثار او می‌توان به مثنوی‌های «فرهاد و شیرین»، «ناظر و منظور» و «خُلد برین» اشاره کرد.

ه

هاتف اصفهانی: (درگذشت ۱۱۹۸ هـ.ق) سیداحمد هاتف اصفهانی از شاعران دوره افشاریه و زندیه است. در سرودن غزل از سعدی و حافظ پیروی می‌کرد. ترجیع‌بند

عرفانی وی بسیار معروف است.

هراتی، سلمان: (۱۳۶۵-۱۳۳۸ هـ.ش) سلمان هراتی (آذرباد) در روستای «مَرزَدشت» تنکابن، در خانواده‌ای مذهبی پا به عرصه وجود نهاد. دوران ابتدایی را در روستا گذراند و از همان ابتدای جوانی، به دلیل فقر مادی، به شاگردی پرداخت و یا با چوپانان محلی «گالش‌ها» به چوپانی می‌رفت و از همین رهگذر با ترانه‌های محلی آشنایی پیدا کرد. از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سرودن شعر را آغاز کرد. فوق دیپلمش را در سال ۱۳۶۲ در رشته هنر گرفت و سپس به کار تدریس هنر در یکی از روستاهای تنکابن مشغول شد. سلمان با شعر ارزشی انقلاب، پیوندی ناگسستنی داشت؛ صمیمیت، سادگی و بی‌پیرایگی در اشعارش موج می‌زند. از سلمان هراتی، سه مجموعه با نام‌های «از این ستاره تا آن ستاره»، «از آسمان سبز» و «دری به خانه خورشید» به چاپ رسیده است. سلمان در ششم آبان ماه ۱۳۶۵ هـ.ش در راه رفتن به مدرسه محل کار خود بر اثر تصادف، جان باخت.



آثار

۱

از آسمان سبز: مجموعه شعری است از «سلمان هراتی»، شاعر دوره انقلاب اسلامی.

اسرار التوحید: کتابی است تألیف «محمد بن منور» در شرح حال و سخنان ابوسعید ابوالخیر. محمد بن منور، یکی از نوادگان ابوسعید است.

ب

بوستان سعدی (سعدی نامه): منظومه‌ای است اخلاقی، اجتماعی و عرفانی که سعدی شیرازی آن را در ده باب و در قالب مثنوی سروده است. این کتاب تاکنون به زبان‌های مختلف ترجمه شده است.

د

درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی

انقلاب اسلامی: این کتاب نوشته فریدون اکبری شلدره است که در آن به سیر تاریخی ادبیات داستانی از روزگار مشروطه تا سال ۱۳۷۷ پرداخته شده است. محور اصلی کتاب، داستان‌نویسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

در جست‌وجوی خوش‌بختی: نوشته جان

لاباک آویبوری و ترجمه ابوالقاسم پاینده. کتاب در هفده فصل نگاشته شده و نویسنده در آن به موضوعاتی مانند خوش‌بختی، امید، تربیت و ... پرداخته است.

ر

رساله قشیریّه: این کتاب نوشته ابوالقاسم

قشیری از عارفان قرن پنجم است. اصل این کتاب به زبان عربی است و یکی از شاگردان قشیری آن را به فارسی برگردانده است. موضوع این کتاب، معرفی برخی از بزرگان عارف و شرح اصطلاحات و الفاظ رایج میان آنهاست.

رُوحُ الْأَرْوَاحِ فِي شَرْحِ الْأَسْمَاءِ الْمَلِكِ الْفَتْاحِ:

کتابی است نوشتهٔ شهاب‌الدین احمد بن منصور سمعانی، از عارفان و نویسندگان قرن ششم. این کتاب، با نثر شیوا و ساده، به شرح و توضیح نام‌های خداوند پرداخته است.

س

سرگذشت شهید مهدی باکری:

کتابی است نوشتهٔ حبیب یوسف‌زاده که به سرگذشت شهید مهدی باکری پرداخته است. شهید باکری از سرداران دلاور جنگ تحمیلی است. وی در میاندوآب متولد شد و در عملیات «بدر» به شهادت رسید.

ک

کلّیله و دمنه:

کتابی است پندآموز که در آن حکایت‌هایی گوناگون و بیشتر از زبان حیوانات نقل شده است، نام کتاب از دو شغال به نام «کلّیله» و «دمنه» گرفته شده است. اصل داستان به زبان هندی بوده است. این کتاب در قرن ششم به وسیلهٔ ابوالمعالی نصرالله منشی از عربی به فارسی ترجمه شده است.

گ

گلستان:

کتابی است به نثر آمیخته به نظم که سعدی آن را در سال ۶۵۶ هـ.ق نگاشته است. گلستان هشت باب دارد، اساس آن بر بیان حکایت و هدف آن تربیت انسان‌هاست.

م

مثنوی معنوی:

کتاب منظوم و گران قدر مولوی

است و شامل حکایاتی است که مولانا با بیان آنها مسائل دینی و عرفانی و حقایق معنوی را به زبان ساده و از راه تمثیل بیان می‌کند. مثنوی، در ۲۶ هزار بیت و در شش دفتر سروده شده است.

مجلهٔ رشد:

مجموعهٔ مجلاتی است که هم‌سو با اهداف آموزشی و پرورشی دانش‌آموزان ایران از سوی دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی منتشر می‌شود. این نشریه در سه دورهٔ ابتدایی، متوسطهٔ اول و متوسطهٔ دوم در دسترس دانش‌آموزان و دبیران قرار می‌گیرد.

ن

نهیج البلاغه:

گزیده‌ای از نامه‌ها و خطبه‌ها و سخنان و کلمات قصار امیرمؤمنان، حضرت علی (علیه السلام) است که عالم بزرگوار شیعی، «سید رضی» آن را گردآوری کرده است.

ه

هفده داستان کوتاه:

این کتاب ترجمهٔ سارا طهرانیان است که هفده داستان کوتاه از نویسندگان ناشناس جهان را در بردارد.



مکان‌ها

۱

استانبول: استانبول نام شهر و بندری در ترکیه است. سابقاً پایتخت دولت عثمانی بود و اکنون یکی از شهرهای مشهور جهان است.

افغانستان: این کشور، همسایه شرقی ایران است. پایتخت آن شهر «کابل» است و قندهار و هرات از شهرهای مهم آن به شمار می‌آیند. مردم این سرزمین فارسی زبان و مسلمان‌اند.

ت

تهران: تهران، پایتخت ایران است که بین کوه‌های البرز و کویر مرکزی قرار گرفته است. این شهر در عصر قاجاریه پایتخت ایران شد و از نظر عمران و عظمت سیاسی و اقتصادی یکی از شهرهای مهم خاورمیانه است.

چ

چالدران: یکی از شهرهای استان آذربایجان غربی است که جنگ معروف چالدران بین شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم، پادشاه عثمانی در این محل واقع شد.

خ

خراسان: خراسان یا خورآسان به معنای محل برآمدن خورشید است. هم‌اکنون سه استان کشور به این نام مشهورند: خراسان رضوی که مرکز آن مشهد مقدس است؛ خراسان شمالی که مرکز آن بجنورد و خراسان جنوبی که مرکز آن بیرجند است.

س

سبأ: شهری در عربستان قدیم و ناحیه یمن کنونی که ملکه آن بلقیس نام داشته است. حضرت سلیمان (ع)، هدهد را برای دعوت مردم آن سرزمین به خداوند، راهی آنجا کرد.

ف

فرانسه: کشوری از کشورهای اروپای غربی است. فرانسه یکی از مراکز علم و ادب و هنر اروپا در قرون جدید به شمار می‌رود. پایتخت آن شهر «پاریس» است.

فراهان: یکی از شهرستان‌های استان مرکزی که در شمال شهر اراک واقع است و زادگاه قائم‌مقام فراهانی است.

فلسطین: کشوری مسلمان که بین رود اردن و دریای مدیترانه واقع است. همچنین این کشور بین جمهوری لبنان، سوریه و بحرالمت قرار گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم به اشغال اسرائیلی‌ها درآمد. «بیت‌المقدس» که قبلهٔ نخست مسلمانان است در این کشور قرار دارد.

م

مصر: کشور باستانی مصر در شمال شرقی آفریقا واقع شده است. آبادی و وجود جمعیت در خاک مصر به دلیل رود نیل است که خاک مصر را حاصلخیز و ثروتمند کرده است. پایتخت کشور مصر شهر «قاهره» است.

ی

یَمَن: کشور کوچک مستقلى است در جنوب غربی شبه‌جزیرهٔ عربستان که پایتخت آن شهر «صنعا» است. کشور یمن سرزمینی حاصلخیز و دارای سنگ‌های قیمتی فراوان است.

فهرست منابع

سیدعلی موسوی گرمارودی، انتشارات قدیانی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

■ **سرگذشت شهید مهدی باکری**، حبیب یوسف زاده، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۶.

■ **سرود سپیده** (دیوان اشعار حمید سبزواری)، جلد دوم، با مقدمه حضرت آیت الله خامنه‌ای و استاد آینه‌وند، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۸.

■ **شوق المهدی (عج)**، فیض کاشانی، تصحیح و مقدمه علی دوانی، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۸۴.

■ **فرزند ایران**، میرجلال الدین کزازی، نشر معین، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۱.

■ **فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی**، محمدحسن دوست، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۳.

■ **فوت کوزه‌گری**، مصطفی رحماندوست، انتشارات مدرسه، چاپ اول، ۱۳۸۶.

■ **کلیات فارسی اقبال لاهوری**، به اهتمام احمد سروش، انتشارات سنایی، ۱۳۶۸.

■ **گزارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی**، دفتر هفتم، به کوشش حسن قریبی، ۱۳۸۶.

■ **گلستان سعدی**، به کوشش غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

■ **گنجینه** (برگزیده متون کهن مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما) شماره ۳۳، ۱۳۸۲.

■ **گنجینه سخن** (منتخب آثار نویسندگان پارسی‌گوی)، ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.

■ **مجموعه کامل اشعار**، قیصرامین‌پور، انتشارات مروارید، چاپ نهم، ۱۳۹۱.

■ **مقتل منظوم فدایی مازندرانی**، تحقیق، تصحیح و تعلیقات فریدون اکبری شلدره، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۴.

■ **منشآت قائم مقام فراهانی**، تصحیح جهانگیر قائم‌مقامی، انتشارات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۳۷.

■ **هزار و یک حکایت**، محمود حکیمی، انتشارات قلم، ۱۳۷۵.

■ **هفده داستان کوتاه کوتاه از نویسندگان ناشناس**، ترجمه سارا طهرانیان، نشر کتاب خورشید، ۱۳۸۱.

■ **یک عالم پروانه** (بانک اطلاعات شعر کودک و نوجوان)، دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۸۱.

■ **از بهار تا شهریار**، حسنعلی محمدی، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.

■ **از صبا تا نیما**، یحیی آرین‌پور، انتشارات زوار، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۹.

■ **اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید**، محمد بن منور، به تصحیح و اهتمام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، علمی، ۱۳۶۸.

■ **امیرکبیر**، فرهاد حسن‌زاده، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۵.

■ **امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار**، اکبر هاشمی رفسنجانی، ناشر دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

■ **تذکره الاولیا**، عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۸.

■ **حکایت زمستان**، سعید عاکف، نشر ملک اعظم، مشهد، ۱۳۹۱.

■ **خمسه نظامی گنجوی**، تصحیح وحید دستگردی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲.

■ **داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر**، محمود حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۷۱.

■ **درآمدی بر ادبیات داستانی پس از انقلاب اسلامی**، فریدون اکبری شلدره، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

■ **در جست‌وجوی خوش بختی**، جان لایاک آویوری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات ارغمان، چاپ اول، ۱۳۶۹.

■ **دستور زبان فارسی**، صادقی، علی اشرف و ارزنگ، غلامرضا، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۳.

■ **دیوان ایرج میرزا**، تصحیح محمد جعفر محبوب، چاپ زوار، ۱۳۵۳.

■ **دیوان حکیم قآنی شیرازی**، با تصحیح و مقدمه محمدجعفر محبوب، چاپ موسوی، ۱۳۳۶.

■ **دیوان مستوره کردستانی**، تصحیح احمد کرمی، انتشارات ماه، ۱۳۶۲.

■ **دیوان وحشی بافقی**، به کوشش حسین آذران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.

■ **دیوان وصال شیرازی**، تصحیح و تنظیم محمودطاووسی، انتشارات نوید، ج ۱، ۱۳۷۸.

■ **رساله قشیریّه**، ابوالقاسم قشیری، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

■ **روح الارواح**، شهاب‌الدین احمدین منصور سمعانی، به کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۰.

■ **زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی**، به کوشش

